

CALL No. { 410 } ACC. No. 4045

AUTHOR

TITLE کفایہ ضروریہ و جوبہ حنی

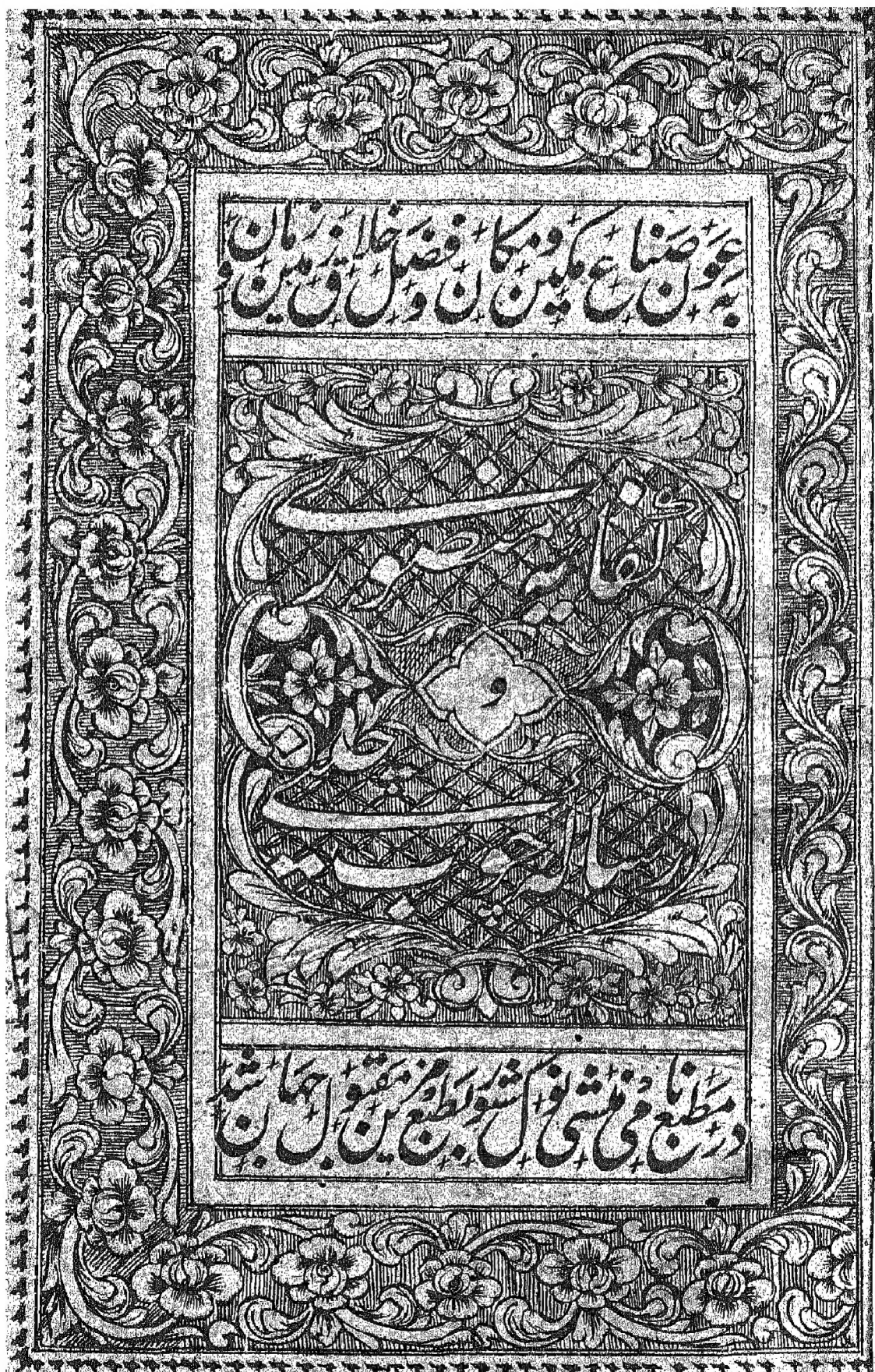
410		م الک	
4045			
کفایہ ضروریہ و جوبہ حنی			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

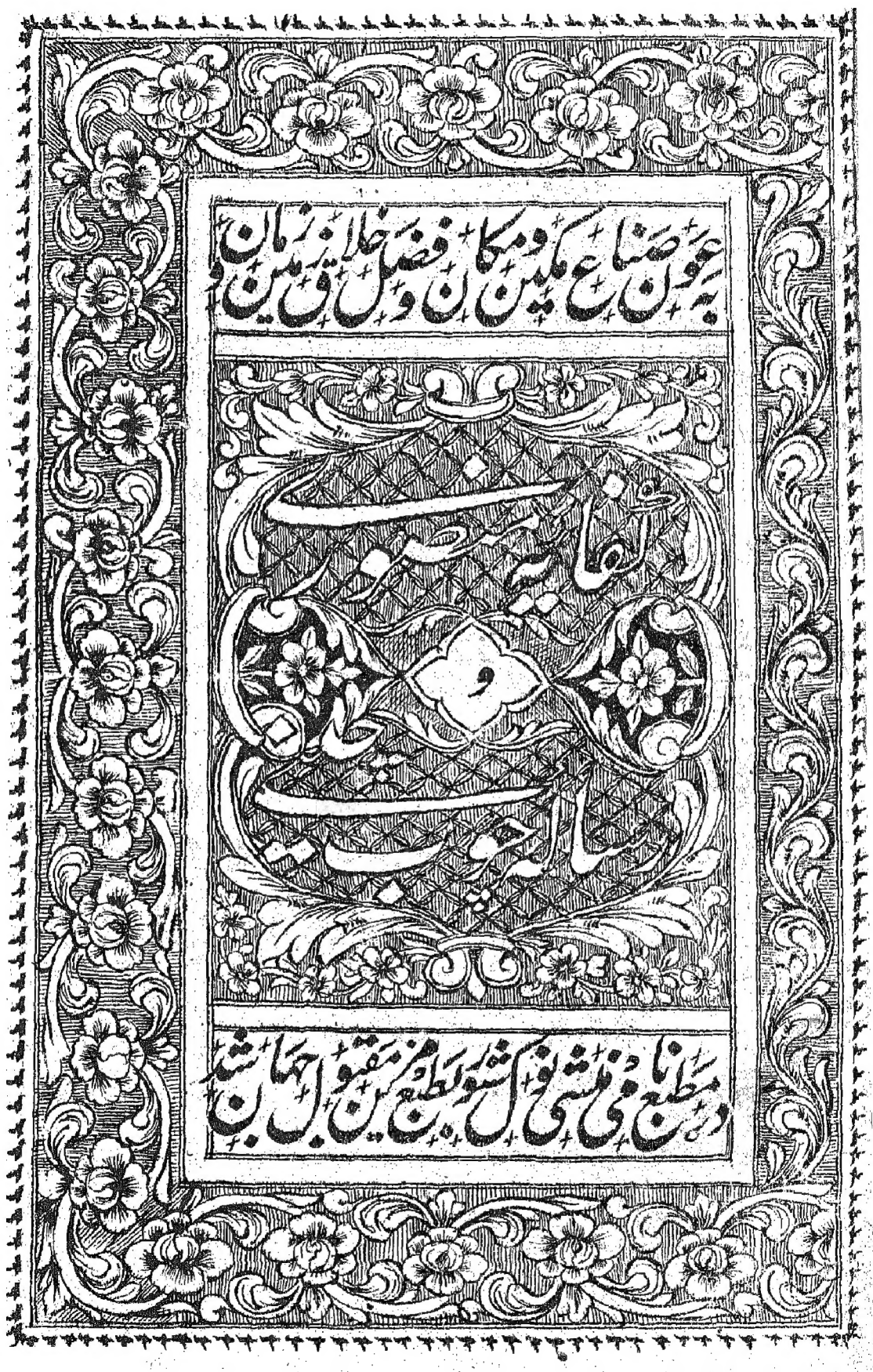
RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



عنوان کتاب و مکمل و فصل خلاصه زمان

در مطمح می‌نویسند و کتب مطمح بنام حاکم



REF3065

PE7065

بسم الله الرحمن الرحيم

حکم و سیاس و مخاشی را که در خلقت انسان و تعلق حکمت او بی پایانست و همچنین در وثنای بیقیاس هر باد و طغیان
 را که در احسان او و رحمت ایشان بیرون از حد بیانست گواه بر کمال قدرت او طالع حصول و افرجه
 صور از کائنات و در کمال بر رحمت و یافت او احوال افرجه ابدانست تا در یکباره از کمال خاصیت و
 و ارفاح و راح اعضا جاری گردانند و صحت مرض را با سبب مقرر و متعدد داشت و از فضل بی ثبات
 خود و نیز حفظ صحت ایشان و فرمود و خلقت کریمانه صورت هر کم فاسد و کم بر قیامت زیبای انسان اند
 و ملاحظه و در کمین الطبیات جهت نزول ایشان مرتب ساخت و الکمال اندر یکم فتنه را که الله العالمین
 و تحفه تحیات و صلوات مرفقی را که نهنگ او سبب قانون نجات اشارات او و خیر و اغراض کلیات
 و ارکان خمس و چون مسئله ضروری زبده غنی و منی است و چون سبطی جامع معنی و حاوی شفاست معنی
 سیه کو من و خواجیه قایم بین مقصود و لواک لما خلقت الافلاک علیین خاتم و ما ارسلنا کس الا رحمة
 العالمین که مخفی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و برآل و صحایف اتباع
 او با و که بر و ان جا و یقین و راه نمایان شارح دین مبین اند و ضوان الله علیه هم امین اما بعد نظر
 اهل بیت و بعد از باب بیست پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء ابرام علوی و ابدال عجم
 سفلی و تشریف آوریست که در صدف وجود زبده موجود است و قادر علیم و عالم حکیم تقدرت اسما و اور انشیرت
 خلقت و افعاله و انبی آدم و نوح و کبریا و غیره منزه و کیفیات مضاعفه آراسته و اور انبی و سیات طاعت
 و عبادت مفرموده خلقت الخلق الانس الایمیدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

صحت بدن که مبدأ اوست اهل و موضوع کمالست متصور نمی شود پس بر شخص لازم است
 که حیاض و قوت محبت حاصله و اثر او را آن کوش از سعادت و آبرین و کمال فزاین عمر و ماند و چون
 فراج انسان بنابر اختلاف فصول و ازمان و تغییر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الاوان بر یک
 حال نمی ماند و بسبب خرافات فراج از امور دنیوی و اخروی بازمی ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی
 و شخص بر مصنوعی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید نامحصوره و درج کرده هر دوی را
 و دوائی آفریده و با احتمال آن آفر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت عرض گفت
 بدو انی فرموده و ندا کردند که ای موسی خواهی که ابطال حکمت مکنی و غرائب اسرار ما از خلق پوشیده داری
 بعد از آن موسی علیه السلام است فوراً بمحض فرستاد و بیه دلالت فرمود و بدین امر که در وزیر از حضرت رسالت
 صلوات الله علیه و آن نقل است که فرمود والعلم علان العلم الان علم الاویان علم ابدان را که اعلام باریت و سنانا و چه
 است مقدم داشته زیرا که علم اویان و شغال بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان
 بنابرین مقدم حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تیسیم این علم منعه اند و در بیان ادویه مفروقه و مکمل
 نظر شافی و قابل کافی کرده اند چون ضعف عباد و افتد و عجز الناس منصور بن محمد بن یوسف بن احمد بن الهیاس
 فقیه الناس احسن اقتب و در ادویه و غفرله و لوالدیه بدین علم و مطالقه کتب این قسم اشمال و اشتغال نمود و
 بحکماء اعظم من افواه الرجال و در فواید و غیره فرزند از سینه استادان این فن بی برود و متوجه شد با تصور فکر
 و خمول ذکر و تدریس خاطر و تفرقه باطن و ظاهرا مختصری جامع که در هر باب اشارتی بر فقه باشد و منتخب
 مانع که مفید نیاز من و مطلوب طوائف اهل علم گرد و تالیف کند بجز از استخاره من الله العظیم در آن شروع نموده
 و آن را در قیام کتابت کشیده و تکلفایه مجابیه موسوم گردانیدیم و بیا جیه آنرا فزین کرد با القاب جایون
 حضرت که شکر ثانی واضع اساس جهان بینی جامی قوانین ملک و ملت جامی قواعد ظلم و بدعت ابیات
 آنکه از در ظلم گفتوان عرض دوران اوست و آیت اقبال و نصرت و امداد نشان اوست و کشف
 اسرار و قضا و قنون و قوانین اوست و عقل کل طفل و بیستان بچی خوان اوست و جام جم عکس
 فیض خاطر نشان اوست و گوی دولت از قضا اندر خم چو گمان اوست و سلطان الاعظم

کتابخانه مشهور
 وزارت معارف و اوقاف و صنایع
 تهران
 در سال ۱۳۰۲
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۳۰۲
 در روز ۱۲
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۳۰۲

باب چهارم در اعراض مقاله دوم در سباب ضروری صحت شش بر دو باب یاب اول در مزاج
باب دوم در توی مقاله سوم در سباب فاعلی صحت شش بر دو باب یاب اول در سباب
بسته ضروری شش نفس فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی
فصل سوم در حرکت و سکون بینی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در کول
و شرب فصل ششم در احتباس و تنفرغ باب دوم در سباب غیر ضروری شش بر دو
فصل اول در سباب بتدبیر ضروری فصل دوم در سباب برزیه مقاله چهارم
در احوال و اعراض و علامات تشبیه و باب یاب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات
تشبیه فصل اول در علامات مزاج فصل دوم در علامات استسقاء فصل سوم
در نفخ فصل چهارم در نفخ اشان اجناس فصل پنجم در قار و ریه فصل ششم در راز
فصل هفتم در بجران فصل هشتم در علامات موده و ریه قسم دوم در باب کلی تشبیه مقاله اول
در غلط صحت و معالجات کلی تشبیه و باب یاب اول در غلط صحت تشبیه فصل اول در تشبیه
سول و تبالی فصل دوم در تشبیه نفوس فصل سوم در تشبیه کول و شرب فصل چهارم در تشبیه
و نفخ فصل پنجم در تشبیه تنفرغ و احتباس فصل ششم در تشبیه جاع فصل هفتم در تشبیه حجام فصل
هشتم در تشبیه حرکت و سکون فصل نهم در تشبیه شش فصل دهم در تشبیه سباب و دوم در معالجات
کلی تشبیه فصل اول در معالجات سواد الزاج فصل دوم در تشبیه سول و نفخ فصل
سوم در تشبیه و حجامت مقاله دوم در امرضی که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن تشبیه سباب
باب اول در امرضی سرد و مانع باب دوم در امرضی خشم باب سوم در امرضی گوش باب چهارم
در امرضی بینی باب پنجم در امرضی دهان و لب و زبان باب ششم در امرضی کتف و دندان باب هفتم
در امرضی حلق باب هشتم در امرضی ریسه و آلات نفس باب نهم در امرضی قلب ثدی باب دهم
در امرضی معده باب یازدهم در امرضی تکرر باب دوازدهم در امرضی طحال باب سیزدهم در امرضی
اسباب چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امرضی کلیه و مثانه باب شانزدهم در امرضی

لطیف بخاری که از لطافت اخلاط و در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شراعت با اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطه محل او را امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح انسانی گویند و قوت انسانی بدو قائم بود و در بدین روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتاب الهی مراد بر روح نفس است و این روح مفید حسیست حرکت باشت و چون بعضی دیگر کتب رسد او را کیفیت دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و از تغذیه و تمیز و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح است که در هر یک و منطری از او اثری و صورتی پیدا شود و بحسب ظاهر و قول اطباء نیست که هر یک با استقلال روحی اند و الله تعالی اعلم یا پس سوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آنوقت که خرد تمام اعضا میگردد و او را چهار تجاله لاحق میشود و هر یکی را از آن قسمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر تمیز میشود و خلاصه جهت تغذیه مخفون میاید و فضله بطریق سهل من دفع شود و مبهم اول از آن زمان است که درین او را منفع میکند تا در سه صورت قرار گیرد و مشابه باکث تخمین شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماسارینا که عروق چند شش است میان کبد و معده یکدیگر و در کثیف آن بطریق المعادف شود و آنرا باز گویند و مبهم دوم در کبد است و آنرا کیلوس گویند و آن عبارتست از استحا که کیلوس با خلاط خلاصه او باورده و در فضله که ثانیه است بطریق کلیه و شانه من دفع گردد و آنرا بول گویند و مبهم سوم در عروق است و آن عبارتست از استحاله اخلاط با اعضا بحسب مزاج فقط مبهم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحاله رطوبت مجاده که مشابه اعضا شود و باعتبار هئیت صورت هر دو جزو منتزعی میشود و بالفعل و در هر یک از اعضا در قوام تام رسد و فضله این مبهم هر دو بمنزل عرق و منفع گردد و پس عمل مبهم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است و عمل مبهم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود است و این رطوبت با فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نمیند و اگر افراخ نکند متعفن میشود و آن دخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول است چنانچه صنف است یکی آنکه در عروق صنار و قواش موجود است جهت سقایات اعضا

قوله در این روح
نفس ناطقه است زیرا که
قوله در این روح
نفس ناطقه است زیرا که
قوله در این روح
نفس ناطقه است زیرا که

نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که
نفس ناطقه است زیرا که

کتاب فی نفسوری
از این کتاب
کتاب فی نفسوری
از این کتاب

که مجاور آن باشد و حال اعتیاج دوم آنکه تسخیل شود و بجز بر عضو مجرب مزاج سوم آنکه نمبر از طبع و اعضا منتشر
ست چهارم آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط هیمی رطب سیال است که کیلوس
اول بدان تسخیل شود و آن چهار است زیرا که آنچه نفخ تمام یافته است آنچه از و طاقی بود و صفت است و آنچه است
شود و سودا است و آنچه متوسط شود و خون و آنچه نفخ تمام یافته نبات بلغم و هر یک از این اخلاط چهار طبعی و غیر
طبعی بود و این طبعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن بدو باشد تنها یا با
از اخلاط دیگر و غیر طبعی از دو نفیس خود فاسد شده باشد یا بسبب دارو که بر تر قهرین بصفر او یا سودا او
یا بلغمی مائل بود اما بلغم طبعی رنگ او سفید طعم او مائل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود و فائده او آنست که در جمیع
بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا تسخیل بخون گردد و غذای بدن شود و از آن جهت او را
مغذیه است و با خون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و دیگر آنکه با خون متفرج
گشته غذای و بلغم شود و بلغم غیر طبعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر متفق القوام بود یا رقیق بود و آنرا اما
گویند و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در ورطه مانده باشد زجائی گویند و اگر رطوبت تخلیل رفته باشد
گویند و اگر مختلط القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود فحاشی بود و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبعی اعتبار
طعم چهار است غصص ملح و قلفه و حامض و بلغم ملح اما اصناف بلغم است اما صفای طبعی لون او از ناراض طبع
او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم است قسم با خون مجروح رود و جهت ترقیق و ممانعت کند و ممانعت
ضیق و تقطیع اخلاط از ج و دفع بلغم غلیظ کند و غذا را بعضی اعضا شود مثل ریه و قسم دیگر کمراره ریه و جهت
تخلیل اموات و تنبیه بر دفع براز و صفرا غیر طبعی آنچه نفیس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مرده و موی گویند
و اگر در معده محرق شده باشد که را می گویند و کراتی چون محرق شود زنگاری گویند و آن نیز لم باشد
آنچه مجرب و اروی متغیر شده باشد و اگر دارای خون باشد آنرا مره حمر گویند و اگر بلغم رقیق بود
مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محم گویند و اگر سودا بود و صفرا سوداوی گویند اما سودا و
طبعی در وی خون طبعی بود طعم او بفسوضت و حموضت مائل باشد و طبع او سرد و خشک او در
جگر بدو قسم شود قسم با خون مجروح رود و جهت تمکین و تغلیظ دم و غذا را بعضی اعضا مثل عظام

وقتی بطحال رود و جهت تنبیه و دفعه غذا امجد و ریزه و غیر طبیعی از هر خطی که باشد و محترق شود و اگر چه سودا طبعی بود او را راه بر و مود سودا گویند پاپ چهارم و اعضا ششما بر مقدره و مفصل مقدار در تعریف اعضا تقسیم او بسیار اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجزای جن غلیظه که از مزاج اخلط حاصل شود و اسطوره آنست که اول عضو که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده که منی است بقدر رحم رسد در دماغ غلیظی پیدا شود و چهار نقطه در او پدید آید یکی در محل دل یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر همه متوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو با معطی مطلق بود چون دل بنابه بعضی یا قابل مطلق همچون لحم با معطی و قابل همچون کبد و با معطی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا با رئیس بود یا خادم رئیس یا مردس یا نه رئیس بودند مردس نه خادم رئیس و رئیس حسب بقا شخص سه است دل و دماغ و جگر و حسب نوع همین سه باشند که بدان مخصوص است زیرا که اگر مرد را قوی است که محتاج الیه است از بقا شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و ششین آنرا رئیس گویند و اگر مردی متعظیم فعل عضو است آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا صبی بود چون ریه قلب را و وجهی که ریه را و ماسارها آلات غذا را و شبکه دماغ و آلات تنفس و ادویه منی و کورین را و یا مودی بود چون شترالین قلب را و او روده کبد را و اعصاب دماغ را و حلیش انشین را و اگر مرد با قوت و نه مرد بود و اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مردس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس نه مردس و نه خادم چون لحم غیر حاس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضا بنشابه الاثر گویند یا مرکب بود آنرا اعضا آلی خوانند و بیان هر یک در فصل گفته شود ان شاء الله تعالی

فصل اول در اعضا

مفرد و اقسام آن ده است اول عظم است و آن اساس بدن و عاقله حرکات بود و اقسام آن بسبیل اجزا یا و کرده شود اما جمیع مخلوق است از هفت عظم چهار بنزله سطح که از اقسام دماغ گویند و دو بنزله سقف که از اقسام خوانند و فکات صلی مرکب است از چهار رده عظم که عظام غشائیه چشم و گوش است بیکدیگر متصل شده و مفصل آنرا د روز گویند و فکات از دو عظم مرکب است و در میان آنها غشیه و فسیست که او را بدو قسم میکنند و فکات سفلی از دو عظم و دو فکی است و دو دندان مرکز است از فوق و دین و دماغی جهت قطع شای

عظم را از اعضا گویند و فکات صلی مرکب است از چهار رده عظم که عظام غشائیه چشم و گوش است بیکدیگر متصل شده و مفصل آنرا د روز گویند و فکات از دو عظم مرکب است و در میان آنها غشیه و فسیست که او را بدو قسم میکنند و فکات سفلی از دو عظم و دو فکی است و دو دندان مرکز است از فوق و دین و دماغی جهت قطع شای

عظم را از اعضا گویند و فکات صلی مرکب است از چهار رده عظم که عظام غشائیه چشم و گوش است بیکدیگر متصل شده و مفصل آنرا د روز گویند و فکات از دو عظم مرکب است و در میان آنها غشیه و فسیست که او را بدو قسم میکنند و فکات سفلی از دو عظم و دو فکی است و دو دندان مرکز است از فوق و دین و دماغی جهت قطع شای

عظم را از اعضا گویند و فکات صلی مرکب است از چهار رده عظم که عظام غشائیه چشم و گوش است بیکدیگر متصل شده و مفصل آنرا د روز گویند و فکات از دو عظم مرکب است و در میان آنها غشیه و فسیست که او را بدو قسم میکنند و فکات سفلی از دو عظم و دو فکی است و دو دندان مرکز است از فوق و دین و دماغی جهت قطع شای

و در قناب جهت کسر و از هر جانب پنج فرس جهت طعن و در اسفل مثل این بود و عمق مرکب است از هفت
 عظم که آنرا فقرات عنق گویند و بعد از آن دو از ده فقرات طر و بیت چهار ضلع که از طرفین در آن
 مرکز است بعد از آن فقرات قطن آن پنج فقره است و بعد از ده فقرات عجز و بعد از ده فقرات فقرات
 است فقره دو عظم است و بعد از آن سینه هفت عظم که آنرا عظام قص گویند و در آخر آن مخاوی فم ص
 عظم غر و خیت که آنرا عظم خجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو است جزو قدام
 را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم درک جزو طرف وحشی را حاضر گویند و هر قفه و جزو اسفل النسی را حق
 درک ماد است مرکب است از کتف و عضد که متصل بدوست و بعد از دو ساعد که مولف است از دو عظم
 که او را از اند علی و از اسفل گویند و بعد از ده فقرات عظم است که در دو وصف نهاده اند که آنرا اسلخ گویند
 و بعد از دو چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یک را سه عظم و پایی مرکب است از عظم فنج که
 بزرگترین عظام است و در حق درک مرکز و متصل بدو ساق است مولف از دو عظم که آنرا قصبه فقر
 و قصبه کبری گویند و عظم ر که که آنرا رصنه خوانند و قدم مرکب است از کوبن عقب عظم تروی و خمس که
 آنرا از و تی گویند و چهار منع و پنج مشط پنج اصبع هر یک سه عظم است الا اهام که دو عظم است و شد در قائل
 فقط عظم و عظم و عظمی که بانی یقین است و بیرون آید از آنجا که بیرون می آید و عدد استخوان بوجه صحیح
 از حرم صید کین بدان تشریح بدو عظم اعضا و مفرد غضروف است و آن جسمی است شبیه عظم اما از نرم
 تر است و فائده او منع اصطکاک عظمی است و در تریج ترکیب اعضا و صلیبه بالینه و قائم مقام عظم است
 و عضو که عظم را و مفقود باشد سوم عصب است و این جسمی است میمنه لین و العظام و صلب و انفصال و
 قائمه بالذات افاضت حس حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و عصب و نوع است نوعی از
 دماغ رسته است و آن بهفت روج است که در اصل هر و باطن حس و حرکت حالی اعضا بدان حالت بود
 از نخاع رسته است و آن سی و یک است و فروزی جسم و حرکت اعضا که درون عمق است بدان حاصل شود
 چهارم عضل است و آن عضو است مولد از لیفات عصب و تر و شطایا و رباطا بهم شج گشته و فرج و خلل آن
 مشبوح و غشا برو محیط شده فائده او تحریک اعضا است بواسطه شج و پهنی و متصل اگر چه مرکب است اما در

بدین ترتیب که در آن کیهان
 پس در پیش با شاد و آن چهار
 است و در بالا و در اسفل ۱۲
 در آنجا است که در قطن
 بر آن بود و عظم فم ص
 عظم غر و خیت که آنرا عظم خجری
 و عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم درک
 جزو طرف وحشی را حاضر گویند و هر قفه و جزو اسفل النسی را حق
 درک ماد است مرکب است از کتف و عضد که متصل بدوست و بعد از دو ساعد که مولف است از دو عظم
 که او را از اند علی و از اسفل گویند و بعد از ده فقرات عظم است که در دو وصف نهاده اند که آنرا اسلخ گویند
 و بعد از دو چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یک را سه عظم و پایی مرکب است از عظم فنج که
 بزرگترین عظام است و در حق درک مرکز و متصل بدو ساق است مولف از دو عظم که آنرا قصبه فقر
 و قصبه کبری گویند و عظم ر که که آنرا رصنه خوانند و قدم مرکب است از کوبن عقب عظم تروی و خمس که
 آنرا از و تی گویند و چهار منع و پنج مشط پنج اصبع هر یک سه عظم است الا اهام که دو عظم است و شد در قائل
 فقط عظم و عظم و عظمی که بانی یقین است و بیرون آید از آنجا که بیرون می آید و عدد استخوان بوجه صحیح
 از حرم صید کین بدان تشریح بدو عظم اعضا و مفرد غضروف است و آن جسمی است شبیه عظم اما از نرم
 تر است و فائده او منع اصطکاک عظمی است و در تریج ترکیب اعضا و صلیبه بالینه و قائم مقام عظم است
 و عضو که عظم را و مفقود باشد سوم عصب است و این جسمی است میمنه لین و العظام و صلب و انفصال و
 قائمه بالذات افاضت حس حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و عصب و نوع است نوعی از
 دماغ رسته است و آن بهفت روج است که در اصل هر و باطن حس و حرکت حالی اعضا بدان حالت بود
 از نخاع رسته است و آن سی و یک است و فروزی جسم و حرکت اعضا که درون عمق است بدان حاصل شود
 چهارم عضل است و آن عضو است مولد از لیفات عصب و تر و شطایا و رباطا بهم شج گشته و فرج و خلل آن
 مشبوح و غشا برو محیط شده فائده او تحریک اعضا است بواسطه شج و پهنی و متصل اگر چه مرکب است اما در

در آنجا است که در قطن
 بر آن بود و عظم فم ص
 عظم غر و خیت که آنرا عظم خجری
 و عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم درک
 جزو طرف وحشی را حاضر گویند و هر قفه و جزو اسفل النسی را حق
 درک ماد است مرکب است از کتف و عضد که متصل بدوست و بعد از دو ساعد که مولف است از دو عظم
 که او را از اند علی و از اسفل گویند و بعد از ده فقرات عظم است که در دو وصف نهاده اند که آنرا اسلخ گویند
 و بعد از دو چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یک را سه عظم و پایی مرکب است از عظم فنج که
 بزرگترین عظام است و در حق درک مرکز و متصل بدو ساق است مولف از دو عظم که آنرا قصبه فقر
 و قصبه کبری گویند و عظم ر که که آنرا رصنه خوانند و قدم مرکب است از کوبن عقب عظم تروی و خمس که
 آنرا از و تی گویند و چهار منع و پنج مشط پنج اصبع هر یک سه عظم است الا اهام که دو عظم است و شد در قائل
 فقط عظم و عظم و عظمی که بانی یقین است و بیرون آید از آنجا که بیرون می آید و عدد استخوان بوجه صحیح
 از حرم صید کین بدان تشریح بدو عظم اعضا و مفرد غضروف است و آن جسمی است شبیه عظم اما از نرم
 تر است و فائده او منع اصطکاک عظمی است و در تریج ترکیب اعضا و صلیبه بالینه و قائم مقام عظم است
 و عضو که عظم را و مفقود باشد سوم عصب است و این جسمی است میمنه لین و العظام و صلب و انفصال و
 قائمه بالذات افاضت حس حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و عصب و نوع است نوعی از
 دماغ رسته است و آن بهفت روج است که در اصل هر و باطن حس و حرکت حالی اعضا بدان حالت بود
 از نخاع رسته است و آن سی و یک است و فروزی جسم و حرکت اعضا که درون عمق است بدان حاصل شود
 چهارم عضل است و آن عضو است مولد از لیفات عصب و تر و شطایا و رباطا بهم شج گشته و فرج و خلل آن
 مشبوح و غشا برو محیط شده فائده او تحریک اعضا است بواسطه شج و پهنی و متصل اگر چه مرکب است اما در

در آنجا است که در قطن
 بر آن بود و عظم فم ص
 عظم غر و خیت که آنرا عظم خجری
 و عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم درک
 جزو طرف وحشی را حاضر گویند و هر قفه و جزو اسفل النسی را حق
 درک ماد است مرکب است از کتف و عضد که متصل بدوست و بعد از دو ساعد که مولف است از دو عظم
 که او را از اند علی و از اسفل گویند و بعد از ده فقرات عظم است که در دو وصف نهاده اند که آنرا اسلخ گویند
 و بعد از دو چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج اصبع هر یک را سه عظم و پایی مرکب است از عظم فنج که
 بزرگترین عظام است و در حق درک مرکز و متصل بدو ساق است مولف از دو عظم که آنرا قصبه فقر
 و قصبه کبری گویند و عظم ر که که آنرا رصنه خوانند و قدم مرکب است از کوبن عقب عظم تروی و خمس که
 آنرا از و تی گویند و چهار منع و پنج مشط پنج اصبع هر یک سه عظم است الا اهام که دو عظم است و شد در قائل
 فقط عظم و عظم و عظمی که بانی یقین است و بیرون آید از آنجا که بیرون می آید و عدد استخوان بوجه صحیح
 از حرم صید کین بدان تشریح بدو عظم اعضا و مفرد غضروف است و آن جسمی است شبیه عظم اما از نرم
 تر است و فائده او منع اصطکاک عظمی است و در تریج ترکیب اعضا و صلیبه بالینه و قائم مقام عظم است
 و عضو که عظم را و مفقود باشد سوم عصب است و این جسمی است میمنه لین و العظام و صلب و انفصال و
 قائمه بالذات افاضت حس حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و عصب و نوع است نوعی از
 دماغ رسته است و آن بهفت روج است که در اصل هر و باطن حس و حرکت حالی اعضا بدان حالت بود
 از نخاع رسته است و آن سی و یک است و فروزی جسم و حرکت اعضا که درون عمق است بدان حاصل شود
 چهارم عضل است و آن عضو است مولد از لیفات عصب و تر و شطایا و رباطا بهم شج گشته و فرج و خلل آن
 مشبوح و غشا برو محیط شده فائده او تحریک اعضا است بواسطه شج و پهنی و متصل اگر چه مرکب است اما در

در اعضاء مفروقه گفته اند پنجم و ششم آن جسمی است که شایع بر عصب است و باطراف عصب و اعضا متصل
 است جهت تحریک اعضاء ششم باطراف است و آن جسمیت ششم به عصب الیابی حس است و فاعله او را بطرفه
 عظمی یا عصبی و دیگر بود او را عصب نیز گویند هفتم شریانیست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لایف
 و عصب بود و از بطون اسیر قلب رسته و در حرکت است باطراف و انقباض تابع است و فاعله او ایصال روح
 حیوانیه است ششم به شریانیست و دو طبقه است الاثریان دریدنی که یک طبقه است و بر بر سر و دهم ششم
 و شریانیست و آن عروق ساکنه است که از عروق جاریه و روح طبعیه جمیع بدن میرساند و تغذیه و تینه ازان حاصل
 میشود و شریانیست و در یک طبقه بود الاثریانی که دو طبقه است و بر بر سر و دهم ششم شریانیست و آن جسمیت
 عصبانی از لایفات شش گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تثبیت و توثیق آن با دیگر اعضا
 و وفای حس در اعضاء و عیدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند و چون متصل گردند
 الیهام چهارمین در یک طبقه است و از آن در زمان طفولیت و بچگی ازین بود مثل لحم و عظم از خون متکون میشوند و متصل
 گردند الیهام پنجم در یک طبقه است و آن عضو است از دم طبعی متولد شود و فروز و خلل اعضاء مخلوق متولد
 و عاقد او حرارت بود بعضی بدن انسان ششم و ششم و ششم و ششم کرده اند و از مفروقه شمرده اند و در آن نظر است
 بر یک ششم و ششم دال لحم اند و شمر و ظفر از زوائد فضلات اند و جلد مرکب است نه مفروقه است و بیان هر یک گفته شود
 اما ششم ششم است بعضی که از ماده آلی و دم در اعضاء عصبانی مثل شریانیست متولد شود و بواسطه برودت محل
 منجمد گردد و عاقد او برودت است و ششم ششم از دم و ششم متولد شود و او مرکب است از لحم و ششم ششم است
 از بخار و خالی متولد شود و طبعیت حسب فصل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شمر زینت را بود همچون حاجت
 و در بعضی زینت و وقایع را همچون موی سر و فروه و ظفر و ششم ششم است عیدیم الحس که متصل است بسلاامیات
 اعماله فاعله آن از حرکت اعضاء مانند آن مخفی نیست و جلد عضو است شش از لایفات و شطایبای عصبی آن
 بلحم محشوش و همچون غشاء بود در جمیع بدن و فاعله آن حفظ شکل و هیئت و وفای حس و ادراک
 محسوسات بود و فصل دوم در اعضاء مرکبه او را اعضاء آبی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیاتی
 و منفی بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعوره بعضی آلات تناسل اند اما اعضاء حیات

و عاقد او حرارت است و ششم ششم از دم و ششم متولد شود و او مرکب است از لحم و ششم ششم است
 از بخار و خالی متولد شود و طبعیت حسب فصل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شمر زینت را بود همچون حاجت
 و در بعضی زینت و وقایع را همچون موی سر و فروه و ظفر و ششم ششم است عیدیم الحس که متصل است بسلاامیات
 اعماله فاعله آن از حرکت اعضاء مانند آن مخفی نیست و جلد عضو است شش از لایفات و شطایبای عصبی آن
 بلحم محشوش و همچون غشاء بود در جمیع بدن و فاعله آن حفظ شکل و هیئت و وفای حس و ادراک
 محسوسات بود و فصل دوم در اعضاء مرکبه او را اعضاء آبی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیاتی
 و منفی بعضی آلات خلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعوره بعضی آلات تناسل اند اما اعضاء حیات

سفره منصوره
 قباب قلبه از این گویا
 شش شش باله باله
 می افروزد باله باله
 باله است برین شکل
 رسیده است قلعه دو
 و قلعه ای است در چپ
 مانند گریز در چپ
 بچشم است و بینه
 در میان این دو
 سرعت و قلعه او
 آفت را قایل بنامند
 خلوت شده قبول
 به اینک گوشت و لطف

تنفس قلب و ریه و مجاری قلب اشرف اعضاء و بیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است
از لحم و عصب و اعصاب و عشاء و غلیظ بران محتوی که آنرا اخلاط قلب گویند و شکل او صغیر است
و قاعده او از بالا است و آن غرض و غایت برابطات و ترقیه و ربط و محل دل میان سینه است و مائل بطن
چپ و او را دو بطن است بطن ایمن مجازی که بدست و در و خون بیشتر از روح است و از کب و ریه
بدران متصل است بطن راست بطن لطیف و بطن السیر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود و
آنرا اشغاف قلب گویند و از دو شیران طالع شده است یکی شیران در پدی که بریه میرود و جهت جذب
نسیم از دور سایندن دم لطیف با و دیگر شیران بزرگ است که اصل جمع شرا این بود و آنرا سیر
گویند و میان این دو بطن منفذی است همچون قتی برای تلطیف و حی که از بطن ایمن بطن السیر میرود
و آنرا دلیز خوانند از مرافین قلب قریب بقاعده او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول
نسیم و زائده است که آنرا اونی القلب خوانند در حالت انقباض قلب شریخ شوند و در حالت انبساط
کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بطن میرسانند حجاب عضویت مرکب و در جهر لحم و غشاء
و عصب حساس و متحرک و محدود است در انقباض و انبساط و عاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس
و ریه مخلوق است از لحم و ریه و خف و از شعب شیران و ریه شیرانی و شعب قصبه ریه و غشاء و ریه
مجموع کشیده و او بدو شق شده است شق طرف ایمن بر سه سنج منقسم شده است و شق طرف السیر بدو
شعبه مجموع گرد قلب برآمده و فائده او ترویج قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن با کیفیت
مناسب فزان قلب دفع بخار و خانی و او مبداء حیات آلات حلق و انا حلق عبارت است از جمع مجرین که
آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضاء غذا کرده شود و قصبه ریه عضویت مزمار
شکل مولف از عصاره ریه و غشاء و بران کشیده و او را اقدام مری نهاده است و فائده آن تنفس
است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالا و حنجره است و آن عضوی غرض و فی است که آلات
اتمام صورت و عضو نفس بود و او مرکب است از سه غضروف یک از طرف قدام که آنرا در
پیشانی گویند و دو دیگر از طرف خلف که بائل مری باشد و این دو کوچه را نیز که از آن مری است

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و عروق ماساریتها از وزیر جذب لطیف کن و صفرا از مره بد و منصب شود و سوم رادقاق گویند او بعد از آن
صائم بود و در ویلیفات بسیار باشد و این هر سه را امحادقاق گویند چهارم را عور گویند و او چون گشت
که داخل و مخرج آن یکی است نجم را قون گویند و ششم را امحاضه گویند و او آخر همه است و متصل
متصل است شرب از شعبه عصب و او روده و شرايين پنج بود و در طریقه و هم بران شرح شده و
سبب برودن و محل پنجه گشته و از جمیع جوانب همچو پرده حاصل شود و اگر چه بر آید برای تکون
حرارت و معاونت مضمج که عضوی رئیس است و جوهر آن لجمانی بود که پس و غشاء و و الحس محلل او شده
و محل او طرف امین است و مجرب او بر باطانات قویه با ضلوع مربوط است و مقعر او تماس طرف امین از
تقریر شده است و آنرا پنج زائید است بنظر این صبع بریده و محتویات از مقعر که عروقی رسته است
که آنرا باب گویند و بعضی دلفس که شعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا
ماساریتها گویند از مره بد و بعضی از امحاضه لطیف غذا جذب کند و در شعبه داخله جمع گردان و از صبع یا بدو
اخلاط از تنم تمیز شود و از مجرب که عروقی رسته که آنرا جوف گویند و بعضی از شعب او در نفس که شترق
شده جهت جذب دم و آنچه از و خارج شده است اصل او روده است و بدو قسم میشود قسمی صاف میشود با عالی
بر فروع گرد و قسمی باطارد و بواسطه بدن متفرق شود و مره عضوی عصبانی است همچو کلبه قسم
آن مقعر که متصل است جهت جذب صفرا از ورگی بیرون می آید و بدو قسم میشود قسمی بمبار صائم متصل
شود جهت رسانیدن صفرا بدو قسمی بقدر مره متصل است جهت انصباب صفرا با و محال عضوی
لجمانی است بر شکل زبان و محل او جانب الیسر است و مجرب او تماس اضلاع و مقعر آن تماس تقریر شده
و عروق و شرايين و غشای غلیظه حساس بران محتوی شده و او مانند همه دأره است و کلیه دأره است
و بر باطونیه بطرفین صلب مربوط است و کلیه معنی بلند تر از پیری بود و فائده ایشان آنست که فضل
کیه یا بینان ریزد و موتی که در آن باشد جهت غذا و خود جذب کند و باقی بینان ریزد و مثانه
کیه است بلوطی شکل مولف از لیفات و در طبقه است و بول در مجتمع میگردد و قبل منافع میگردد و
او اعتسفی است که بول بدان طریق دفع شود اما اعضائی نامسل نشین و منصب و در جمیع نشین

جانبی زمین
رسم کے خاندان ہے
وہ کہ جسے
اورد و گوئی و فروش
نویست اسم کتابت
طرح اقل و بطل
قدار از مقدار
براه محل از بین
مقال آئے
بیشتر جیسے
صفت است از خط

تا آنکه گویند روز تمام شود و بعد از آن مصلحه گردد و بعضی اعضا از هم متمم شود و قسطی صالح از دم حیوانی
 و طشی بد و منترش گردد و مستحق آن شود که از و سبب الصور تعالی و تقایس روح حیوانی بد و فاضل شود آنرا حالت
 را بگویند باده از ده روز تمام شود و بعد از آن مزاج مذکوری و انانی ظاهر شود و اعضا حاصل تمام شود آنرا
 حالت خاصه گویند پس روز تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور پیوندد
 و این را حالت سادسه گویند و در پنجم روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکر محبت قصه و در انبات مبدت
 اطول چنانکه گویند خلقت پسری روز تا چهل روز تمام شود و از آن انات چهل روز یا نجاه روز بپازان
 نمود باینده است شش شاه که اقل مدت چهل است و چنین در ضعف ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سده ضعف ایام
 حرکت بوجود آید شد اگر کسی و پنجم روز تمام شود و به بقا در روز متحرک شود بدو بست و ده روز که بهفت ماه باشد
 بوجود آید و غالب آن باشد که چنان و اگر چهل روز تمام شود بهشتاد روز حرکت کند و بدو بست و چهل روز
 که مدت بهشت ماه باشد بر آید و نماند و دلیل گفته اند که بود در ماه خفتم و ضطراب آید و حرکت کند و اگر کسی
 از مزاج و قوی الحال باشد خرق افشیه کند و بان و با به خیالی غرا سیر و ن آید و اگر ضعیف بود قوت خرق
 در خرچ نهاده و از آن حرکت نماند که در دو اگر مملکت یا بد تا ماه خفتم خشکی او زایل شود و قوت گیرد و ماه نهم
 آید وجود آید و همانا اگر بنایت ضعیف و رنجور بود و در یکم بر آید و ازین حرکت زایل شود و
 زیاده شود و بهر آن خارج نیست با و غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل روز تمام شود و ماه نهم بوجود آید
 و باقی ماند و اگر چنین واقع میشود و انکه اعلم بمقاله و هم در اسباب صوری صحت و آن در مبادی است با احوال
 و در مزاج و اگر کیفیت ناموسه که از مزاج ارکان طوطی شود بواسطه فعل الفاعل که میان صورت و سواد و صفات
 ارکان واقع میشود بجهتی که مصلحت حد و صورت هر یک یکدیگر منکر شود و کیفیت متوسط حاصل شود که آنرا مزاج
 گویند و آن کیفیت یا در حقایق و سفا افتاده باشد چنانکه پنج طرف از کیفیات مائل نباشد تا نامتصل حقیقه
 گویند زیرا که حقیقت اعتدال این باشد که معتدلان فرض گویند بر اینی آنکه جو و او در خارج محالست و یا آنکه مائل
 باشد که کیفیت از کیفیات و این هم خالی نیست که یک طرف مائل بود یا بدو طرف و آنچه بکلیات مائل بود و یا
 قسم است امری انبسی نا بر و یا ابیس یا اطلب یا بدو طرف مائل بود و آن نیز چهار قسم است اول ابیس و حیات

۱۰۰
 المصنف: محمد بن عبد الله بن
 خنيس بن احمد بن
 قتيبة بن سعيد بن
 بنيع بن كزيب بن
 كنفيت بن
 محمد بن احمد بن
 قتيبة بن سعيد بن
 بنيع بن كزيب بن
 كنفيت بن

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

از خلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا بریج بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر ثور خریف و از اول جمادی تا آخر حوت شتاء اما پیش از این ابریه آن زمانست که هوا معتدل بود و حرارت برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانست که در مقابل بریج بود و تخیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتاء آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آن زمانست که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیعی با فصول منجمان موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کند اما هوای بریج چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان با اعتدال حقیقی و مناسب فرج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطه سرما در رشتان بسته باشد در بریج بحرکت آید و بهترین بریج آنست که معتدل بود و باران با اعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت با فراطین باشد موجب کثرت خون و حرمت و جوشد شتاء شود و اگر فصول بود موجب صفت لون و کثرت عرق و امراض صفراوی بود و بهترین صنف آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرا در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و او را بهترین فصول نموده اند از آن جهت که در مقابل بریج اقوا ده است و او موجب ترایا اخلاط و نجات بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمایت عظمه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و باد و شبا گاه نجات سرد نباشد و پیشین گاه نجات گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلیل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت شتاء و تقویت قوی و سلامت افعال بود و اما امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال اسهال اعصاب و نرالات و زیادتى تلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و با جنوب کمتر تا لیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا رطوبی که بران سبب فصول طبیعی خود نماند چنانکه مثلا بریج بهشتا گند رو یا صیف بطریق بریج و بالعکس اما هوای زمستان مثل اتصالات و اقترانات که اکثرا در گرمی فوق الارض انباشت و عدم آن بود و امور رطوبی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود بهجات احد المتظیمین

[illegible]

در باب پنجم در غایت و شمال آن بلد در غایت سخونت بود اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط
استوا قریب بود معتدل باشد و الا بار و بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر بحر بود یعنی مرتفع باشد
یا رود بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطه مجاورت خیال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه
جبل موجب زیادتى و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب برود
گرد و دوم آنکه خیال موجب مهبوبی از ریاح یا مانع یکی از ان شود و موجبات آن گفته میشود پس غیر
موجب جبال در یو احداث شود یا بعضی چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات تطیب کند
اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تشمین و اگر مشرقی بود و تطیب فقط و اگر مغربی بود و تخلیط پنجم آنکه بواسطه
جبوب ریلح بود و ریلح مشهوره چهارست شمالی و آن بار و یا بس است و موجب تقویت قوی و مضمون ششما
بود و اصلاح هوا فاسد کند الا اعصاب و اعضا عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب
انفصال حسام و ثوران اخلاط و ارجاء قوت و نقل حواس و صداع و حمایت بود بهترین او آن باشد که در روز
آید و صبا معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل فراج بود بهترین او آن
باشد که اول روز آید و بولریت با صبا اربط بود و اخلاط و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر گاه
که موجب یکی از ان ریلح در و اکثر باشد بهوای آن موضع بحسب طبیعت آن بچ متغیر شود و ششم آنکه بواسطه
ترتیب بود بهوای بلجری سرد و خشک بود و از عنوت و در باشد بهوای بلجی و رطبی گرم و خشک بود و طین
برطوبت مائل بود و صحیح و سلیم باشد و یونى غضن باشد و تغیر بهوای موضع بحسب قرب محاذات نیز بود و آن بحسب طبیعت
آن معدن بود باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفض بهترین مهابیب
شمالی و صبا بود و در خانه باید که مهب او ازین دوری کشاده بود و مهب جنوب و د بولریت باشد و این موضع
باشد که اعتدال تعلق بود و الا تخلیل که بعکس این باعث لال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود
بر دو قسم است یکی آنکه تغیر فساد و در جوهر تولید آید و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود مانند بسبب اجزاء
مالی و بخاری و دغانی که بجاورت بطایع رویه و خادق و مقابره خف قلی با هوا مجتزج گردد و هوا را متضرر
گرداند و موجب و با گردد و بیشتر و خریف و آخرت باستان حادث گردد و فساد یابد و مرتبه است یکی آنکه

کتاب پنجم در غایت و شمال آن بلد در غایت سخونت بود اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط
استوا قریب بود معتدل باشد و الا بار و بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر بحر بود یعنی مرتفع باشد
یا رود بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطه مجاورت خیال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه
جبل موجب زیادتى و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب برود
گرد و دوم آنکه خیال موجب مهبوبی از ریاح یا مانع یکی از ان شود و موجبات آن گفته میشود پس غیر
موجب جبال در یو احداث شود یا بعضی چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات تطیب کند
اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تشمین و اگر مشرقی بود و تطیب فقط و اگر مغربی بود و تخلیط پنجم آنکه بواسطه
جبوب ریلح بود و ریلح مشهوره چهارست شمالی و آن بار و یا بس است و موجب تقویت قوی و مضمون ششما
بود و اصلاح هوا فاسد کند الا اعصاب و اعضا عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب
انفصال حسام و ثوران اخلاط و ارجاء قوت و نقل حواس و صداع و حمایت بود بهترین او آن باشد که در روز
آید و صبا معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل فراج بود بهترین او آن
باشد که اول روز آید و بولریت با صبا اربط بود و اخلاط و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر گاه
که موجب یکی از ان ریلح در و اکثر باشد بهوای آن موضع بحسب طبیعت آن بچ متغیر شود و ششم آنکه بواسطه
ترتیب بود بهوای بلجری سرد و خشک بود و از عنوت و در باشد بهوای بلجی و رطبی گرم و خشک بود و طین
برطوبت مائل بود و صحیح و سلیم باشد و یونى غضن باشد و تغیر بهوای موضع بحسب قرب محاذات نیز بود و آن بحسب طبیعت
آن معدن بود باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفض بهترین مهابیب
شمالی و صبا بود و در خانه باید که مهب او ازین دوری کشاده بود و مهب جنوب و د بولریت باشد و این موضع
باشد که اعتدال تعلق بود و الا تخلیل که بعکس این باعث لال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود
بر دو قسم است یکی آنکه تغیر فساد و در جوهر تولید آید و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت خود مانند بسبب اجزاء
مالی و بخاری و دغانی که بجاورت بطایع رویه و خادق و مقابره خف قلی با هوا مجتزج گردد و هوا را متضرر
گرداند و موجب و با گردد و بیشتر و خریف و آخرت باستان حادث گردد و فساد یابد و مرتبه است یکی آنکه

موجب تغییر فراج و فساد آن شود بواسطه آنکه هوای جبار طوبی را منتقص سازد و ناساز و آن جمیع بدن رساند و
مرتب دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند
هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا میسازند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغییر فراج
گردد و چون این صورت متناهی شود موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغییر کیفیت هوا پدید آید چشمتی که موجب
فساد و زرع و نسل باشد و این تغییر با موافق فراج فصل باشد چنانکه گرامی تابستان در موضعی معین بحسب
زیاده و کمبود فساد هوا کند و یا مخالف فراج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود نه موجب فساد
هوا گردد **فصل دوم در حرکات نفسانی** که از اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک است و بود
و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود و فضا حرکت کند چون غضب و اگر
بتدبیر بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دغمتا بود خوف و فزع و اگر بتدبیر بود حزن و غم
و اگر از هر دو جهت بود اگر اول داخل حرکت کند پس بخارج فضا حرکت بود و اگر بعکس این بود هم فرق
میان غم و لذت است که هم در هر دو بی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در هر دو بی گویند که واقع شده باشد
و این عوارض تابع سو و فراج بود و سو و فراج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب
تأثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه بران میخیزد
شکل شود و از تصور حیوانات و مشاهد آن کنیدی دندان پیدایش شود **فصل سوم در حرکات**
و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت
بدن و انقباض ماسم وجود هم و شت و امتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب صدمه آن بود
و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند تنفس عظیم متواتر و
بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی شستنی کشتی گرفتن و بعضی خاص
است بعضوی مثل قنات بلند اعضاء صدا و آواز بلند گوش را در نظر در شیار و دقیق چشم را و اعتدال
در جمیع موجب صحت بدن و انحراف در آن ضرر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود **فصل چهارم در**
خواب و بیداری خواب شب سکون است و در حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نصیج و

اندر این کتاب
و بکند و بگوید
این کتاب
نطفه است
در این کتاب
و بیداری
بسیار است
چون و آلات
حرکات و آلات
نفسانی و آلات
نفسانی و آلات

نیکوکار که در طبیب
 بزرگوار است
 در این دنیا
 بسیار است
 که در این دنیا
 بسیار است
 که در این دنیا
 بسیار است

لون بهترین لون شراب امرناست پس یا قوی و آنچه زرد بود و چهار کم غذا باشد و زرد و نفوذ کند و خمار آورد و
 ابيض نیکو غذا دهد و طریب کند و اسوددترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی و مطبوخ بلغم بود و
 دیگر گند و دشمنی و جگر و سبزه را مضرب بود و شراب تلخ خارا باشد و زرد و نفوذ کند و اخشا را مضرب بود و شراب تلخ بعض
 تقویت می دهد و اخشا کند و قله آلات سینیه را مفید بود و حاض و میرستی کند و در مغ را مضرب بود اما باعتبار رنگ
 شراب ها و طیب الراحه تقویت و تنشط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الراحه مصدرع باشد و
 و عید الراحه و میرستی کند و بسلق بنایت بد باشد و موجب فساد بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ گردد و بزرگ و
 و سده آورد و دقیق و صفائی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زرد و زائل شود و بخلاف غلیظ
 اما بنید پینه جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پیدا کرد و دوشابی گرم و تر و سمن باشد و
 حاد و مطبوخ بود و زرد و نفوذ کند و در رگ آورد و جمع مفاصل را مفید بود اما صدارع و تب آورد و در خروانی
 منفذ و مغلظه اخلاط بود و ریاح و سود و اذان تولد کند اما شیعین بدن کند و آنچه از حبوب مثل زرت و اکمل
 ساند که حجب فراج و طبیعت آن محتلف بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مقرر شده شود اما اسکار که اما
 منفعت شراب قرشی گوید که در هیچ مغز دی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در روست و این منفعت یا
 انسانی بود یا بدنی اما منفعتی که انسانیست سر و زشاد و موجب انزال انحراف فاسد و ترغیب شجاعت و شجاعت
 و شجاعت و دفع سحر طین و سود خلق و جودت دهن و ذکا و صفائی خاطر بود و آنچه بدنی بود و حبوب لون و بزرگ
 و اشراق آن اشعاش حرارت غیر نری و نفیخ مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و لطیف دم و ترقیق و تصفیه
 اخلاط است و حال بلغم با خون که سر غایب سود و او حاد است طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عروق و
 و اما مضرت او آنست که انزال عقل میکند که اشرف مخلوقات و الفع مکونات است و تیز انسان از دیگر حیوانات از
 دست و قوی را ضعیف میکند و منع ادرکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة طعام و جماع و ابراهه اعصاب
 و مفاصل و حرارت غفلات و برکت و نسیان و رعشه و فلج و تغییر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس غیر از آن
 تو که در فصل ششم در احتیاس است و نظر غی به آنکه اعتدال در تغذیه و احتیاس موجب حفظ همت
 است و تغذیه مغز موجب تیرید و تکلیف و ضعف دل بود و احتیاس مغز موجب سیه و عفونت و تولد

نیکوکار که در طبیب
 بزرگوار است
 در این دنیا
 بسیار است
 که در این دنیا
 بسیار است
 که در این دنیا
 بسیار است

استنداد حرکت نباشد پس از آن سبب می و آن بعد از نهوض بود و قبل از نخت شدن اعضا بود و بعد از آن
 سن ترخریج و بعد از آن سن غلامیه و آنرا باقی گویند و این قوت بلوغ باشد و بعد از آن سن فنی تا
 قریب بی سال که بعد از آن سن شباب است و دوم سن و قوت و آنرا سن شباب گویند و بعد از آن نهضت
 سیر برنج باشد تا قریب بی سال و حرارت و رطوبت و صبی و شباب برای افلاطون و جالینوس در
 کمیت شباهتی باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت
 شدید و خاوه باشد چنانچه هرگز مشک و ترا علی و اشتغال گردانی در نارین متفاوت و کیفیت تفاوت
 و کمیت یابی سوم سن کموت بود و آن از انقضای سن و قوت تا قریب شصت سال بود و درین
 سن حرارت در نقصان و میوست در تزیاید بود و چهارم سن شجوفت و آن از انقضای سن کموت
 تا آخر عمر بود و درین سن میوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع گفته شد
 بحسب اغلب باشد اما بحسب مواقع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند و در کبار انسان تا آخر
 سال منقضی میشود اما اجناس فراخ ذکوة حرارت و میوست مائل بود و فراخ اناث برودت و رطوبت
 مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کلیه احوال را از ذکر نسبت با کلیه احوال از اناث چنین بود اما اعتبار
 تقریبی از آن موجب امری شود و مثل آنکه ضامی که مجاوره میباشند آب بود همچون قصارت موجب تطیب
 شود و در ضامی که مجاور خشک بود همچون مادی موجب تسخیم و تغضیف و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل
 موجب تفرید بود و در ضامی که مجاور گل باشد موجب میوست گرد و همچون اکاری و طبانی اما عادات از آن جمله
 است که ترک کردن فریج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت فراخ بود اما عادات مذمومه مثل آنکه
 کسی عادت بخیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر کجلی از آن فتنه باز آید موجب ضرر
 و تفرید فراخ شود پس تدریج از آن باز آید و از نخبهت گفته اند اما عاده طبیعه خامه اما و ادات حجاج
 مثل نهادن دوات و اطایه کما دات و ششومات که هم حافظ صحت و هم تفرید فراخ باشد و تفریدی که از ششومات
 حاصل میشود از دیگران نمیشود و آنچه طبیعه است بواسطه مناسبت با روح و در عت نفوذ مقوی و حافظه
 صحت بود و آنچه که یه بود با کس از انچه تفریج باقی است که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود

اندر غایت نباشد
 سن ترخریج و بعد از آن
 سن غلامیه و آنرا باقی
 گویند و این قوت بلوغ
 باشد و بعد از آن سن فنی
 تا قریب بی سال که بعد
 از آن سن شباب است و
 دوم سن و قوت و آنرا سن
 شباب گویند و بعد از آن
 نهضت سیر برنج باشد
 تا قریب بی سال و حرارت
 و رطوبت و صبی و شباب
 برای افلاطون و جالینوس
 در کمیت شباهتی باشد
 اما در صبی بواسطه کثرت
 رطوبت شدید نباشد و در
 شباب بسبب قلت رطوبت
 شدید و خاوه باشد چنانچه
 هرگز مشک و ترا علی و
 اشتغال گردانی در نارین
 متفاوت و کیفیت تفاوت
 و کمیت یابی سوم سن
 کموت بود و آن از انقضای
 سن و قوت تا قریب شصت
 سال بود و درین سن
 حرارت در نقصان و میوست
 در تزیاید بود و چهارم
 سن شجوفت و آن از انقضای
 سن کموت تا آخر عمر بود
 و درین سن میوست غالب
 بود و برودت بسبب رطوبت
 غریبه و این مجموع گفته
 شد بحسب اغلب باشد اما
 بحسب مواقع و بلدان
 متفاوت گردد چنانچه
 گویند و در کبار انسان
 تا آخر سال منقضی
 میشود اما اجناس فراخ
 ذکوة حرارت و میوست
 مائل بود و فراخ اناث
 برودت و رطوبت مائل
 باشد و این نیز باعتبار
 اغلب بود نه آنکه کلیه
 احوال را از ذکر نسبت با
 کلیه احوال از اناث چنین
 بود اما اعتبار تقریبی
 از آن موجب امری شود
 و مثل آنکه ضامی که
 مجاوره میباشند آب بود
 همچون قصارت موجب
 تطیب شود و در ضامی
 که مجاور خشک بود
 همچون مادی موجب
 تسخیم و تغضیف و افراط
 در آن بسبب کثرت تحلیل
 موجب تفرید بود و در
 ضامی که مجاور گل
 باشد موجب میوست گرد
 و همچون اکاری و طبانی
 اما عادات از آن جمله
 است که ترک کردن
 فریج بود و مراعات
 او حافظ صحت و
 استقامت فراخ بود
 اما عادات مذمومه
 مثل آنکه کسی عادت
 بخیزی کرده باشد
 که موجب مواد فاسده
 خواهد بود و اگر کجلی
 از آن فتنه باز آید
 موجب ضرر و تفرید
 فراخ شود پس تدریج
 از آن باز آید و از
 نخبهت گفته اند اما
 عاده طبیعه خامه
 اما و ادات حجاج
 مثل نهادن دوات و
 اطایه کما دات و
 ششومات که هم حافظ
 صحت و هم تفرید
 فراخ باشد و تفریدی
 که از ششومات حاصل
 میشود از دیگران
 نمیشود و آنچه
 طبیعه است بواسطه
 مناسبت با روح و در
 عت نفوذ مقوی و
 حافظه صحت بود و
 آنچه که یه بود با
 کس از انچه تفریج
 باقی است که موجب
 تحلیل رطوبات و
 استسقا بود

عنیفه یا انفجار و رمی بود و از خارج مثل قلع سفت و کشیدن رسیان و سوختن شش بود و سبب
 قرحه جرحی بود که پیش از آنکه دریا و رمی که منجر شود یا اثره که متاثر شود و سبب ورم استلا از اخلاط است
 یا از ماده ریجی یا مائی و قوت عضو واقع و ضعف عضو قابل یا اشتیاع جاری یا وجهی شدید بود
 و سبب غلغله شاید که بدنی بود مثل قلیله که از رطوبت مرصیه پیدا شود یا امری خارج باشد
 مثل ضرب و سقظه سبب وجهی که عبارت از احساس و ادراک منافی بود و من حیث حیوان
 یا سوز المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است و سبب آن نیز متفاوت
 و مختلف گردد و اوجاع مشهوره پانزده است اول حناک و سبب آن غلطی حرلیت یا مانع بود و دوم
 خشن و سبب آن غلط فشن بود و سوم ناضج و سبب آن ماده غیر بود یا ریجی که ممد و غشا بود و چهارم
 عرض چهارم ممد و سبب آن غلطی یا ریجی بود که ممد و عصب غرضل باشد از جهت طول خشم
 ضاعظ و سبب آن ماده ریجی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم طغی و سبب آن ماده ریجی بود
 که میان عضل و غشا را و عادت شود و سبب آن ماده ریجی بود که میان عظم و غشا
 او حاصل شود و سبب آن ماده ریجی بود که ممد و عظم غرضل باشد و سبب آن ماده ریجی بود
 آن ماده غلیظ یا ریجی بود که میان طبقات اعضا واقع شود و سبب آن همین سبب
 ثاقب و فرق میان او و ثاقب آن است که ماده ثاقب را نفوذی بود و نیا چنانچه محسوس شود که عقوی
 سوزش است که ماده سلی در آن موانع مختلف بود یا از هم جدا نیست و سبب آن غلطی دارد بود
 شافند روح انسانی و از آن سبب ضربانی و سبب آن ورم بود و دارد در عضوی حساس بیرون بود
 اعیار و سبب آن با لثیب بود و آنرا اعیالی یعنی گویند یا غلطی ممد و بود و آنرا اعیالی ممد و گویند
 غلطی لاف و آنرا اعیار فروی گویند یا سبب ریجی باشد آنرا اعیار ریجی گویند و چهارم و سبب لاف
 و سبب آن غلطی ممد و بود و آنرا سبب ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از
 غشا و متعلق است یا غشا که او در آمده بواسطه انقباض و انبساط حساس ثقیل کند یا سبب
 ورمی بود که در اعضا حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند همچون سوزن در آن که

و سبب آن غلطی حرلیت یا مانع بود و دوم
 خشن و سبب آن غلط فشن بود و سوم ناضج و سبب آن ماده غیر بود یا ریجی که ممد و غشا بود و چهارم
 عرض چهارم ممد و سبب آن غلطی یا ریجی بود که ممد و عصب غرضل باشد از جهت طول خشم
 ضاعظ و سبب آن ماده ریجی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم طغی و سبب آن ماده ریجی بود
 که میان عضل و غشا را و عادت شود و سبب آن ماده ریجی بود که میان عظم و غشا
 او حاصل شود و سبب آن ماده ریجی بود که ممد و عظم غرضل باشد و سبب آن ماده ریجی بود
 آن ماده غلیظ یا ریجی بود که میان طبقات اعضا واقع شود و سبب آن همین سبب
 ثاقب و فرق میان او و ثاقب آن است که ماده ثاقب را نفوذی بود و نیا چنانچه محسوس شود که عقوی
 سوزش است که ماده سلی در آن موانع مختلف بود یا از هم جدا نیست و سبب آن غلطی دارد بود
 شافند روح انسانی و از آن سبب ضربانی و سبب آن ورم بود و دارد در عضوی حساس بیرون بود
 اعیار و سبب آن با لثیب بود و آنرا اعیالی یعنی گویند یا غلطی ممد و بود و آنرا اعیالی ممد و گویند
 غلطی لاف و آنرا اعیار فروی گویند یا سبب ریجی باشد آنرا اعیار ریجی گویند و چهارم و سبب لاف
 و سبب آن غلطی ممد و بود و آنرا سبب ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از
 غشا و متعلق است یا غشا که او در آمده بواسطه انقباض و انبساط حساس ثقیل کند یا سبب
 ورمی بود که در اعضا حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند همچون سوزن در آن که

برشته غالی طبیعت نشیخ اخلاط یا بر سقوط قوت و صفاتی دلالت بر عدم نفیج کنند چنانچه نخست رسوب است
 و رسوب جوهری باشد که از مایته غلیظ تر بود و از متمیز شود خواه ترسب شود خواه مخلوق باشد و
 استدلال بر اینست که وجه کنند اول جوهر او آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی و اما طبیعی سفید باشد یا زرد و
 الاثر آن مخلوق نیست و در اسب بود و چون تحریک کنند زرد منبسط شود و متفرق گردد و زرد اسب نشود
 دلالت کن بر نفیج طبیعی و نفیج تمام اما غیر طبیعی یا زرد قسم است و هر یک را اسمی است اول جسمی و آن
 همچو صفیخ بود کبار باشد یا صغیر باشد اما کبار آنچ سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر باتیب بود
 دلیل تراشیده شدن اعصاب بول بود و اگر کبد بود یا شبیه بقاوسس مایه بد بود و آنچ سفید
 باشد دلیل قروح و جرب باشد و اما صغیر اگر سفید بود و نحالی گویند دلیل جرب باشد
 بود یا زرد یا آن اعصاب اگر سرخ بود که سبب گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود و دم شیشی است
 نیز گویند و از نخاع فرو تر بود اگر سفید باشد دلیل زرد یا جرب باشد بود و اگر سرخ یا سیاه باشد
 دلیل حراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه بچوب هر گوشت باشد و سبب آن سبب گر سنگی بود چهارم
 و سمی او همچون چسبنی باشد دلالت کند بر زرد یا بنفشه یا سیمین بنجم ندرت و آن دلیل انفجار و ریس
 یا خرجه بود ششم مخاطی و آن دلیل از خلط خامی بود و ششم شعری و آن همچو تارهای موی باشد
 و آن از اخلاط خام و انقصاد رطوبت و حرارت غریبه باشد ششم نقطه های خمیر و آن از صفت معده
 است یا اسعایا از تناول لبنیات نهم رملی و آن دلیل خصات و رمل بود اگر سرخ بود و رمل و اگر
 سفید یا زرد باشد در شان دهم رادی او همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراقی می نماید که بطول
 لبث منتهی شده باشد اگر با نیت مترج باشد دلیل صفت کبد باشد یا زرد ششم علقی شبیه خون
 بسته باشد اگر با نیت مترج باشد دلیل صفت کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب
 و آن قسم است اول غمام و او آنست که طافی بود و بر کمره باشد دلالت کند بر قلب نفیج و کثرت ریح
 و ششم مخلوق و او آنست که در وسط باشد دلیل توسط حال نفیج باشد سوم راسب و اگر طبیعی بود و نیک باشد
 و اگر غیر طبیعی بود و بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود و از استقامت

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و خشک و پراگندگی آن از ضعف
بهم و کثرت ریح بود چارم استدلال از میث شریک الحالت و طاعت آن با بول و آلات
بر آن کند که از کبد و حواله آن باشد و اگر تمیز بود و مترج نباشد دلالت کند از شادمانی او
چشم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب باشد دلیل بهم نیک باشد و اگر در بول بعکس این
باشد و نباید دانست که بول زمان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان است
صافی بود و در وسط آن چیزی به چوبینه منقوش ظاهر بود بول ایشان در ابتدا سه عمل مائل
بر رقت بود و در انتها مائل بجم و بول نساء مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و
بول شبان مائل بناری و معتدل القوام بود و بول کبوتر مائل به یاقوت و بول شتر
سفید و رقیق باشد فصل ششم در برآورد استدلال بر آن از چند وجه کنند اول از کسب آن اگر
بود از فضل طعام دلیل کثرت اخلاط و زبان اعصاب بود اگر کمتر از آن باشد سبب ضعف و قه
یا احتباس که در معده قهولن یا در عروق حادث شده باشد و در قوام آن اگر رقیق بود و
طراحت و آلات بر اخلاط مزاج کند و در تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر مزاج باشد علت
پسیده یا ضعف مجاری یا سوء بهم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر بارطوبت نیاخته
باشد از محلل و حرارت یا میس اخذ یا طول کش بود و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت
رطوبات و قلت مرار بود و سوم استدلال از لون بدانکه لون بزار طبعی گشت که نارسی بود
و شدت آن دلالت بر غلبه صفر کند و نقصان او دلیل ضعف بهم باشد و بیاض آن
غلبه بلغم و سده مجاری مراره باشد و بهم یرقان بود و اگر بوسه ریم از آن آید و دلیل
انفجار سرد بود و خفرت آن از مرار از نجاسه یا کراتی باشد و باقی دیگر الخان بر از همچو لون
بول بود و چهارم استدلال از هیات آن هیئت طبعی او دانست که حلی بود پس اگر رخ
بود همچو زبل کا و دلیل کثرت ریح بود و پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا
کند و در خارج سیر یج باشد دلیل کثرت صفر بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند

بسر سام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر بار بد مندر بود باینچو لیا و ترخی روی با کمودت و غلط
مندر باشد بچندام تپش روی و چشم باستقا و دوام صدر و تحقیق نزول آب در چشم و انتشار
و نقل و تند و در طرقت راست مندر باشد بعلل کبد و ثقل کمر گاه و خاصه بعلل کلیه و سقوط اشتها
تے و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکمة المقعد بی سبب که مهای خرد باشد مندر بود به بوا سیر و در
قوبار بسیار به برص اسود و هرق پش مندر باشد به برص و سیلان طشت در زمان حمل
یا سقاط و سخت شدن و بر آمدن عروق ساق بدوالی و دار الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الارب
و سسل و عرق و بلبل منتن بحیات عفنه و حرقت بول بقرع مثانه اما انتقال از علقی لعلتی دیگر چنان
که اگر در حیات ماده مضمم حادث شود و چنچین رید با سهال صفراوی زائل گردد و اسهال صفراوی نیز
و اند شود و استقا با سهال الیمنی و مائی و تشنج طبعی و نبودن به بوا سیر و سهال بوزم خصیتین فواق
استطانی ببطاس زائل گردد و چنچین دار الشهاب و در در کرده و دیگر اعضا بدوالی و دار الفیل زائل شود قسم
دوم در طب علی شتم پنج مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی شتمل بر دو باب باب اول
در حفظ صحت و این باب شتمل است بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبالی و مولود بداند که گاه
که علامت آستین ظاهر شود باید که از قصه و حجاب است و قی و سهال و فرخ و اصوات بلکه در آب
و تعب و از بوی های تیز احتراز کند تا چهار ماه که بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود
نباشد و چون باه هفتم رب همان احتراز مری دارند و بچنین کلنگین تا طلیف غذا و اسقاط شهوت
کلی بکنند اما مولود باید که در خانه معتدل بود و بزیاد و چون جدا شود فاق او را از بلا سه چهار گشت
قطع کنند و خرجه بروغنی میالانند و بران نهند و مولود را آب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدین بینی
او نرسد و اگر آن آب ساق و شاد و ملویه و قسط باشد بهتر بود بعد از آن آب فاتر غلب بشویند
و انگشته غسل در دهن او نهند و در قنای حیده هر عضوی بجای خود نهند و بر فرق بندند و در خانه
تا یک پرورش دهند و هر روز بر فرق او را تحریک کنند و چند روز آب فاتر
بشویند اما رضاع بداند که شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر است اما اگر مادر

بسیار از این فکرها و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر بار بد مندر بود باینچو لیا و ترخی روی با کمودت و غلط
مندر باشد بچندام تپش روی و چشم باستقا و دوام صدر و تحقیق نزول آب در چشم و انتشار
و نقل و تند و در طرقت راست مندر باشد بعلل کبد و ثقل کمر گاه و خاصه بعلل کلیه و سقوط اشتها
تے و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکمة المقعد بی سبب که مهای خرد باشد مندر بود به بوا سیر و در
قوبار بسیار به برص اسود و هرق پش مندر باشد به برص و سیلان طشت در زمان حمل
یا سقاط و سخت شدن و بر آمدن عروق ساق بدوالی و دار الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الارب
و سسل و عرق و بلبل منتن بحیات عفنه و حرقت بول بقرع مثانه اما انتقال از علقی لعلتی دیگر چنان
که اگر در حیات ماده مضمم حادث شود و چنچین رید با سهال صفراوی زائل گردد و اسهال صفراوی نیز
و اند شود و استقا با سهال الیمنی و مائی و تشنج طبعی و نبودن به بوا سیر و سهال بوزم خصیتین فواق
استطانی ببطاس زائل گردد و چنچین دار الشهاب و در در کرده و دیگر اعضا بدوالی و دار الفیل زائل شود قسم
دوم در طب علی شتم پنج مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی شتمل بر دو باب باب اول
در حفظ صحت و این باب شتمل است بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبالی و مولود بداند که گاه
که علامت آستین ظاهر شود باید که از قصه و حجاب است و قی و سهال و فرخ و اصوات بلکه در آب
و تعب و از بوی های تیز احتراز کند تا چهار ماه که بگذرد و بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود
نباشد و چون باه هفتم رب همان احتراز مری دارند و بچنین کلنگین تا طلیف غذا و اسقاط شهوت
کلی بکنند اما مولود باید که در خانه معتدل بود و بزیاد و چون جدا شود فاق او را از بلا سه چهار گشت
قطع کنند و خرجه بروغنی میالانند و بران نهند و مولود را آب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدین بینی
او نرسد و اگر آن آب ساق و شاد و ملویه و قسط باشد بهتر بود بعد از آن آب فاتر غلب بشویند
و انگشته غسل در دهن او نهند و در قنای حیده هر عضوی بجای خود نهند و بر فرق بندند و در خانه
تا یک پرورش دهند و هر روز بر فرق او را تحریک کنند و چند روز آب فاتر
بشویند اما رضاع بداند که شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر است اما اگر مادر

صحیح المزاج باشد لیکن تا چهل روز شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواستند
 که دایه بگیرند اختیار مریضه کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بست و پنج و سی و پنج
 بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر بسیار بهتر از دغتر است
 چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذاها سه معتدل و لطیف تناول کند و در باداد
 پستان را اندک بپوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت مفرط در ریاضت اجتناب کند و با وجاهت
 نکنند و اگر شیر غلیظ بود و لطافت تناول کنند مثل سبزیهای ساده یا پروزی و معتدله و انجور و ریاضت
 معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اندک غلیظ مثل سریش و زرد تناول کنند و اگر شیر بسیار بود
 چنانچه مودس بفساد شود تغذیه غذا کنند و تفهید پستان به زبیره و عدس و سرکه نهند و اگر گرمی
 خارجی عارض شود شیر لطیف ندهند تا اثر آن عارض زائل شود مدت رضاع دو سال است چون
 نزدیک نظام باشد آب بدنند و بهر حال معتدله و طعام گردانند و شیر و برنج و نان در شیر و غسل غششته
 می دهند و چون اثر بر آمدن ثنا یا ادرار شود و روغن با بوند و غسل در لثه او ببالند و پیوسته
 و مغز خوش و گردن و بن دندان او ببالند و اگر انگشت بسیار خایه دهن او را غسل نهند
 بشویند و قطع پنج همک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را سه مالند و در ارض
 که او را عارض شود سعال و طفل و مریضه هر دو باید گردن و مریضه که اطفال را بسیار عارض میشود
 ذکر می کنند اما در استطلاق شکم او را بکمون و انیسون و ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند
 چنانچه ازان متاخر نشود و سوزده تخم مرغ نیمه شب بدنند و پست جو نیز تفهید است
 و اگر ستادی شود و لنگه پیرایه بزغال یا آب سرد بدنند و در احتباس شیا فی از غسل
 پودینه و سه گین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بالند و در سوز تنفس بن گوش
 بر روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدنند تا بیا شام و در زکام طفل را گرم دارند و
 اندک غسل بدنند و سعی کنند که تاقی کنند یا آنکه انگشت یا پیوسته چرب کرده بگلو او فرو برند
 چنانچه اذیتی با و نرسد و در سعال فمغ عربی و کپیر یا روغن بنفشه بدنند و در وجع گوش

در دهن و زبان
 و در دهن و زبان
 و در دهن و زبان

نظام مالک و در دهن و زبان
 کردن کودکان
 مزاج

منفص و معتد و منزعج و دروغن بچو شاند و در گوش چکانند و اگر از گوش رطوبت
 بیرون آید پاره صوف بپسند و شب بانی و زعفران آلوده کرده در گوش بنهند و درتی کردن
 بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون بپسند و بعد از آن با آب طلا کنند و در چیدن
 شکم آب گرم بنهند تا بیا شام و بر شکم تریزند و روغن زیت در شکم بالند و در قسار که عبارت
 از شتراتی بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه سیاه باشد قتل بود باید که دهن را با اصل
 بشویند و بنفشه و کشیز بسیارند و بر آن افشانند و ساق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود و
 اگر عکس شود اثر کند علامات درم و داغ یا خالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد اگر علامات درم
 نباشد با دروچ بسیارند و در بینی او بند و اگر از قطع ناف در آن سو فاع ورم حادث شود
 و عکس با درم دروغن بچو شاند و اندک در حلق او چکانند و در ناف نیز بالند و اگر بر مندل شود
 و صغروغن کشاوشان و آنزوت و سر و شسته بسیارند و بر آن افشانند و در اضطراب و بخلابی
 او روغن خشخاش در سر بالند یا پوست خشخاش و کا بود آب بچو شاند و در سر بالند و شراب خشخاش
 بر بند یا لوق کنند و در فواق جز بند و شکم بند و در ورم حلق تبیین بشیات کنند و رب
 قوت و شراب بنفشه بر بند و در خرخره غاب بزرگ گوبت و با اصل بد بند و در ریخ ام الصبیان
 که عبارت از بیتی است شبیه لیمع است معتد و منزعج و کون و عود صلیب بسیارند و در
 خرخره معتد منبت بلوط و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب بانی بچو شاند و در آن آب
 نشانند یا آن آب بر کوی یا پارچه آن تر کرده بر آن جاسه نهند یا آب ورق بازننگ بر معتد
 بالند و در ترخیری که از سر با بود کون و سپندان با روغن گاو بد بند و آجری گرم کنند و بعد بر سر
 آن اندازند و بر آن نشانند یا زرد تخم مرغ نیمه بر سر نهند و بر سر آن نشانند چنانچه آن زردده معتد
 او رسد و در تولد که هماسه خرد در نواحی معتد راسن و خرق و شکم بند و شیات او منزعج خسته
 زرد گوشت و شفته و شفا لوبانگ آن استعمال نمایند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود فستق و در
 خرخره گاو تخم خنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل را از شیر باز گیرند که ابتدا با طعمه لطیف لبن کنند تا قوت

شکل اینجور است و کون
 ثانی روغن گلنار و زعفران
 نشویند و در تی ۱۲ افشانند
 ۱۳ عروق ای بوق
 ۱۴ صغروغن زیت
 ۱۵ خون سیاه و نشان
 ۱۶ روغن زیت و کون
 ۱۷ روغن زیت و کون
 ۱۸ روغن زیت و کون
 ۱۹ روغن زیت و کون
 ۲۰ روغن زیت و کون
 ۲۱ روغن زیت و کون
 ۲۲ روغن زیت و کون
 ۲۳ روغن زیت و کون
 ۲۴ روغن زیت و کون
 ۲۵ روغن زیت و کون
 ۲۶ روغن زیت و کون
 ۲۷ روغن زیت و کون
 ۲۸ روغن زیت و کون
 ۲۹ روغن زیت و کون
 ۳۰ روغن زیت و کون
 ۳۱ روغن زیت و کون
 ۳۲ روغن زیت و کون
 ۳۳ روغن زیت و کون
 ۳۴ روغن زیت و کون
 ۳۵ روغن زیت و کون
 ۳۶ روغن زیت و کون
 ۳۷ روغن زیت و کون
 ۳۸ روغن زیت و کون
 ۳۹ روغن زیت و کون
 ۴۰ روغن زیت و کون
 ۴۱ روغن زیت و کون
 ۴۲ روغن زیت و کون
 ۴۳ روغن زیت و کون
 ۴۴ روغن زیت و کون
 ۴۵ روغن زیت و کون
 ۴۶ روغن زیت و کون
 ۴۷ روغن زیت و کون
 ۴۸ روغن زیت و کون
 ۴۹ روغن زیت و کون
 ۵۰ روغن زیت و کون

بگیرد و بحکم نبرد و از خوف و غضب و اخلاقی بد و غم و بجزای نگه دار و چون وقت دویدن و بازی کردن پدید آید رها کنند تا لمبب مشغول شود چه آن ریاضت ایشان است و چون شش ساله شود بموید بسیارند و در آسایش دادن تدریج کم می کنند و ریاضت می افزایند تا بحدیکه از کار و شغل نیز ملول شود و غیر الامور رعایت کنند تا باخلاق حمیده بالیده شود فصل دوم در تدریس فضیلت در فصل ربع مواءیکه در رزستان لمبته باشد در حرکت آید و لمبته گردد و تدریس آنست که اگر کم کنند یه تقییل و لمطیبت غذا و استفراغ آن بقی یا قصد یا سهال کنند بحسب عادات و غلبه خلط و اخلاقی و سخفات شریده و کثرت حرکات و استهزام و از کثرت اکل لحوم خللاوی و شراب احتراز باید کرد و مثل شراب حامض و لمیو و صندل و ربیاس و سکنجبین قهتصار کنند و از اغذیه زرشک ساق انا و هشال آن مناسب باشد و فصل البشان بایش در قاهیت مشغول باید بود و در مریب شمال قریب با روانی از بخار و دغان و ریاضت سکن بازند و از حرکات معتقه و خواب روز و کثرت جماعت اکل و شرب شراب و سخفات اجتناب نمایند و بحامیکه لیاقت گرم نباشد و زنده و از اغذیه کثیره و فواکه کثیره و در طلب باشد خردن و خامه ها گمان پسند و استفراغ بقی کنند و در فصل خرین از مریب باد و از گرابیانه روز خود را نگاهدار و از خواب روز جماعت کثرت اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استهزام آب سرد و اجتناب باید کرد و اگر بدن مثلی باشد در جماعت حرین استفراغ بقی شایه کرد و در وسط آن استفراغ بسمل و در فصل رستان در اپوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و لحوم و شرب درین فصل مفید بود و قوی و استهزام و سهال مستحبات باید کرد و اگر خامه موینه و پشمینه باید فرسید و آرد و نفوذ باندن منما که با مزاجی طبعی بگرد و تدریس آنست که تقییل غذا و در طوبت کنند تقییل غذا و سهال حقیقات و اصلاح و سهال سکن کنند و ربیاسین و لمبب و زنج و پشمومات مثل صندل و کافور و غیره شاک بخور مثل عود و مشک و زنده بوس و فضل و لادن و شسته و در و زهر و هل پست آنار و مورد و آبنوس و عفران و باید که خانه را بیکه و گلاب کم باگونه جو شاییده مریوش دارند و گوشت و غذا و شرب کثر خوردن و از قه و قصد و جماعت و ریاضت و استهزام احتراز نمایند و در موضع مکشوف ساکن نشوند و قطعاً قییم بخورد راه نهند و از شراب شراب حامض و لمیو و ربیاس و صندل تناول کنند و اغذیه قهتصار بمجوزات کنند و آب سرد بسیار نخورند و گل بینی باشند و بعضی در راه

ف
بیان
تاریخ
مقدمه
شکلم و سیر
غرض از نگاشتن
پیشاپاد داراد
از د +

و در کمال راضی باشد باید خورد و در زمان و بلاد باره بیشتر تحمل باشد و در ایستادن بلاد حاره برعکس
 و در باره صرف اندک باید خورد و در حریت کند و مغز و شراب گاو خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا
 روی الکیوس مغز و غذا که مناسب نیست بر پشت ساق و انار که گشت و اشال که بحسب مزاج بود و در میان
 و عقیان پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای عانت هضم برای قنار باشد اندکی شاید خورد و اما که سرد
 و کثافت و در بزرگ باشد و در سینه عظمی و کمال خود باشد که کثرت شراب خونی نبود و در حاد تنوع او این بود که بگذارد
 که طایع نشود و چون خوراک غلیظه کند و عقیدمان پیاپی شود و در آن بدن خالی گردد و در هضم شود و حرکت سست گردد
 باید کرد و در شراب بنیوان شول شدن بر سر شراب اندک فی باید کرد و شراب بکاسهای کوچک مناسب تر بود
 و بیانی خورد و بیکدیگر خوردن ضرر باشد بیکدیگر که بدن سست بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند و را غذا
 اندک باید خورد و در غذای او را یکدیگر چیزی از لذات باشد و از چیزهای شیرین تر از باید کرد و گوشتی که در پوست نشود
 عود و زعفران خور و بپوشد و شراب کند اما متعقل و شراب بکاسها از آن منع کرده اند که اگر بدن سست و محتاج باشد
 خوردن می فرایند و در آب و آرد و زرد و در حاض و در بر بات جامه و قرص میوه و تخم و از قیول که در خیار
 و کاسی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود و در کافور و خست داده اند و در مزاج را متعقل که در شراب
 مسکه و عود و زعفران گلند و فندقی پخته و در مناسب بود و در طبعی مزاج را نخبه درشته و فندقی پخته و با هم را بپزند
 بنک شوره ساخته و این مزاج را بفرکه و در طبابت متعقل باید کرد و در میان آب غذا نباید خورد و شراب و مجلس فراخ و
 روشن در بستانها و در کنار جویها و در باصفا و اجا و کسانیکه از ایشان نفی نباشد نشینند و او را بحسب است
 که تری بدن کنند با آنکه نام را از سنج پاک کنند و جامه لطیف پاک پوشند و از خن بپایند و اصلاح شراب کنند
 و بوی خوش بکار آورند و در مجلس حضری که موجب تنفر باشد مثل قهقهه و بیسی پاک کردن و حاضری نباید
 و اگر عقیدان شود از مجلس و در شوق و چون نشینند مجلس و در تنماید کلمات لطیفه و حکایات لطیفه کنند و از کجاست
 و سنجی که موجب حزن باشد بهتر از کنند و اگر مجلس بهم بگردان و متفرق شوند و اگر جماعت مست نشوند و
 هنوز مست نشده باشد خود را مست نمایند و در مجلس مزامیر و یا صحن طبعه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش
 و خوش طبع و خوش او از باشد خلوق و الحوف و تمیز بود و درستی افرایند و درستی جماعت

ای هر قدر که
 شراب در سینه
 بنشیند و در سینه
 چنان نقصان
 فی کس که در
 ایستادن میان ۱۲
 طایع فسر که
 در هر چه در
 کفایت و امتداد
 و غلبه
 و در مزاج و در طبع
 مسکه

در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف چپ گردد و تا کبد و مجاریها بر سر شش متوقف گردد و در استخوان
 او هضم کامل شود و بعد از هضم با لطیف راست با چپت اما اندر اندازد بکبد سهل باشد و پیش از غفلت و فحش
 غذا باید کرد و در شکم ففتن هضم باشد و بر پشت باز ففتن موجب ضرر باشد و مثل نزل و بل و در پشت و کایوس مرغ
 و خواب بر غلبه معده مضر باشد و ضعیف گرداند و از آب آواز آسمان نزدیک نباشد و حکایت کردن و کتاب خواندن
 خواب آورد فصل پنجم در تدبیر استفراغ و اجتناب بدانکه استفراغ طبیعی است که هر روز و ولوبت طبیعت موجب
 گردد و تا فصله لیلی و نهاری منقطع گردد پس اگر طبیعت حبس واقع شود مثل سفید یا جهای چرب یا سفت
 و ملیم گندم و صوف و اشغال آن طبع را نرم باید کرد و از قلیات احتراز باید کرد و اگر احتیاج اقتضا بشیافان
 نرم مدوین مخصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج باشد بود و اگر طبیعت زیاده از معتدل محبت شود و
 استلا از قیاس یا قیاسات اول اغذیه مختلفه بود و سعی باید کرد که زائد نشود مثل ساق و در شکم قایده سبب بخورند و پس
 و خیر لا مورد رعایت کنند و باقی علاج اسهال حبس طبیعت در باب خود گفته شود انشاء الله تعالی فصل ششم در تدبیر
 تبسیر قوت جلی انگاه است که غذا هضم نشده باشد و در قوت بود که معتدل بود و بدن متلی نبود و جلی و جلی معده مفرزان بود که
 در استلا معده باشد باید که انگاه شروع کنند که شوره و شوق بحال باشد نه آنکه خلط و تصور تخمیل خود را بدن از رز و جلی
 با عجز از درک الله و کسی که از تغیر باشد با نفس صغیر نباید کرد و از فراط جلی نباید بود که موجب امراض عصب و ضعف
 بعمر شود و در عقب خوق و غضب و فرح و غم مفرطین اسهال و نفوذ و حجامت نباید کرد و کسی را که ایس مزاج باشد
 با قلب معده یا اشتیاق چشم یا عصابا و ضعیف بود و حجامت نباید کرد و یا کمتر باید کرد و جلی محبوب موجب تر بود
 و ضعف نیاز و با وجود استفراغ منی و بهترین اشغال جلی است که زن نیز مرد را بدد و بدترین هیات آن
 بعکس این بود زیرا که منی تمام استفراغ نشود شاید که منی زن را جلیل مرد فرو رود و موجب تعفن و مرم قفسیب گردد
 و بهر دو فتنه هم نشاید و بر باری استیاده معفت آورد و باید دانست که در این فعل بر حرارت باشد که فاعل است
 و بر ولوبت که منفصل است پس اگر بر دو نقصان یا بند تار که آن شکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی نقصان تیر آن سان تر باشد
 و آنچه بواسطه سیری باشد نیز آن توان کرد پس مراعات حرارت و طوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد
 و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود و چنانچه در نظام یا تخیلات فاسد و ادعاس بود و چنانکه

فصل اول در تدبیر طبیعت
 و از آب آواز آسمان
 و در پشت و کایوس مرغ
 و خواب بر غلبه معده
 و ضعیف گرداند و از آب
 آواز آسمان نزدیک
 نباشد و حکایت کردن
 و کتاب خواندن
 خواب آورد فصل پنجم
 در تدبیر استفراغ و
 اجتناب بدانکه استفراغ
 طبیعی است که هر روز
 و ولوبت طبیعت موجب
 گردد و تا فصله لیلی
 و نهاری منقطع گردد
 پس اگر طبیعت حبس
 واقع شود مثل سفید
 یا جهای چرب یا سفت
 و ملیم گندم و صوف
 و اشغال آن طبع را نرم
 باید کرد و از قلیات
 احتراز باید کرد و اگر
 احتیاج اقتضا بشیافان
 نرم مدوین مخصوص
 مشایخ را که قوی
 ایشان ضعیف باشد
 محتاج باشد بود و اگر
 طبیعت زیاده از معتدل
 محبت شود و استلا از
 قیاس یا قیاسات اول
 اغذیه مختلفه بود و
 سعی باید کرد که زائد
 نشود مثل ساق و در
 شکم قایده سبب
 بخورند و پس فصل
 ششم در تدبیر تبسیر
 قوت جلی انگاه است
 که غذا هضم نشده
 باشد و در قوت بود
 که معتدل بود و بدن
 متلی نبود و جلی و
 جلی معده مفرزان
 بود که در استلا
 معده باشد باید که
 انگاه شروع کنند
 که شوره و شوق
 بحال باشد نه آنکه
 خلط و تصور تخمیل
 خود را بدن از رز و
 جلی با عجز از درک
 الله و کسی که از
 تغیر باشد با نفس
 صغیر نباید کرد
 و از فراط جلی
 نباید بود که
 موجب امراض
 عصب و ضعف
 بعمر شود و در
 عقب خوق و غضب
 و فرح و غم
 مفرطین اسهال
 و نفوذ و حجامت
 نباید کرد و
 کسی را که ایس
 مزاج باشد با
 قلب معده یا
 اشتیاق چشم
 یا عصابا و
 ضعیف بود و
 حجامت نباید
 کرد و یا کمتر
 باید کرد و جلی
 محبوب موجب
 تر بود و ضعف
 نیاز و با
 وجود استفراغ
 منی و بهترین
 اشغال جلی است
 که زن نیز مرد
 را بدد و بدترین
 هیات آن بعکس
 این بود زیرا
 که منی تمام
 استفراغ نشود
 شاید که منی
 زن را جلیل
 مرد فرو رود
 و موجب تعفن
 و مرم قفسیب
 گردد و بهر دو
 فتنه هم
 نشاید و بر
 باری استیاده
 معفت آورد
 و باید دانست
 که در این فعل
 بر حرارت
 باشد که فاعل
 است و بر
 ولوبت که
 منفصل است
 پس اگر بر دو
 نقصان یا
 بند تار که
 آن شکل بود
 و اگر یکی
 باقی بود و
 یکی نقصان
 تیر آن سان
 تر باشد و
 آنچه بواسطه
 سیری باشد
 نیز آن توان
 کرد پس
 مراعات
 حرارت و
 طوبت
 بطریق
 اعتدال
 موجب
 تقویت
 این امر
 باشد و
 شاید
 که
 ضعف
 این
 فعل
 از
 ترک
 استعمال
 و
 نسیان
 بود
 و
 چنانچه
 در
 نظام
 یا
 تخیلات
 فاسد
 و
 ادعاس
 بود
 و
 چنانکه

و شاید که

تصور متشام و جلالت قدر انیس که با اوج خلق کند نفس متناثر گردد و یاد هم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تقوی
بیز سبب منتهی این فعل شود و بدین آن دفع تخلیات شود و طالع کبری که در قسم جامع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدین
وارد و متعلق کلام است و طرقتا اشیاء و حیوانات موجب بیان این وقت بود و چون معالج این قسم در باب خود مثل باید بود
قسم را گفتا کرد و فصل هشتم در تدبیر حمام بهترین حمام است که بهوی آن بلند باشد و مکان او در آن
و آب آن خوش بچای آن قدیم و دیگر گن گرم کرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آن گاه باشد که غدا استنش
باشد و تریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول نشستن و وقت گفتن این خانه دوم در این خانه شوم و در آب نیز تریج
نوشیند و اگر در هر دو کسراخ باشد اول نشیند و آب بر خود بریزد تا بهواسی حمام در او اثر کند و استعمال بهواسی در آب کند
و اگر ایس نیز بود اول آب بر بدن بریزد و پیش نشیند و استعمال آب بیشتر از هر دو کند و بعد از آن حمام بر بدن باید کرد و تا
بیشتر باید کرد تا بهواسی اثر کند و یکبار هم این فرقی اتصال بهی گفته بود که نفع نیافته بود که حمام نباید رفت و در عقب حمام
غدا خوردن غریبه گرداند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما آن وقت سده یا شده و در خلوص به حمام رفتن نال نفع
اورد و در طریقی مزاج را چنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام موقوف باید کرد اما استعمال
آب سرد و جوان محرومی مزاج را در تابستان مناسب بود و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب سهال باشد یا در
آب سرد نشستن مضر بود و استعمال آب گرمی تخلیل فضلات کند و امر ارض بلند را زایل کند و در غشای
و تشنج طریب را مفید بود و عرق انسا و مفصل و او جماع و رک را نافع بود و فصل هشتم در تدبیر حرکت
و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در سده حرکت مناسب بود تا سحر باشد و در صبح و آخر وقت و در میان
آن زمان باشد که فضله بدنی از اول نیز از دفع شده باشد و غذا سنگین شده و هنوز وقت آن نمانده باشد و وقتیکه
معتدل بود استعمال باید کرد و ریاضت بیشتر از سحر و صبح و حرکت کردن و تشا و در حرکت باقی باشد و سکون غریبه
نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر در سکون و حرکت بهیاد ترک کنند و در خلوص و بعد از جماع مضر بود
و در این ضعیف در ریاضت نباید کرد و اعتدال و در این ریاضت نباید و مثل یکبار و اولی بود و ریاضت
باید کرد که باقی را در آن حرکت نیامد و او علی بن در ریاضت بعضی ایضات معصب و شدید بود و مناسب با آن
توبه باشند مثل کشی که در تن اسب و دین و پیاده رفتن و شوی و در آن تیر انداختن و در آب برگرفتن و در آن

فصل اول در معوی و تسکین او جاع کایه شانه قوی و لیس کسی که معده او ضعیف بود و از سبب غلیظ شدن صفرا و کثرت
 و در او ارم و اعراض دماغ مفید بود اما کبر و انقباض گرداند و پیش از حقه شتری که معوی معده بود و خوردن به تفرقه و خلوه
 مفید بود و بهترین نوع آنست که پیش از حقه و سر با نش نهند و اسافل نیز با نش نهند چنانکه میان پشت بزمین باشد
 و با طریقت و جع مائل کنند و حقه در وقت معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام کنند فصل سوم در فصد و مجامعت
 و ارسال غلق بدانکه استغراق بفسد استغراق کلی است زیرا که در آن از هر خطی چیزی کم میشود و غرض از آن تعدیل در
 کسیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا برطرف نمودن احتیاج بفسد نگرداند یا بکرد و وقت مختار آن بعد از غمخوار بود
 زمان معتدل و باید که ماه و در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت مرض فصد واجب شود و درین باخر
 نباید کرد و در روز بجران فصد کنند و در رشتان و مرضی که از انجران می باشد خون بسیار بیرون نمانند و تا چهار
 سال نگیرد و فصد نباید کرد و کسیکه ضعف معده باشد خون او کم باشد و فعات اخراج دم کنند و بعد از حمام
 و اکل و تخم و جماع فصد کنند و استساق و قوی و غریبه و لا غریبه افراط فصد نباید کرد و کسیکه غلظت و غلیظ بود
 بعد از استحمام فصد کند و کسیکه فصد غشی کند پیش از فصد می باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شرب سیریش
 و غوره و بلغمی مزاج را شرب انفعال و دیدیه بر مری مناسب بود و غشی این شود و غریبه را رگ فراخ باید زد و در رشتان
 و همچنین بجهت راد و رشتان بعکس این بود و غرق مقصوده آورده و شرب این باشد اما آورده و شرب شرب
 و ششش عروق است اول قیفال و آن عالی برین فصد دماغ را مفید بود و دوم سلیق و فصد آن در وقت
 بدان ذات الحین مرض جگر و سبز و امراض سفلی را مفید بود و سوم کحل و آن از انزالیدن نیز گویند و او متوسط است
 میان هر دو و از مجموع بدن استغراق کنند چهارم حبیل از راع و او حکم قیفال دارد و پنجم لبطی و او حکم با
 دارد و ششم ایسک و او از طرفین و جماع کبر و از طرف اسیر محال را نافع باشد و آنچه در پای ست چهارم و برید
 اول عرق النسیا جهت او جماع دوالی و قرق عرق النسیا و دوم صافن و او برای علل اعضا ارسال و او
 حیض کشانید و در امراض دماغی جهت اما داده با سافل فصد من یا بخولیا مفید بود و شوم گال الفل و در طین
 گوزن باشد و فصد آن در طین و جماع معتدل صافن و غشی باشد جاری بخوروی بود چهارم عرق عقیق نیز در حین کم دارد و پنجم
 در وقت یازده است اول عرق صید برای نقل سر شیم و جرب شوم و شوم عرق یا فوخ و آن برای سفت و قرق

فصل اول در معوی و تسکین او جاع کایه شانه قوی و لیس کسی که معده او ضعیف بود و از سبب غلیظ شدن صفرا و کثرت
 و در او ارم و اعراض دماغ مفید بود اما کبر و انقباض گرداند و پیش از حقه شتری که معوی معده بود و خوردن به تفرقه و خلوه
 مفید بود و بهترین نوع آنست که پیش از حقه و سر با نش نهند و اسافل نیز با نش نهند چنانکه میان پشت بزمین باشد
 و با طریقت و جع مائل کنند و حقه در وقت معتدل باید کرد و پیش از آن استحمام کنند فصل سوم در فصد و مجامعت
 و ارسال غلق بدانکه استغراق بفسد استغراق کلی است زیرا که در آن از هر خطی چیزی کم میشود و غرض از آن تعدیل در
 کسیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا برطرف نمودن احتیاج بفسد نگرداند یا بکرد و وقت مختار آن بعد از غمخوار بود
 زمان معتدل و باید که ماه و در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که بجهت مرض فصد واجب شود و درین باخر
 نباید کرد و در روز بجران فصد کنند و در رشتان و مرضی که از انجران می باشد خون بسیار بیرون نمانند و تا چهار
 سال نگیرد و فصد نباید کرد و کسیکه ضعف معده باشد خون او کم باشد و فعات اخراج دم کنند و بعد از حمام
 و اکل و تخم و جماع فصد کنند و استساق و قوی و غریبه و لا غریبه افراط فصد نباید کرد و کسیکه غلظت و غلیظ بود
 بعد از استحمام فصد کند و کسیکه فصد غشی کند پیش از فصد می باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شرب سیریش
 و غوره و بلغمی مزاج را شرب انفعال و دیدیه بر مری مناسب بود و غشی این شود و غریبه را رگ فراخ باید زد و در رشتان
 و همچنین بجهت راد و رشتان بعکس این بود و غرق مقصوده آورده و شرب این باشد اما آورده و شرب شرب
 و ششش عروق است اول قیفال و آن عالی برین فصد دماغ را مفید بود و دوم سلیق و فصد آن در وقت
 بدان ذات الحین مرض جگر و سبز و امراض سفلی را مفید بود و سوم کحل و آن از انزالیدن نیز گویند و او متوسط است
 میان هر دو و از مجموع بدن استغراق کنند چهارم حبیل از راع و او حکم قیفال دارد و پنجم لبطی و او حکم با
 دارد و ششم ایسک و او از طرفین و جماع کبر و از طرف اسیر محال را نافع باشد و آنچه در پای ست چهارم و برید
 اول عرق النسیا جهت او جماع دوالی و قرق عرق النسیا و دوم صافن و او برای علل اعضا ارسال و او
 حیض کشانید و در امراض دماغی جهت اما داده با سافل فصد من یا بخولیا مفید بود و شوم گال الفل و در طین
 گوزن باشد و فصد آن در طین و جماع معتدل صافن و غشی باشد جاری بخوروی بود چهارم عرق عقیق نیز در حین کم دارد و پنجم
 در وقت یازده است اول عرق صید برای نقل سر شیم و جرب شوم و شوم عرق یا فوخ و آن برای سفت و قرق

در وقت یازده است

که کشاید سوم عرق با قین بر رده و موه و غشا و و جرب عین کشاید چهارم و و جربین برای خدایم خراف
 و بنیق نفس کشاید پنجم عرق او نه برای شور و حال و یا صورتی کشاید ششم عرق شلخته که در پس گوش است بر
 ابتداء نزول و تجارت و سر و قرح گوش کشاید هفتم عرقی در پس می بود که در پس گوش است نزدیک بفرقه گردن
 جهت سرد و موسی و اوجاع سر که من باشد نافع بود ششم چهارم گشت ای قلاع و قرح و شور و جرب هم عرقی
 که در زیر این است و باطن قین برای خناق و اورام و نوز و پنجم عرقی که بر نفس بان است از زیر و برای نقل
 زبان مفید بود یازدهم عرقی عقده دآن که در لب است برای بچه کشاید دهم اثر این مقصود چهارم است و مل شیرینی
 که بزرگ است میان بایه ابهام برای اوجاع که کشاید دهم شیرین صمغ و آن بر جرب و زلات و غیره کشاید
 کشاید یازدهم شیرین گوس بر اند و غشا و صمغ من کشاید چهارم شیرین طلق برای خنق و خنق و این شیرین
 اقلاب و ریاضه و یک نزدیک باشد چون کشاید خون از و بازه میستد و جهت متفرق آن نشود اما کیفیت فصد
 قیضال از عسل دور باید کرد و فراخ و بویب باید کشاد و اگر او را نیاید شعله و را که در شای بود و طلبد و در
 کل قیاض باید کرد که در بر او عصبه است تا شیش بود و در طول کشاید و جل الذراع بویب کشاید و فصد سلیق و نظیر
 بود که شیرین و عسل از زیر است و باشد که شیرین از طبعین و در آمده باشد و عسل از میان خضر و فصد کشاید و
 و میان با گرم نهند که خون او غلیظ بود و طول کشاید و عرق آنها طول کشاید و از زیر کرب یا با آن اگر بر
 پشت پای میان خضر و فصد سلیق است بر بود باید که صمغ از از خنق و کرب سلیق حکم یکد و پامیر و کرب
 با سلیق نهند تا کرب شود و پیش از فصد بجام رونده و صافن بویب کشاید و بهیچ سلیق و عرق و بهیچ کشاید و عرق
 از ظاهر شود و انگشت بر سر می فروخته کن وضع که در و چون شقی ظاهر شود شش فرو برد و عرق با قین و صافن با
 خلق دیگر از ظاهر کرد و در و شش فرو برد و عرق زبان در زیر این طول کشاید و در فصد و در شش شش
 فصد مقصود که در و لغایت باری بود و طول کشاید و فصد در حالت فصد باید که شش با ابهام و
 گیر و دستا و جهت نفس عرق را کند و اگر شش بر عصبه و عرق او اس کند و مندل شش و فصد و آن میثاب کشاید
 بر اس اند و اگر شش باشد از جای دیگر فصد کند یا صافن کشاید و اگر شش بر یان و علامت و است که
 شش رقیق آید و چون حرکت نفس باید کرد و حال کند و در و عرق و الاخرین هر قلع را بوند و سفید

فقد عرق با قین بر رده و موه و غشا و و جرب عین کشاید چهارم و و جربین برای خدایم خراف
 و بنیق نفس کشاید پنجم عرق او نه برای شور و حال و یا صورتی کشاید ششم عرق شلخته که در پس گوش است بر
 ابتداء نزول و تجارت و سر و قرح گوش کشاید هفتم عرقی در پس می بود که در پس گوش است نزدیک بفرقه گردن
 جهت سرد و موسی و اوجاع سر که من باشد نافع بود ششم چهارم گشت ای قلاع و قرح و شور و جرب هم عرقی
 که در زیر این است و باطن قین برای خناق و اورام و نوز و پنجم عرقی که بر نفس بان است از زیر و برای نقل
 زبان مفید بود یازدهم عرقی عقده دآن که در لب است برای بچه کشاید دهم اثر این مقصود چهارم است و مل شیرینی
 که بزرگ است میان بایه ابهام برای اوجاع که کشاید دهم شیرین صمغ و آن بر جرب و زلات و غیره کشاید
 کشاید یازدهم شیرین گوس بر اند و غشا و صمغ من کشاید چهارم شیرین طلق برای خنق و خنق و این شیرین
 اقلاب و ریاضه و یک نزدیک باشد چون کشاید خون از و بازه میستد و جهت متفرق آن نشود اما کیفیت فصد
 قیضال از عسل دور باید کرد و فراخ و بویب باید کشاد و اگر او را نیاید شعله و را که در شای بود و طلبد و در
 کل قیاض باید کرد که در بر او عصبه است تا شیش بود و در طول کشاید و جل الذراع بویب کشاید و فصد سلیق و نظیر
 بود که شیرین و عسل از زیر است و باشد که شیرین از طبعین و در آمده باشد و عسل از میان خضر و فصد کشاید و
 و میان با گرم نهند که خون او غلیظ بود و طول کشاید و عرق آنها طول کشاید و از زیر کرب یا با آن اگر بر
 پشت پای میان خضر و فصد سلیق است بر بود باید که صمغ از از خنق و کرب سلیق حکم یکد و پامیر و کرب
 با سلیق نهند تا کرب شود و پیش از فصد بجام رونده و صافن بویب کشاید و بهیچ سلیق و عرق و بهیچ کشاید و عرق
 از ظاهر شود و انگشت بر سر می فروخته کن وضع که در و چون شقی ظاهر شود شش فرو برد و عرق با قین و صافن با
 خلق دیگر از ظاهر کرد و در و شش فرو برد و عرق زبان در زیر این طول کشاید و در فصد و در شش شش
 فصد مقصود که در و لغایت باری بود و طول کشاید و فصد در حالت فصد باید که شش با ابهام و
 گیر و دستا و جهت نفس عرق را کند و اگر شش بر عصبه و عرق او اس کند و مندل شش و فصد و آن میثاب کشاید
 بر اس اند و اگر شش باشد از جای دیگر فصد کند یا صافن کشاید و اگر شش بر یان و علامت و است که
 شش رقیق آید و چون حرکت نفس باید کرد و حال کند و در و عرق و الاخرین هر قلع را بوند و سفید

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و آنچه نگاشته اند باینکه اگر کسی از خیار نظامه و غیره قیاس می کند و بیاب
 شفت است بر ترقیه و الحیات که بر او برده و بگوید که این را از خیار نظامه و غیره قیاس می کند و بیاب
 مفید بود و در غرض فیه و پیوسته که می بیند و شمع را و گوشتی سوخته بآن ختم سازد و طلا کنند و پوست تنگ
 که بر بیک شش است بر آن نهاده است ششم و هفتم از این است که مایه صحت است از آن است که در فضا
 و شرب معده چنانکه باید و از کثرت قی و غایب شدن چیزی که در دهن باشد مثل حلای که است که در فضا
 احتراق کند و چنانکه آب سرد از غلبه نام گرم و از خیارهای ترش را که در دهن است شش در دم و جوهر
 نشکنند و هفت سال سواک کنند و بهترین مسواک است پراک زیتون است و در وقت غرض باید با آب و روغن که
 حسب مزاج و در دهن بالند و گاه بگویند بعضی که در دهن بالند و سیر بر آن کرده بودند آن نشد و هم نشد اگر
 بسبب ماده داغ باشد علامت آن حرمت و اسب و بر آن باشد علاج آن فصد قیال و چهار کس که در فضا
 تبقیه و غلبه باشد بر آب و نمک و بر آن است و فواکه نشسته و چوبین هم و گل کنند و غذا می خورند و اگر
 قیاس می کنند به طبعی که فواکه یا بایک نشسته و سیر که و گلاب و آب است و مضمضه کنند و گلاب و سر و دانه ترش
 و با شیر و روغن که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 و در دانه و سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 گوشت فواکه سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 و اگر اسهال شود و دانه سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 و مضمضه و در دهن که برین دانه سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 بگویند و سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 بود و با آن است و سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 و شرب غلبه و در دهن که برین دانه سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 و گلاب و در دهن که برین دانه سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه
 افیون مضمضه کنند و اگر در دهن که برین دانه سبزی که در فضا است و فواکه سبزی که بر دهن است و برین دانه گوشت و شیرینی است و گوشت و با آن و دانه

ف
 باینکه
 بر کس
 باید که
 حفاظت از
 چیز است
 شربت
 و در
 غدا
 منسوب
 و غلبه
 از دهن
 و غیره
 بهتری
 بهتری

و

و بدان غرغره کنند بحسب صورت تغییر کشتگی آواز اگر سبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیضال کنند
 و جلای از بنفشه و نیلوفر و عناب و سیستان تناول کنند و غذا جواب یا حلیم گندم خورند و اگر سبب امتلا و قصبه ریه باشد
 از نزلات و ناخی علامت آن خشونت قصبه ریه و دل غ و دغاده آن بود علاج آن شراب بنفشه و ششام و عناب
 تناول کنند یا جلای از بنفشه و عناب و میخ مهک و گاوزبان خورند تلخین طبیعت بطبیخ فواکد کنند و اگر بعد از جمیات
 صفراوی حادث شود و شیر و تخم تورک یا تخم حیارین یا آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا
 بنوشان یا مغز بادام و اسفاناخ و برگ جباری خورند و اگر سبب ملاقات هوای سرد و حادث شود جلای از
 سیریا و شتان و میخ مهک و گاوزبان و گلبند تناول کنند و خردل بریان یا راهم تلخ و فلفل و دار فلفل
 و رازیانه هر یک سه درم زعفران یک درم بگویند و با عسل و یا شکر سیر کنند و آب سازند و در آن گیرند و اگر سبب
 رطوبتی بود که عارض حجره شود علامت آن احساس نقل بود و عدم خشونت و احم علاج آن گلبند و رازیانه تناول کنند
 و میخ رازیانه و میخ مهک و شکر و سیوان را با عسل بخوبی شانند و بدان غرغره کنند و بنفشه و گلبند و اگر سبب سردی
 باشد علامت آن خشونت و دج و صلابت و خفوض صفات قاروره باشد و اگر از بخار و دود و حادث شود علاج آن شراب
 و نیلوفر و گاوزبان یا لعاب گاو و بهدانه تناول کنند و غذا شیر گندم و شیر و تخم خورند و بنفشه و سینه باند ها که سبب است
 و شش حادث شود از تن کنند و هوای سرد و زرد شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا بنوشان یا مغز بادام یا قلا خورند
 و بخام روند و اگر سبب صمغ عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و بخاری و بنفشه و سیستان نبات جلای سازند و غذا
 جواب و باقلا آب یا سوار شیر و سبوس یا نشاسته نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی آید و روغن بادام صوم
 سازند و در سینه ببالند و اگر سبب تناول اشیاء صریفه باشد شیر و تخم تورک یا نبات یا شراب تار عذب یا ترنجبین
 تناول کنند و غذا بنوشان یا اسفاناخ و یا چه بنفشه خورند فصدت الهم غرس که از روغن سیرون آید ففصل بود
 یا به تخم یا بریه تخم باقی آید ففصل از نبات یا از جنک و نبات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود و تقوی بعض
 شش گلنار و پوست انار و مورد و لسان اکمل و تخم کل یا تخم آن بود که از دماغ جنک صمد و آید پس اگر حتر
 وجه و نقل سرد علامت غلبه خون باشد فصد قیضال و مجامعت فقره کنند و غرغره تقوی بعض یا تخم آن است که
 از قصبه ریه و خجره باشد و سبب آن ضربه یا خیمه یا سعال شدید بود علاج آن قرص و گلنار و کبک

کتاب منصوری
 در بیان غرغره کنند بحسب صورت تغییر کشتگی آواز اگر سبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیضال کنند
 و جلای از بنفشه و نیلوفر و عناب و سیستان تناول کنند و غذا جواب یا حلیم گندم خورند و اگر سبب امتلا و قصبه ریه باشد
 از نزلات و ناخی علامت آن خشونت قصبه ریه و دل غ و دغاده آن بود علاج آن شراب بنفشه و ششام و عناب
 تناول کنند یا جلای از بنفشه و عناب و میخ مهک و گاوزبان خورند تلخین طبیعت بطبیخ فواکد کنند و اگر بعد از جمیات
 صفراوی حادث شود و شیر و تخم تورک یا تخم حیارین یا آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا
 بنوشان یا مغز بادام و اسفاناخ و برگ جباری خورند و اگر سبب ملاقات هوای سرد و حادث شود جلای از
 سیریا و شتان و میخ مهک و گاوزبان و گلبند تناول کنند و خردل بریان یا راهم تلخ و فلفل و دار فلفل
 و رازیانه هر یک سه درم زعفران یک درم بگویند و با عسل و یا شکر سیر کنند و آب سازند و در آن گیرند و اگر سبب
 رطوبتی بود که عارض حجره شود علامت آن احساس نقل بود و عدم خشونت و احم علاج آن گلبند و رازیانه تناول کنند
 و میخ رازیانه و میخ مهک و شکر و سیوان را با عسل بخوبی شانند و بدان غرغره کنند و بنفشه و گلبند و اگر سبب سردی
 باشد علامت آن خشونت و دج و صلابت و خفوض صفات قاروره باشد و اگر از بخار و دود و حادث شود علاج آن شراب
 و نیلوفر و گاوزبان یا لعاب گاو و بهدانه تناول کنند و غذا شیر گندم و شیر و تخم خورند و بنفشه و سینه باند ها که سبب است
 و شش حادث شود از تن کنند و هوای سرد و زرد شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا بنوشان یا مغز بادام یا قلا خورند
 و بخام روند و اگر سبب صمغ عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و بخاری و بنفشه و سیستان نبات جلای سازند و غذا
 جواب و باقلا آب یا سوار شیر و سبوس یا نشاسته نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی آید و روغن بادام صوم
 سازند و در سینه ببالند و اگر سبب تناول اشیاء صریفه باشد شیر و تخم تورک یا نبات یا شراب تار عذب یا ترنجبین
 تناول کنند و غذا بنوشان یا اسفاناخ و یا چه بنفشه خورند فصدت الهم غرس که از روغن سیرون آید ففصل بود
 یا به تخم یا بریه تخم باقی آید ففصل از نبات یا از جنک و نبات بود علاج آن غرغره و مضمضه بود و تقوی بعض
 شش گلنار و پوست انار و مورد و لسان اکمل و تخم کل یا تخم آن بود که از دماغ جنک صمد و آید پس اگر حتر
 وجه و نقل سرد علامت غلبه خون باشد فصد قیضال و مجامعت فقره کنند و غرغره تقوی بعض یا تخم آن است که
 از قصبه ریه و خجره باشد و سبب آن ضربه یا خیمه یا سعال شدید بود علاج آن قرص و گلنار و کبک

[illegible][illegible]

این که عشا عجب
 و این که عالم شریک
 بدست یه خانه مکتبی
 مکتب کسب
 ای بسا یادگار
 بکار اوستی که در
 بکار اوستی که در
 در دو عالم یک
 کرد و در آن نفس
 ملک خود و جهان
 هر دو در یک
 است که در آن
 ذات الهی که در آن

[illegible][illegible]

یا پیوسته و کبک و دراج و قلا یا یا که در آن توایل باشد خورند و زعفران و از چینی و بر سر طعام ریزند و تقیه بدن
 کنند و در او اسک حلو و محجون مفرح تناول کنند صفت آن مصطکی عود و از چینی سنبل و نفل مشک جوهر کباب
 قاقلم پوست انترج هر یک مثقال مشک دانه کوفته و بخیه بشیره قند یا عسل بسینند و اگر سودا مزاج یا بس بود
 آن نزال و مخافت بدن و صغره و تو انترجض بود و علاج آن شراب بالنگو و نیلوفر و گازیان عرق گاو زبانی
 کنند و استحام و تدبیر تناول مع حیات معتدل کنند معجون مفید بسید کبریا و لوفه خشک اسک پوست سرخ
 هر یک ششدرم اسیر تم غام بالنگو هر یک ده درم باد روج کشینر خشک هر یک و درم جنین هر یک پنجم کافور
 مشک عود و جسر یکدیری بسایند و عسل کف گرفته بسینند و شقایقی تناول کنند و اگر اسهال مزاج طبعی باشد علامت
 آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نفخ طبی و قاروره سفید و غلیظ بود و علاج آن شراب بالنگو و گلکند تناول
 کنند و غذا نخورند آب بالکبک و پیوسته و فضل و زعفران خورند و اگر علامت متلا باشد تقیه بحسب باره و پیوسته
 مفید بود و استعمال ریاضت معتدل و بود معجون نافع مصطکی عود و از چینی نفل اسک سنبل جوهر کباب
 قاقلم پوست تریج میل هر یک پنجم مشک دانه کوبیده و بشیره اسبب بسینند و شقایقی بشیراب لمیو یا حمض بجزند
 حقیقان حرکتی اشتها می بود که بسبب دفع مودی عارض قلب شود و آن اگر بسبب غلبه دم باشد علامت
 آن ظاهر باشد فصد یا ملتی کنند یا صافن و بخیه یا شراب بریاس لمیو و حمض با عرق گل کوبیده تناول کنند
 و غذا از شراب و لمیو و نار دانه با گوشت مزه و زیتونه خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود شیره زرد کوره و مصلحات باره
 تناول کنند و صندل و افاقیا و کشینر و گلاب بسینند علامت سبب سردی و دانه را تیره تنقل کنند و تخم کاه و و معتدل
 تخم که و در شراب هر یک پنجم تخم تو زک و تخم کاسنی و دانه حمض و کشینر خشک طباشیر و صندلین هر یک سه درم
 کوبند و بشیراب بسینند و آب ناشقای تناول کنند و اگر حقیقان بسبب غلبه سودا بود علامت آن
 جفت نفقش و جشت و قار و خواهمای بد بود و علاج آن تقیه بدن باشد بمطبوخ فنیون و حب آن و
 مطبوخ پاپایه و بعد از تقیه و در اسک حلو تناول کنند و معالجات سودا مزاج یا بس بکار داند و یا بخیه
 مذکور شد و اگر بسبب کثرت صوم و استغفار و نرف دم در ریاضت باشد اغذیه جید که در تن تناول کنند
 و قبل با آبش و تخم و استحام کنند و مسحات استعمال نمایند مسکن نشاسته آرد نخود

طبع
 و در حقیقت آن
 کافور
 اسک
 جوهر کباب
 مشک
 سنبل
 نفل
 قاقلم
 پوست
 انترج
 جسر
 یکدیری
 بسایند
 عسل
 کف
 گرفته
 بسینند
 شقایقی
 تناول
 کنند
 علامت
 قلت
 اشتها
 سرعت
 انفعال
 نفخ
 طبی
 قاروره
 سفید
 غلیظ
 بود
 علاج
 آن
 شراب
 بالنگو
 نیلوفر
 گازیان
 عرق
 گاو
 زبانی
 تناول
 کنند
 علامت
 متلا
 باشد
 تقیه
 بحسب
 باره
 پیوسته
 مفید
 بود
 استعمال
 ریاضت
 معتدل
 بود
 معجون
 نافع
 مصطکی
 عود
 از
 چینی
 نفل
 اسک
 سنبل
 جوهر
 کباب
 قاقلم
 پوست
 تریج
 میل
 هر
 یک
 پنجم
 مشک
 دانه
 کوبیده
 و
 بشیره
 اسبب
 بسینند
 شقایقی
 بشیراب
 لمیو
 یا
 حمض
 بجزند
 حقیقان
 حرکتی
 اشتها
 می
 بود
 که
 بسبب
 دفع
 مودی
 عارض
 قلب
 شود
 و
 آن
 اگر
 بسبب
 غلبه
 دم
 باشد
 علامت
 آن
 ظاهر
 باشد
 فصد
 یا
 ملتی
 کنند
 یا
 صافن
 و
 بخیه
 یا
 شراب
 بریاس
 لمیو
 و
 حمض
 با
 عرق
 گل
 کوبیده
 تناول
 کنند
 و
 غذا
 از
 شراب
 و
 لمیو
 و
 نار
 دانه
 با
 گوشت
 مزه
 و
 زیتونه
 خورند
 و
 اگر
 علامت
 غلبه
 صفرا
 بود
 شیره
 زرد
 کوره
 و
 مصلحات
 باره
 تناول
 کنند
 و
 صندل
 و
 افاقیا
 و
 کشینر
 و
 گلاب
 بسینند
 علامت
 سبب
 سردی
 و
 دانه
 را
 تیره
 تنقل
 کنند
 و
 تخم
 کاه
 و
 و
 معتدل
 تخم
 که
 و
 در
 شراب
 هر
 یک
 پنجم
 تخم
 تو
 زک
 و
 تخم
 کاسنی
 و
 دانه
 حمض
 و
 کشینر
 خشک
 طباشیر
 و
 صندلین
 هر
 یک
 سه
 درم
 کوبند
 و
 بشیراب
 بسینند
 و
 آب
 ناشقای
 تناول
 کنند
 و
 اگر
 حقیقان
 بسبب
 غلبه
 سودا
 بود
 علامت
 آن
 جفت
 نفقش
 و
 جشت
 و
 قار
 و
 خواهمای
 بد
 بود
 و
 علاج
 آن
 تقیه
 بدن
 باشد
 بمطبوخ
 فنیون
 و
 حب
 آن
 و
 مطبوخ
 پاپایه
 و
 بعد
 از
 تقیه
 و
 در
 اسک
 حلو
 تناول
 کنند
 و
 معالجات
 سودا
 مزاج
 یا
 بس
 بکار
 داند
 و
 یا
 بخیه
 مذکور
 شد
 و
 اگر
 بسبب
 کثرت
 صوم
 و
 استغفار
 و
 نرف
 دم
 در
 ریاضت
 باشد
 اغذیه
 جید
 که
 در
 تن
 تناول
 کنند
 و
 قبل
 با
 آبش
 و
 تخم
 و
 استحام
 کنند
 و
 مسحات
 استعمال
 نمایند
 مسکن
 نشاسته
 آرد
 نخود

و در حقیقت آن
 کافور
 اسک
 جوهر کباب
 مشک
 سنبل
 نفل
 قاقلم
 پوست
 انترج
 جسر
 یکدیری
 بسایند
 عسل
 کف
 گرفته
 بسینند
 شقایقی
 تناول
 کنند
 علامت
 قلت
 اشتها
 سرعت
 انفعال
 نفخ
 طبی
 قاروره
 سفید
 غلیظ
 بود
 علاج
 آن
 شراب
 بالنگو
 نیلوفر
 گازیان
 عرق
 گاو
 زبانی
 تناول
 کنند
 علامت
 متلا
 باشد
 تقیه
 بحسب
 باره
 پیوسته
 مفید
 بود
 استعمال
 ریاضت
 معتدل
 بود
 معجون
 نافع
 مصطکی
 عود
 از
 چینی
 نفل
 اسک
 سنبل
 جوهر
 کباب
 قاقلم
 پوست
 تریج
 میل
 هر
 یک
 پنجم
 مشک
 دانه
 کوبیده
 و
 بشیره
 اسبب
 بسینند
 شقایقی
 بشیراب
 لمیو
 یا
 حمض
 بجزند
 حقیقان
 حرکتی
 اشتها
 می
 بود
 که
 بسبب
 دفع
 مودی
 عارض
 قلب
 شود
 و
 آن
 اگر
 بسبب
 غلبه
 دم
 باشد
 علامت
 آن
 ظاهر
 باشد
 فصد
 یا
 ملتی
 کنند
 یا
 صافن
 و
 بخیه
 یا
 شراب
 بریاس
 لمیو
 و
 حمض
 با
 عرق
 گل
 کوبیده
 تناول
 کنند
 و
 غذا
 از
 شراب
 و
 لمیو
 و
 نار
 دانه
 با
 گوشت
 مزه
 و
 زیتونه
 خورند
 و
 اگر
 علامت
 غلبه
 صفرا
 بود
 شیره
 زرد
 کوره
 و
 مصلحات
 باره
 تناول
 کنند
 و
 صندل
 و
 افاقیا
 و
 کشینر
 و
 گلاب
 بسینند
 علامت
 سبب
 سردی
 و
 دانه
 را
 تیره
 تنقل
 کنند
 و
 تخم
 کاه
 و
 و
 معتدل
 تخم
 که
 و
 در
 شراب
 هر
 یک
 پنجم
 تخم
 تو
 زک
 و
 تخم
 کاسنی
 و
 دانه
 حمض
 و
 کشینر
 خشک
 طباشیر
 و
 صندلین
 هر
 یک
 سه
 درم
 کوبند
 و
 بشیراب
 بسینند
 و
 آب
 ناشقای
 تناول
 کنند
 و
 اگر
 حقیقان
 بسبب
 غلبه
 سودا
 بود
 علامت
 آن
 جفت
 نفقش
 و
 جشت
 و
 قار
 و
 خواهمای
 بد
 بود
 و
 علاج
 آن
 تقیه
 بدن
 باشد
 بمطبوخ
 فنیون
 و
 حب
 آن
 و
 مطبوخ
 پاپایه
 و
 بعد
 از
 تقیه
 و
 در
 اسک
 حلو
 تناول
 کنند
 و
 معالجات
 سودا
 مزاج
 یا
 بس
 بکار
 داند
 و
 یا
 بخیه
 مذکور
 شد
 و
 اگر
 بسبب
 کثرت
 صوم
 و
 استغفار
 و
 نرف
 دم
 در
 ریاضت
 باشد
 اغذیه
 جید
 که
 در
 تن
 تناول
 کنند
 و
 قبل
 با
 آبش
 و
 تخم
 و
 استحام
 کنند
 و
 مسحات
 استعمال
 نمایند
 مسکن
 نشاسته
 آرد
 نخود

از دیرنج بر یک شصت و درم تخم نوزک مغز بادام فندق فستق بر یک است و درم توروی سرخ و سفید
بر یک و درم بکوبند و با شکر در روغن گاو حلوا اسازند و هر بار ادا است و درم بخورند و هر سه و عصبه و شیر شکر نشان
آن بخورند و فشقان بشیرت معده نیز حادث شود آنرا باحوال معده بداند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده
باشد معده را باقی پاک کنند و گوشتش مصطکی و عود و مسفر حار را تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که بعد از خوردن
جلبابی از پوست حج گاشنی و بیخ سبک و نبات تناول کنند و بعد از رفع مقیسه باین حبس کنند صفت آن
افیتون فشانده سنابریک در می نامید زرد و درق گل و لاجورد شسته بر یک و پنجم بکوبند و آب بالنگو بشیر و شکر
کنند و میانه ها روز شنبی از نبات و عرق گل و گاو زبان تشر نمایند و اگر دعه سودا جمع شده باشد آنرا باقی
بر انداختن آن جلبابی از بالنگو و بیخ نمک و گاو زبان و نبات تناول کنند و مقیسه باین حبس نمایند صفت
آن سرد سفید افیتون حاشا شحم غطل غاریون حجر ارنی بر یک و درم پنجم بیا بر آن غدا انگ غل غل غل غل غل غل
است و خود پنج درم بکوبند آب رازیانه حبس سازند و بعد از مقیسه مقوبات قلب و دعه تناول کنند و شکی باقی باشد که بعد
حور اس را مصطل نمایند این بوسطه ضعف قلب باشد و خضاع روح باستقرار و تحلیل روح باشد و سبب آن ناه باشد که بعد
از و اح بود عینا که در ابتدا عریات و استلای عروق از اخلاط و استلای معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب
تحلیل بسیار بود که روح تیر تیر آن شود چنانچه در متفرغات و اوجاع و اعراض نفسانی حادث میشود و علامات غشی بر دست
اطراف و نفس ضعیف و نبض ضعیف و در حالت غش بر دست و گلاب بروی انداختن و با عرقین و بنفشه
و اطراف سخت مالیدن و حرکت کنند و چون خافت شود شراب حاض لمیو و صندل بدینند و اگر بسبب جمع باشد که در
افساق رحم یا تناول سموم یا گردیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقوبات قلب استعمال نمایند و در
علنی باشد که چنان احساس کنند که دل و راسی افتاد و در عقب آن غشی خفیه حادث شود از دهن لعاب روان و در علاج آن
سودا باشد بطیوخ افیتون و حبس آن و بعد از آن تقویت قلب با شیره و مسفر حار و زرباقات امراض سردی
و درم آن اگر از واد است بود علاج آن در باب اورام گفته شد و اگر بواسطه آن باشد که شیر پستان
شود علامت آن متفرع و صلابت و حرمت و وجع پستان بود و علاج آن خرقه بگللاب و سدر که بر کنند
و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد و با قلا وجود مغا با بکشینز و آب تورک و سفید و تخم

تناول کنند اما سوء المزاج سازد اگر خار بود علامت آن تشنگی و خشکی و این فم معده و حشا و دهانی متناوب
اغذیه لطیفه و قلقت اشتها و میل بخربای ترش بود علاج آن شراب ریاس خرد و لیمو و کچنجر با آن تناول
کنند یا گلاب و آب برن و غذا از تشنگی و ترشیدگی نادر و خورند و دروغ با برن نیز مفید بود و اگر سوء مزاج
حار یا بس باشد علامت آن نزال و تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود علاج آن شیر تخم کبک یا آب
خیار کدو یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا بنوشان ماغز یا دهم و پنهان یا کدو یا گوشت بزغالیه خورند و تشنگی
بمقدرم و گل از منی چهار درم صندل مغز تخم کدو و دلبا شیر تخم تونک و ورق گل بهر یک یک نخود یک پون
و بقرق بید بسبزشند و کنگفال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد سازد علامت آن ضعف
بمقدرم و کین انتقال بطن و دیر ماندن و ترش شدن و طام و کثرت رقیق و حشا و ترشش بود علاج آن گل قند
در از یانه و شراب بالنکو و بروری تناول کنند و غذا بخورند آب با فلفل و تخمیل و در اینجی خورند و تخمیل برورده
گوشتش عود و غیره صطکی ایما تناول کنند و کدو یا ناخواه و تخمیل و کین خشک و فلفل و از خرد حبث افرا و عود
سه درم بکوبند و با سوزن طلا فی سبت درم بسبزشند و درم تناول کنند و اگر سوء مزاج بارد یا بس باشد
علامت آن قلقت عطش و کثرت اشتها و حشا و ترشش و غلبه و علاج آن گل قند و از یانه و کین بید و دلبا
برورده و اطراف تناول کنند و سنبلیله و از خرد ناخواه هر یک سه درم و تخمیل برورده و آب پیچیده طلا کنند
و روغن زیتون و غیره یا مالند شربانی که مفید بود آب بترش و تخمیل شراب صندل و تخمیل شراب صندل یا تخمیل
پس شیر قند بر آن ریزند بقدر شیرینی آن دی جو شانه تا بقوام آید و در آخر تلخ صطکی و درم و درم و درم و درم
فلفل زعفران هر یک درم بکوبند و درم کین کنند و درم یک نمک یا جو شانه پس با آن و فیشار یا چون بقوام آید از آن
نزدیک به شتر پیچته از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج و طب سازد علامت آن کثرت رقیق و سیمان
معحاب و قلقت عطش و تاذی از آب سرد میوه های و تره های بارده و متغیر و سومات و اغذیه لطیفه و غنیان بود
علاج آن گل قند و منیون و جوارش صطکی و تخمیل برورده تناول کنند و غذا بخورند آب و فلفل یا یا تناول
باشند و اگر بان طبیعت نرم شود همچون نبات احدید نافع بود صفت آن لیمو سیاه و دلبا و آمله و حبث احدید
هر یک ده درم صندل و فلفل ناخواه کدو هر یک یک نخود یک پون جدا جدا بکوبند و حبث احدید

میرزا حسن خان
فرمانبردار
کتابخانه
تاریخ و جغرافیه
نسخه خطی
کتابخانه
تاریخ و جغرافیه
نسخه خطی

۱۲ غلبه آب گیسو
۱۳ و ترمیم جرم
۱۴ و ترمیم جرم
۱۵ و ترمیم جرم
۱۶ و ترمیم جرم
۱۷ و ترمیم جرم
۱۸ و ترمیم جرم
۱۹ و ترمیم جرم
۲۰ و ترمیم جرم
۲۱ و ترمیم جرم
۲۲ و ترمیم جرم
۲۳ و ترمیم جرم
۲۴ و ترمیم جرم
۲۵ و ترمیم جرم
۲۶ و ترمیم جرم
۲۷ و ترمیم جرم
۲۸ و ترمیم جرم
۲۹ و ترمیم جرم
۳۰ و ترمیم جرم
۳۱ و ترمیم جرم
۳۲ و ترمیم جرم
۳۳ و ترمیم جرم
۳۴ و ترمیم جرم
۳۵ و ترمیم جرم
۳۶ و ترمیم جرم
۳۷ و ترمیم جرم
۳۸ و ترمیم جرم
۳۹ و ترمیم جرم
۴۰ و ترمیم جرم
۴۱ و ترمیم جرم
۴۲ و ترمیم جرم
۴۳ و ترمیم جرم
۴۴ و ترمیم جرم
۴۵ و ترمیم جرم
۴۶ و ترمیم جرم
۴۷ و ترمیم جرم
۴۸ و ترمیم جرم
۴۹ و ترمیم جرم
۵۰ و ترمیم جرم
۵۱ و ترمیم جرم
۵۲ و ترمیم جرم
۵۳ و ترمیم جرم
۵۴ و ترمیم جرم
۵۵ و ترمیم جرم
۵۶ و ترمیم جرم
۵۷ و ترمیم جرم
۵۸ و ترمیم جرم
۵۹ و ترمیم جرم
۶۰ و ترمیم جرم
۶۱ و ترمیم جرم
۶۲ و ترمیم جرم
۶۳ و ترمیم جرم
۶۴ و ترمیم جرم
۶۵ و ترمیم جرم
۶۶ و ترمیم جرم
۶۷ و ترمیم جرم
۶۸ و ترمیم جرم
۶۹ و ترمیم جرم
۷۰ و ترمیم جرم
۷۱ و ترمیم جرم
۷۲ و ترمیم جرم
۷۳ و ترمیم جرم
۷۴ و ترمیم جرم
۷۵ و ترمیم جرم
۷۶ و ترمیم جرم
۷۷ و ترمیم جرم
۷۸ و ترمیم جرم
۷۹ و ترمیم جرم
۸۰ و ترمیم جرم
۸۱ و ترمیم جرم
۸۲ و ترمیم جرم
۸۳ و ترمیم جرم
۸۴ و ترمیم جرم
۸۵ و ترمیم جرم
۸۶ و ترمیم جرم
۸۷ و ترمیم جرم
۸۸ و ترمیم جرم
۸۹ و ترمیم جرم
۹۰ و ترمیم جرم
۹۱ و ترمیم جرم
۹۲ و ترمیم جرم
۹۳ و ترمیم جرم
۹۴ و ترمیم جرم
۹۵ و ترمیم جرم
۹۶ و ترمیم جرم
۹۷ و ترمیم جرم
۹۸ و ترمیم جرم
۹۹ و ترمیم جرم
۱۰۰ و ترمیم جرم

قراقرق نفخ بواسطه برودت و ضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که نسبت تاریک معده
که احداث نفخ و بخار کند علاج آن هم با غذا گل کنند و در زیاده و انیسون تناول کنند و غذا نخورد آب بازیره و آرد
کنند و باخوردند و از الطعمه غلیظه و اشیاء نفاخه و جموجات احتراز کنند و ملبوس کاو رس و نمک گرم کرده و بشکندند و بنهند
و کنند و در زیاده هر یک سه درم فودنه و صنداب خشک و زنجبیل و کمر و یا هر یک دو درم صمغ قرمز و خواصه و صمغی هر یک یک
کیوبند و باد و مثل آن قند بیا میریزد و بخورد و تناول کنند و گوارش شهر یاران و کوفی فلاغلی بخورند اگر بالفج طبیعت
نرم بود حب الرشاد و بریان کرده و زیره و در سرکه چوبشاینه و بریان کرده هر یک سه درم کوبند و با هم چندان قند بپزند
بخورند چنان نفخی بود که بطریق فم من دفع شود چون بسیار واقع شود دلیل فساد و مضغ و تشاوب که اگر از دهن و دهان گویند
از بخارات غیر منضم واقع شود بعضی فک اسفل حاصل شود و غلیظه گردد و در آن عضلات پیدا شود و طی
آنست که همه اعضا کشیده شود و حدوث آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و همه الا ان فم منضم
تفصیر آن کند علاج آن مجموع تقویه و تقویت معده باشد شمه و کلیبی اشتداد اشتها و طعام و حرص بر احوالات
بود بخدی که سیر نکرد و سبب آن اگر سوء المزاج یا رد باشد که فم معده را کشیف گرداند علامت آن نفخ و قتل و قلت
عطش و تدر و معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج آن تسخین معده کنند بگلکند و زیاده و شراب بکنند
و کنگبین بپاشند و غذا نخورد آب یا شیوه خشکانه و تا ابل گرم باشد و تقویه صبر و حبس بپزند و با او از تقویه گوارش
و صمغی و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کنند و صمغی بخایند و شراب خمر سفید بود و اگر سبب این مرض کثرت
انقباض است و با باشد بضم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و جشاش و تدرش بود علاج آن تقویه بدن
کنند بحب اقیقون و مطبوخ آن اغذیه چرب بخورند و از مولدات سرد اجتناب نمایند و اگر کثرت خارش و جشاش
این مرض پیدا شود علامت آن تقدم اسهال آن مثل حرکت مضطرب و هوا و گرم و سهر و غم و مضرا و کثرت تحلیل
و در فم هیچ آفتی نباشد علاج تناول اغذیه غلیظه باشد مثل برلیه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه جزر
و در روزی سه چهار نوبت غذا خورد لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بر و غن نباشد یا با دانه همین
کنند و اگر رجوع بسبب گرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن اجیان است
علاج آن قتل و اخراج گرم باشد چنانکه گفته شود و اگر سبب اخلاط صامض بلغمی بود که در معده

قراقرق نفخ
بهاره
آرد
دانه
افست
تواریک
بشام
بارنده
دندان
اگر

بهاره
آرد
دانه
افست
تواریک
بشام
بارنده
دندان
اگر

بهاره
آرد
دانه
افست
تواریک
بشام
بارنده
دندان
اگر

مجموع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جثه و نرسش به از طرب بود علاج آن تقویه معده کتد و باقی و
 گلکند و انیسون و مصطکی و دارچینی خورند و غذا بخورند آب با فلفل در کربا مصطکی و دارچینی کتند اگر احیاناً
 احتیاج باشد بحب صبر و ایاره اسهال نمایند جوی ^ط البقر آن جوع مجموع اعصاب باشد یا سیری معده
 و آنرا بویوس گویند سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حسن جذب از قوت
 شود و بدن عظیم محتاج باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کند
 عارض شود و علامت آن نخافتن بدن و لیطمان اشتها و ضعف قوت و جوع معده باشد و این آشفتگی نیز
 حادث شود و لمس فم مرده سرد باشد علاج آن شراب بالنگ و شراب گاو زبان گلکند و از زیاده و نیسین برگردان
 که باشد و شغال تناول کتد و اغذیه شود آب با یک میوه و دراج خورند و لابل گرم در آن کتد و شراب بجای آن
 و جوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سگ را مک و تمام بگویند و بر معده طلا کنند و این علت
 بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب لبیب و عطش و بیست طبع بود
 و چون گرم نشود و غذا نخورد و قوت ساقط شود علاج آن سکنجین شراب زرشک و آنرا و سبب بالکلاب
 تناسل کتد غذا زرشک و قمر مندی و آنرا درانه و خوره و میوه خورند و همین که در غده اشتها و غذا پیدا شود
 چیزی بخورند و ناخیز بایند و عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب ریه باشد علامت کرب لبیب
 صدر بود و استراحت بهای سرد علاج آن شراب تمام سبب لبیب و صندل هر کدام که باشد با عرق گل بنفشه
 یا آب سرد بپاشند و غذا شیر و میوه یا زغال خورند و صندل و کلاب عرق بید بپاشند طلا کنند و خیار و کدو بنفشه
 و این قرص نیز مفید بود و صفت آن عدلین مغز تخم خیارین که و تخم تو زک هر یک نیم گرم طباشیر درم بگویند با عا
 بگویند و سه انتقال از آن تناول کتد یا شربت سکنجین اگر بسبب حرارت و بیست معده بود و بوی مطبوخ تناول چنان
 شود و حرکت و حار باشد و شیرین یا با فراط یا بواسطه استقران مفرط علاج آن سکنجین با عرق گل و
 بید یا شامند یا آب انارین یا آب خوره یا شیر تخم تو زک یا نبات یا شراب لبیب یا ریاس تناول کنند
 و آب خیار و کدو آب قمر مندی نیز مفید بود و غذا اموصات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع افعال
 شور باشد در معده علامت آن باشد که یاب خوردن زائل نشود و اگر صبر کتند و بخورند زائل گردد

جمع البقر آن جوع
 کربا مصطکی و دارچینی
 کتند اگر احیاناً
 احتیاج باشد بحب
 صبر و ایاره اسهال
 نمایند جوی ^ط البقر
 آن جوع مجموع
 اعصاب باشد یا
 سیری معده
 و آنرا بویوس
 گویند سبب آن
 برودتی مفرط
 باشد که فم
 معده را عارض
 شود و قوت
 حسن جذب از
 قوت شود و بدن
 عظیم محتاج
 باشد و بیشتر
 این مرض در
 زمستان سرد
 بود و کسی را
 که در سرمای
 سخت سفر کند
 عارض شود و
 علامت آن
 نخافتن بدن
 و لیطمان
 اشتها و ضعف
 قوت و جوع
 معده باشد و
 این آشفتگی
 نیز حادث
 شود و لمس
 فم مرده سرد
 باشد علاج
 آن شراب
 بالنگ و شراب
 گاو زبان
 گلکند و از
 زیاده و نیسین
 برگردان که
 باشد و شغال
 تناول کتد و
 اغذیه شود
 آب با یک
 میوه و دراج
 خورند و لابل
 گرم در آن
 کتد و شراب
 بجای آن و
 جوارش
 کمونی و عود
 و مصطکی
 مناسب این
 مرض بود و
 سعد و سگ
 را مک و تمام
 بگویند و بر
 معده طلا
 کنند و این
 علت بسبب
 ضعف معده
 باشد یا
 حرارت جمع
 بدن نیز
 حادث شود
 علامت آن
 کرب لبیب
 و عطش و
 بیست طبع
 بود و چون
 گرم نشود
 و غذا
 نخورد و
 قوت
 ساقط
 شود
 علاج
 آن
 سکنجین
 شراب
 زرشک و
 آنرا و
 سبب
 بالکلاب
 تناسل
 کتد
 غذا
 زرشک
 و قمر
 مندی و
 آنرا در
 انه و
 خوره و
 میوه
 خورند
 و همین
 که در
 غده
 اشتها
 و غذا
 پیدا
 شود
 چیزی
 بخورند
 و ناخیز
 بایند
 و عطش
 کاذب
 تشنگی
 کاذب
 اگر
 بسبب
 حرارت
 قلب
 ریه
 باشد
 علامت
 کرب
 لبیب
 صدر
 بود و
 استراحت
 بهای
 سرد
 علاج
 آن
 شراب
 تمام
 سبب
 لبیب
 و صندل
 هر
 کدام
 که
 باشد
 با
 عرق
 گل
 بنفشه
 یا
 آب
 سرد
 بپاشند
 و غذا
 شیر و
 میوه
 یا
 زغال
 خورند
 و
 صندل
 و
 کلاب
 عرق
 بید
 بپاشند
 طلا
 کنند
 و
 خیار
 و
 کدو
 بنفشه
 و
 این
 قرص
 نیز
 مفید
 بود و
 صفت
 آن
 عدلین
 مغز
 تخم
 خیارین
 که و
 تخم
 تو
 زک
 هر
 یک
 نیم
 گرم
 طباشیر
 درم
 بگویند
 با
 عا
 بگویند
 و
 سه
 انتقال
 از
 آن
 تناول
 کتد
 یا
 شربت
 سکنجین
 اگر
 بسبب
 حرارت
 و
 بیست
 معده
 بود
 و
 بوی
 مطبوخ
 تناول
 چنان
 شود
 و
 حرکت
 و
 حار
 باشد
 و
 شیرین
 یا
 با
 فراط
 یا
 بواسطه
 استقران
 مفرط
 علاج
 آن
 سکنجین
 با
 عرق
 گل و
 بید
 یا
 شامند
 یا
 آب
 انارین
 یا
 آب
 خوره
 یا
 شیر
 تخم
 تو
 زک
 یا
 نبات
 یا
 شراب
 لبیب
 یا
 ریاس
 تناول
 کنند
 و
 آب
 خیار
 و
 کدو
 آب
 قمر
 مندی
 نیز
 مفید
 بود و
 غذا
 اموصات
 مناسب
 باشد و
 اگر
 بسبب
 اجتماع
 افعال
 شور
 باشد
 در
 معده
 علامت
 آن
 باشد
 که
 یاب
 خوردن
 زائل
 نشود و
 اگر
 صبر
 کتند و
 بخورند
 زائل
 گردد

علاج آن بآب تراب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره مانند آن تناول کنند و غذا از سیرباح خورند و اگر بعد از تشرب مسهل تشنگی غالب شود بوساطه استقراغ بسیار و افراط حمل شراب خورند و آتش غریزه تناول نمایند و بحمام معتدل روند و تدبیرین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از تشرب حرکت واقع شود آب سیر و در وقت خوردن و محصولات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک طبل آب خیار که در میان راه طباشیر پاشانند و سوزن و خشم و خشم آن باشد که طعام نیکبضم نشود علامت آن تن جفا و حرقت معده و غشيان بود و ضعف مضطرب است که یکبار با مضطرب شود و با این نقل و تحمّل بود و بعد از زمانی دیر چنانکه آید بوسی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و مضطرب نگردد و سبب این مجوس یا سوس و المراج معده یا شد با اختلاط فاسده که در وجع شود

علاج آن تقویت و تهویه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه دریه باشد تهویه باید کرد یعنی واسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و در دوزخ برگرشتگی صبر باید کرد و اگر طبیعت متعین باشد جوارش سفر علی سسل پنج شقال در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و تار وین معده را و اگر تابستان بود در آب سرش شستن مفید بود و همیشه عبارت از آن باشد که طعام در معده ماند و هضم نشود و قاع گردد و آنچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد یا سهال علاج او آنست که طبیعت ایاب گرم و روغن کجد بدهد و کند تا در دوزخ پاک شود و چون معده پاک شود وقتی اسهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار حذب یا فلفل یا شراب انار و به یا نیم گرم طاشیر بخورند یا سفوف انار و این پنج شقال با قرص طباشیر یک شقال بارب به ده شقال یا پوست پسته یک شقال بکوبند و با شراب سیب ده شقال بخورند و صندل کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و روغن را با سنگ یا آهن در انداخته بپاشانند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق یا کبک خورند و اگر سن و مزاج وقت مقتضی بود در آب سرشند قی و تهوع و غشيان قه حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در معده و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غشيان تقاضای دفع باشد به حرکت و اسباب هر یک مختلف است چنانچه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث بشود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم رویه باشد غشيان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است با داخل جرم

علاج آن بآب تراب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره مانند آن تناول کنند و غذا از سیرباح خورند و اگر بعد از تشرب مسهل تشنگی غالب شود بوساطه استقراغ بسیار و افراط حمل شراب خورند و آتش غریزه تناول نمایند و بحمام معتدل روند و تدبیرین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از تشرب حرکت واقع شود آب سیر و در وقت خوردن و محصولات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک طبل آب خیار که در میان راه طباشیر پاشانند و سوزن و خشم و خشم آن باشد که طعام نیکبضم نشود علامت آن تن جفا و حرقت معده و غشيان بود و ضعف مضطرب است که یکبار با مضطرب شود و با این نقل و تحمّل بود و بعد از زمانی دیر چنانکه آید بوسی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و مضطرب نگردد و سبب این مجوس یا سوس و المراج معده یا شد با اختلاط فاسده که در وجع شود

علاج آن تقویت و تهویه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه دریه باشد تهویه باید کرد یعنی واسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و در دوزخ برگرشتگی صبر باید کرد و اگر طبیعت متعین باشد جوارش سفر علی سسل پنج شقال در آب نیم گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و تار وین معده را و اگر تابستان بود در آب سرش شستن مفید بود و همیشه عبارت از آن باشد که طعام در معده ماند و هضم نشود و قاع گردد و آنچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد یا سهال علاج او آنست که طبیعت ایاب گرم و روغن کجد بدهد و کند تا در دوزخ پاک شود و چون معده پاک شود وقتی اسهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار حذب یا فلفل یا شراب انار و به یا نیم گرم طاشیر بخورند یا سفوف انار و این پنج شقال با قرص طباشیر یک شقال بارب به ده شقال یا پوست پسته یک شقال بکوبند و با شراب سیب ده شقال بخورند و صندل کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و روغن را با سنگ یا آهن در انداخته بپاشانند و بر غذا صبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق یا کبک خورند و اگر سن و مزاج وقت مقتضی بود در آب سرشند قی و تهوع و غشيان قه حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در معده و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غشيان تقاضای دفع باشد به حرکت و اسباب هر یک مختلف است چنانچه اگر خلط در جوف معده باشد قی حادث بشود و اگر داخل جرم معده باشد تهوع و اگر مطعوم رویه باشد غشيان واقع شود پس اگر خلطی که در معده ریخته است با داخل جرم

علاج آن بآب تراب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره مانند آن تناول کنند و غذا از سیرباح خورند و اگر بعد از تشرب مسهل تشنگی غالب شود بوساطه استقراغ بسیار و افراط حمل شراب خورند و آتش غریزه تناول نمایند و بحمام معتدل روند و تدبیرین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از تشرب حرکت واقع شود آب سیر و در وقت خوردن و محصولات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک طبل آب خیار که در میان راه طباشیر پاشانند و سوزن و خشم و خشم آن باشد که طعام نیکبضم نشود علامت آن تن جفا و حرقت معده و غشيان بود و ضعف مضطرب است که یکبار با مضطرب شود و با این نقل و تحمّل بود و بعد از زمانی دیر چنانکه آید بوسی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده در غذا قطعاً تصرف نکند و مضطرب نگردد و سبب این مجوس یا سوس و المراج معده یا شد با اختلاط فاسده که در وجع شود

معه هست صفر بود علامت آن تلخی و بان التهاب و خشکی زبان و تشنگی قوی باشد علاج آن نجبین
 باب نیکرم حل کنند و بخورند و قوی کنند تا معده پاک شود و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره
 یا ریاس یا گلاب تناول کنند و غذا نهند و زرشک و سماق خورند و معده را با آب سیب به صندل و کافور
 سفوف و ورق گل طباشیر هر یک دو درم ریوند که با عود پوست پسته هر یک درمی و نیم سماق زرشک ندارد
 هر یک پنجم درم بکوبند و سه مثقال از آن به شراب سیب یا به تناول کنند و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت
 آن تشنگی و شور می یا ترشی و من نفخ یا قراقر بود علاج آن کنند باب ترب و عسل و نمک یا طبع تخم شست
 و تخم ترب و عسل و اندکی نمک رو کنند تا معده پاک شود بعد از آن گل کند و از این یا زنجبیل پرورده یا لیلیا پرورده
 تناول کنند و تقویت بگویش عود و مصطکی و دو المسک حل کنند و این سفوف و ورق بلغمی مفید بود صفت
 آن کند و مصطکی و سنبل هر یک پنجم درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرفل قاقه جوز بوسعد نعناع هر یک چهار درم
 پوست ترنج فرج شک و ورق گل هر یک ده درم بکوبند و یا و چندان ادویه قند یا سینه و هفت درم دانه تناول
 قرصی که قوی بلغمی و سوداوی را نافع بود صفت آن پوست پسته و ورق گل هر یک چهار درم و عود و مصطکی هر یک
 سه درم سک پنجم درم بکوبند و آب سیب بپوشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و اگر تشنگی سبب
 کثرت غذا یا اغذیه رود یا سودا و ترکیب اکل حادث شود قوی باید کرد و بعد از آن مقویات تناول کنند قوی دم
 سبب خون که بقیه بیرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشد فصد یا سلین کنند و گل ارمنی صمغ عربی و نیکو
 یا زنگ هر یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بپوشند و بخورند و قرص طباشیر و قرص که با
 هر یک درمی بارب تناول کنند و این قرص نیز مفید افتد صفت آن کند تخم حماض هر یک سه درم و ورق گل
 گنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شنبلیله که با هر یک درمی بکوبند و آب سماق یا گلاب بپوشند
 و یک مثقال از آن با شیر و تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را یصل و افاقیا و سک و زابک و گلاب
 و آب مورد و سرکه تضمین کنند و غذا زرشک و سماق و انار دانه خورند و اگر قوی خون سبب غریبه یا سقط بود
 که بر سینه واقع شود موضع ناف را بامش و معات و افاقیا و گل ارمنی و صبر و مراب مورد طلا کنند و قرص که با
 یک مثقال با شیر و تخم تورک بریان کرده بخورند و اگر بانی و نفث خون شغال باشد بازنگ و صمغ عربی

۹۲
 خانه که
 آن در معده
 باشد و یکبارگی
 تمام آن کنند
 اگر گرسنه باشد
 و اگر نه با آب
 ترش یا سبزه
 بکشد و سینه
 و سینه را
 شست و شست
 و این که
 و این که
 که در این محل
 مفید
 مکتب کند

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

کنند و اگر در دم صفرا و سببه بود علامت آن شدت تشنگی و قلع و سبب منقض و ناریت خار و ده وقتی و اسهال
مرای بود و علاج آن هر باید از حلائی از تخم کاسنه و بنفشه و منیو فر و سرخسین تناول کنند تا یسین طبیعت مطبوعه و اگر
با لیل یا نفور ع و آنکه یا غیر شست و سرخسین و حیا شیر و غذا کشکاب یا شیر و خشتا ش خورد و اگر در دم کرمی بود علامت آن قنیت
عطش و تب غیر حاده و در بلغمی و مباحض فار و ده بود و اسهال و درم کرم یا درم با و لیل باشد و علاج آن حلائی از زده و سرک و
سرخسین تناول کنند و غذا خود آب پیونان بخورند و اسهال و طبیعت مطبوعه و سر کرم کنند یا با بن طبیعت صفحت
آن سناخچر درم و از زبانه پیونان هر یک سه درم و سر کرم دو درم بخورند و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت
حل کنند و یا شامه و بعد از تنقیه لطف و کفند و جو ارباب و صفحت صفحت تناول کنند و اگر درم سودای بود و آن بوم مطبوعه باشد
که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد و علاج آن هر یک حلائی از تخم کاسنی و از زبانه
و کرفس و گوزبان و نبات تناول کنند و شربت و گاو زبان با لنگ و حق کنند و غذا نیز با ج خورد و طبیعت مطبوعه و
فتیون کنند یا سناخچر درم و با لنگ و ج و سر کرم و تخم کاسنی هر یک سه درم و سر کرم سه درم بخورند و صفحت و صفحت و صفحت
و همچون پنج هفت صفحت و در آن حل کرده یا شامه و غذا خود آب شمر و سر کرم و بعد از تنقیه و سر کرم و سر کرم و سر کرم
غسله و ماء الاصول و قرص زرشک که تناول کنند و کبد را بجلد بزرگ و شمع و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم
و با بونه و خامه و تخم کاسنی و اگر درم حلائی از زبانه و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم
آهسته طلا کنند و یا کبد اگر بعد از درم حاد شود علامت آن است که کبد و کبد و کبد و کبد و کبد و کبد و کبد و کبد
نفعت و چون منجر شود علامت آن قشر بر ده و همال نده یا جبر و شمشیر بدوی بود و درم و درم و درم و درم و درم و درم
که دره یعنی با و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
منفی شود اگر تب نباشد حلائی از زبانه و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم و سر کرم
تخم خیارین و عناب و خشتا ش و منیو فر تناول کنند و نفعت کبد علامت آن است که قلع نباشد و درم و درم و درم و درم
ت و حرارت بود و علاج آن سناخچر و ماء الاصول و همچون تناول کنند و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت
ستده کبد و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت و صفحت
علامت درم اگر سده درم و کبد باشد بول ملک رقیق بود و اگر درم و کبد بود بول سبب و کبد علامت آن هر یک بود

علامت درم اگر سده درم و کبد باشد بول ملک رقیق بود و اگر درم و کبد بود بول سبب و کبد علامت آن هر یک بود

آنچه بنوش و مغز با دام و نمین طبیعت کنند مطبوع همیشه در دمایه و ما و نمین با یکجین بر در
 و این قرص نیز مفید اند **صفت** آن ریونیکد رم و نیم زعفران بخورم ورق گل بخورم طباشیر کبر
 مغز تخم پیله سه درم تخم توک حب درم کاغذ نیم دانگ تمام کوفته و بخته باب کاسنی برشند و منقالی
 با یکجین تناول کنند **صفت** صفون طباشیر ریونیک مخمک سبیل مصطک غافث هر یک درم ریونیک
 چهار درم بگویند و کینقال تناول کنند و انجیر و کبر سیرک نافع بود و تخم ترب سبندان و طبع طریح هر یک سه درم در یک
 بچوشاند و قندی بدان تر کنند و بر طحال بخند و با ورق گزنه بگویند و یا اگر دهم و سرکه طحال کنند نافع بود اگر آب تشنگی از نظر
 شیره تخم توک باب کاسنی یا آب خیار که با یکجین تناول کنند و اگر سودا مزاج بارد بود علامت آن سقوط
 اشتها و عدم تشنگی و کثرت رین بود علاج آن جلای از تخم راز یا نه و ریخ آن آمیون و لکند تناول کنند
 با سبب متقال ازین ماء الاصول **صفت** آن پوست ریخ راز یا نه ده درم ریخ کبر بخورم ریخ کبر
 ریخ مخمک هر یک سه درم سوزن طائی دو درم تخم خیارین بخورم تخم کشوف و تخم کاسنی دراز یا نه و ریخ شنب
 سه درم مجموع در سه رطل آب بچوشاند تا یک رطل ماند پس صاف کنند و با غسل با قند بفرمایند آرد با آب
 صافی کرده غسل با قند بجای جاشنی نهند و شباشا منند و غذا نخورند آب با شیره حشکانه خورند و اگر طبیعت مجتنب
 با این مطبوع نمین کنند **صفت** آن سنا بخورم همیشه سیاه بفرم ریخ از خرفا غافث تخم کاسنی
 هر یک سه درم بنفشه سه درم آلو سیاه و عناب هر یک ده عدد سبستان سبب عدد و خیار تیغ برانزده درم
 تیغ نیم و شکریه ریخ هر یک ده درم و طحال را بوق سداب گریخ که در شسته مجموع درم که بچوشاند
 و تنقیل کنند و اگر سودا مزاج با پس بود علامت آن غلط خون شدت سیاهی رنگ و صلابت طحال
 سخت و کموت بدن و غثت نفس باشد علاج آن جلای از ریخ کاسنی و یکجین است و ریخ مخمک و بنفشه
 در و با نه ترکیب و نبات تناول کنند و غذا بنوش و مغز با دام و لک و با فروغ خورند و ماهی نازده نیز شاید
 و اگر سودا مزاج رطب بود علامت آن نر بل مزاج و بیاض لسان کثرت رین و قلت عطش بود علامت
 آن یکجین نیز در سه و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخورند آب با شیره حشکانه و قند یا با شیره
 بوزند و نمین طبیعت کنند کجب انیمون و حب ابیره او را **طحال** اگر درم طحال و سب

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بود علامت آن تب و سرعت عطش و التهاب و وجع طحال غلیظ و سواد قاروره بود علامت
 آن فصد باسلیق کنند و جلاب رخم کاسی و عناب با جاص نبات تناول کنند و غذا کشکاب باشند
 و تلکین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه صندل افاقیا و شیان یا شیا و کشنیزه و طحال طلا کنند و اگر درم صفراوی
 علامت آن حمی حاد و عطش منقطع و زردی چشم و زبان و قاروره و برز بود و باند که با آن یرقان باشد
 علامت آن جلابی از رخم کاسی و رو باه شرکب هر یک سه ورم ترسندی و نبات هر یک ه ورم تناول کنند
 آب نارین با نبات و غذا جو با شیر خشک خورند و تلکین طبیعت کنند و قرص طبا شیر نرم یک شقیال
 با سنجبین ده شقال طحال با صندل و نوزک و کشنیزه و ورق بنفشه یکم کنند و اگر او را هم بلغمی بود علامت آن
 قلت عطش و زیاد تهجم طحال مایض لون و قاروره و بطور بعض علامت آن جلابی از رو باه و شرکب
 و ریج نمک دراز یا نه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تلکین طبیعت کنند یا بن مطبوخ صفت
 آن سنا لیسله زرد هر یک چدرم ترید و درم تخم کاسه دراز یا نه و کرفس و خشکست و خشکوفه کبریا لنگه گازی
 هر یک سه ورم انجیر سبب عدد و مویر طافه پانزده ورم شانزده یکدست خیار شیرین و تبکین هر یک ده ورم
 و بعد از تنقیه قرص زرشک یا سنجبین نیز در سه تناول کنند و اگر درم سودا و سه بود علامت آن
 خافت و نهال بدن و صلابت طحال و خروج آواز طبع خولش ضیق نفس و سواد لون و ساد هم نفس
 طبیعت و سرعت نفس بود علامت آن فصد باسلیق یا اسلم کنند و تلکین طبیعت سبب انقیون
 با مطبوخ آن کنند و غذا از زبان با کبک و فروخ کنند و بعد از تنقیه سنجبین نیز در سی و قرص کبریا
 صفت آن چنگشت و ریج کبریا یک ده ورم زاونده ریج شونیز و تخم چند آن هر یک ورم غصه فستق
 بگویند و سه ورم شنه بچو شانه و او به بدن برشند و قرص سازند و کثقال نبات و ل کنند و خردل و
 ریج کبریا و ریه ارمنی غاف بگویند و با سه که بر طحال طلا کنند و با سه دل بگویند و با غسل نیامیستند و
 کاغذی سفید درم بریند و او به بر آن جالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال منفع نشود منفع گردد و بعد از ریزد
 و لینی و بر از دفع شود و در آن شیر شتر دهند و دارات مفید افند و سه باید کرد که طبیعت خفیل شود
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا احداث شود علامت آن

قاروره و زردی چشم
 و در زبان و قاروره
 و برز بود و باند که با آن یرقان باشد
 علامت آن جلابی از رخم کاسی و رو باه شرکب هر یک سه ورم ترسندی و نبات هر یک ه ورم تناول کنند
 آب نارین با نبات و غذا جو با شیر خشک خورند و تلکین طبیعت کنند و قرص طبا شیر نرم یک شقیال
 با سنجبین ده شقال طحال با صندل و نوزک و کشنیزه و ورق بنفشه یکم کنند و اگر او را هم بلغمی بود علامت آن
 قلت عطش و زیاد تهجم طحال مایض لون و قاروره و بطور بعض علامت آن جلابی از رو باه و شرکب
 و ریج نمک دراز یا نه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تلکین طبیعت کنند یا بن مطبوخ صفت
 آن سنا لیسله زرد هر یک چدرم ترید و درم تخم کاسه دراز یا نه و کرفس و خشکست و خشکوفه کبریا لنگه گازی
 هر یک سه ورم انجیر سبب عدد و مویر طافه پانزده ورم شانزده یکدست خیار شیرین و تبکین هر یک ده ورم
 و بعد از تنقیه قرص زرشک یا سنجبین نیز در سه تناول کنند و اگر درم سودا و سه بود علامت آن
 خافت و نهال بدن و صلابت طحال و خروج آواز طبع خولش ضیق نفس و سواد لون و ساد هم نفس
 طبیعت و سرعت نفس بود علامت آن فصد باسلیق یا اسلم کنند و تلکین طبیعت سبب انقیون
 با مطبوخ آن کنند و غذا از زبان با کبک و فروخ کنند و بعد از تنقیه سنجبین نیز در سی و قرص کبریا
 صفت آن چنگشت و ریج کبریا یک ده ورم زاونده ریج شونیز و تخم چند آن هر یک ورم غصه فستق
 بگویند و سه ورم شنه بچو شانه و او به بدن برشند و قرص سازند و کثقال نبات و ل کنند و خردل و
 ریج کبریا و ریه ارمنی غاف بگویند و با سه که بر طحال طلا کنند و با سه دل بگویند و با غسل نیامیستند و
 کاغذی سفید درم بریند و او به بر آن جالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال منفع نشود منفع گردد و بعد از ریزد
 و لینی و بر از دفع شود و در آن شیر شتر دهند و دارات مفید افند و سه باید کرد که طبیعت خفیل شود
نفخ طحال بسبب برودت مزاج طحال و کثرت سودا احداث شود علامت آن

و آن کنند بعد از تنقیه جوارش کند و مصلحت تناول کنند و غذا بخورند آب بیشتر نکند از خوردن طفل
 آب سرد و کتبه خورد و بدان کردی که در معده متولد شود بسبب رطوبت بطنی است که در
 معده مانده بطول گشت متعفن شود چون حرارت در معده کند تا گرم شود و این گرم اگر دراز شود
 حیات گویند و در معده اوقات متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوی و پدید
 شکم وسیلان لعاب بر هم سائیدن دندان در خواب علامت آن چهار روز پیاپی طلی شیر داده متقال
 شکسته تناول کنند و غذا بخورند آب بیشتر نکند و معده در چینی خوردن و چرخ در دهنه ترکی و بیج کابلی و بیج
 کابلی مقش و قسط و مر و شمس و ترید هر یک در می حب لنیل نیم گرم بگویند بر شیر بریزند و یا
 مشام از آن بی مانده عمل تمام کنند آب گامه و متقال باب گرم خورد و تخم کچال انگی نیم قهقیر نیم گرم
 بگویند نیزه گاو بسزند و شیان سازند و بر دارند و در آخر روز یک شاک شیر و تمام خورد و از تناول غذای
 غلیظه باز و هتیرا کنند اگر گرم پس شد آنرا حب القرع گویند و در معده غلاظ متولد شود علامت آن حضرت
 لون بود و خروج آن حیایا نه چندی که چینی خوردن و ششون علامت آن در دهنه ترکی برنج کابلی مقش هر یک
 متقال نمک بندی انگی نیم ترید یک گرم تخم کچال انگی بگویند بر شیر کنند یا نماند از لبنیات غذای بر چینی
 نمایند اگر گرم صفت و صفت شیر شیشه گرم نیم و سرکه علامت آن کاه متولد غذا آن بود علامت آن شکسته
 باین او به صفت آن با بونه کلیل ملک در دهنه برنج صفت هر یک کفت ورق سداب رق شفا لور
 در هم ورق چوتند و چوتند و ششون کاهتورغن مغرخته زرد آلو تلخ و آب گامه هر یک در تخم کچال و انگی بر سر آن کنند
 بکار دارند و مقدر بر غن آنخوان زرد آلو تلخ چرب کنند از بوده ملک و نیزه گاو و تخم کچال آنخوان و آلو تلخ
 شیان سازند و بر دارند و اگر طفل را این مرض حادث شود در مندی شقال صیقل طری نیم گرم بگویند
 و آب و ورق شفا لور مزاج طلا کنند تر صیر کتی است از معده استقیم جهت دفع فضل با آن نفت اضاف
 اندک خبری دفع شود و باشد که با آن خونی بود و سبب آن اگر غلطی امرادی باشد یا رطوبتی یا کحه که
 بجای استقیم بریزد و غذا دهد علامت آن حرقت متعده باشد و خروج این رطوبت علامت آن
 سفوف نشاسته سفوف کل از می نیم گرم تناول کنند با کل از می کشته شقال بریان کرده با شیر

و در این زمان که
 در معده متولد شود
 بسبب رطوبت بطنی است
 که در معده مانده
 بطول گشت متعفن
 شود چون حرارت در
 معده کند تا گرم
 شود و این گرم اگر
 دراز شود حیات
 گویند و در معده
 اوقات متولد شود
 و علامت آن احساس
 حرکت آن باشد در
 حالت جوی و پدید
 شکم وسیلان
 لعاب بر هم سائیدن
 دندان در خواب
 علامت آن چهار
 روز پیاپی طلی
 شیر داده متقال
 شکسته تناول
 کنند و غذا
 بخورند آب
 بیشتر نکند
 و معده در
 چینی خوردن
 و چرخ در
 دهنه ترکی
 و بیج کابلی
 و بیج کابلی
 مقش و قسط
 و مر و شمس
 و ترید هر یک
 در می حب
 لنیل نیم گرم
 بگویند بر
 شیر بریزند
 و یا مشام
 از آن بی
 مانده عمل
 تمام کنند
 آب گامه و
 متقال باب
 گرم خورد
 و تخم کچال
 انگی نیم
 قهقیر نیم
 گرم بگویند
 نیزه گاو
 بسزند و
 شیان سازند
 و بر دارند
 و در آخر
 روز یک شاک
 شیر و تمام
 خورد و از
 تناول غذای
 غلیظه باز
 و هتیرا
 کنند اگر
 گرم پس
 شد آنرا
 حب القرع
 گویند و در
 معده غلاظ
 متولد شود
 علامت آن
 حضرت لون
 بود و خروج
 آن حیایا
 نه چندی
 که چینی
 خوردن و
 ششون
 علامت آن
 در دهنه
 ترکی
 برنج کابلی
 مقش هر یک
 متقال نمک
 بندی انگی
 نیم ترید
 یک گرم
 تخم کچال
 انگی بگویند
 بر شیر
 کنند یا
 نماند از
 لبنیات
 غذای بر
 چینی نمایند
 اگر گرم
 صفت و
 صفت شیر
 شیشه گرم
 نیم و سرکه
 علامت آن
 کاه متولد
 غذا آن بود
 علامت آن
 شکسته باین
 او به صفت
 آن با بونه
 کلیل ملک
 در دهنه
 برنج صفت
 هر یک کفت
 ورق سداب
 رق شفا
 لور در هم
 ورق چوتند
 و چوتند
 و ششون
 کاهتورغن
 مغرخته
 زرد آلو
 تلخ و آب
 گامه هر یک
 در تخم
 کچال و
 انگی بر
 سر آن
 کنند بکار
 دارند و
 مقدر بر
 غن آنخوان
 زرد آلو
 تلخ چرب
 کنند از
 بوده ملک
 و نیزه
 گاو و تخم
 کچال آنخوان
 و آلو تلخ
 شیان سازند
 و بر دارند
 و اگر طفل
 را این مرض
 حادث شود
 در مندی
 شقال صیقل
 طری نیم
 گرم بگویند
 و آب و ورق
 شفا لور
 مزاج طلا
 کنند تر
 صیر کتی
 است از
 معده
 استقیم
 جهت دفع
 فضل با
 آن نفت
 اضاف اندک
 خبری دفع
 شود و
 باشد که
 با آن
 خونی
 بود و
 سبب آن
 اگر غلطی
 امرادی
 باشد یا
 رطوبتی
 یا کحه که
 بجای
 استقیم
 بریزد و
 غذا دهد
 علامت آن
 حرقت
 متعده
 باشد و
 خروج
 این
 رطوبت
 علامت آن
 سفوف
 نشاسته
 سفوف
 کل از می
 نیم گرم
 تناول
 کنند با
 کل از می
 کشته
 شقال
 بریان
 کرده
 با شیر

ولسان کحل دپوست خشکاش و گلهناورده گل گل غلی و درق مورد و چو شانه صافی کنند و چو غلی
 و نشاسته بریان کرده و خون سیاه و شان و کبر با هر یک ری بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده
 در روغن گل با پیله بر مل کنند و مجموع با هم پیچیده بکار دارند و شطاریا سه سال کبده باشد و آن با خون
 صفت بود و سبب آن است که دم بود یا فقر انضام کبده با وسطه قطع دست و پای واقع شود یا صفت
 بود سبب آن اختراق دم باشد یا شیبه بدروی بود و سبب آن اختراق صفرا باشد یا وسیله که منفجر شود
 با نسجی باغالی بود و شیبه بعد از گوشت اما آنچه موصی صرف بود اگر تقدم متلا و حبس است
 که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و آن علامت سحج و غصص و الم نباشد علاج اول نیست
 که در ابتدا غذا نخورد و حبس مطلق نیز نگذارد اما که قوت باقی باشد اگر ضعف با فراط بود حبس نه
 تخم توزک بریان کرده و نیگوبریان کرده و روغن گل چرب کنند و فرو بزند یا قرض کافور یا قرض کبریا
 و شراب سیب بخورند و شراب انجیرالمق کنند و غذا بپزیران کرده بخورند یا شش بریان کرده بخورند یا
 انار دانه باز بر باراج با خوره خورند و کبده را بصفند و گلاب و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی بود و صفرا
 دوروی علامت اول نیست که با برافتنه بود و از دفع آن خشی و تپتی حاصل شود و پنهان بچیدن شکم نباشد
 و چون معده خالی باشد پیشتر بود علاج اول نیست که حبس کلی نکنند و ادویه که مقوی باشد و در صفرا
 زیاد نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حاض و زرشک و سیب و بهار قاضیات صفت
 پیازی استعمال کنند و معاجات مورد طراز کبده بجا آرند تا پخته بکشد دفع شود و اما آنچه قوی غالی بود
 دلالت بر انجار و پیله کفده علاج آن گفته شده است و قرب سه سال معده باشد و سبب آن
 سستی و ثمری معده باشد و وسطه سوا المزاج رطب که حاض او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام
 در معده تغییری نپذیرد و کثرت نکند و با آن نمی و برافتنه می باشد علاج آن تشخیص معده کبده و شش
 حاره و صفون مقایسه شود و ارشش صفرا علیه قابض غذا انار دانه با کبک و تیتو و زیره و کشمش و زرد و انجیری
 خورند اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده است علامت آن کثرت
 باز و پیشان بود علاج آن تنقیه معده کنند قوی و بعد از آن حوار شام مقوی

تولد در بدو زلفت
بشکست سینه
آینه یک کف و
سینه که کف
فوت که حسه
ای که دست
دوم
حدت که کف
بستان در
ای سفت
ناله که
میان که

[illegible]

معدۀ تناول کنند مثل گوشت کبوتر یا شتر یا گاو یا بقیه حیوانات یا اگر سبب شره یا قهر باشد که در معدۀ
 حادث شود و از غذا انسانی شود و قوت و قبحه اندر او دفع کنند علامت او آنست که در معدۀ بعد از آنکه
 جمع حادث شود و خصوصاً از کل حیوانات و در بر از صید مرغی و زمین و حرارت و این مخصوص شود
 و باشد که در و این شرارت بود و علاج آن قرص طباشیر است و سفوف انار دانه تناول کنند
 و غنداز شراب و انار دانه خورند و اگر پس از آن نزلات بود که از دماغ معدۀ و برود طبیعت را دفع کنند
 و غذا را نیز قهقری کنند و این را هم مال و دانه خوانند علامت او آنست که بعد از خواب پیشتر باشد و بعد
 از آن مجتنب شود و یا آن علامت نزلۀ و قضا و مزاج دماغ باشد و علاج آن تنقیه دماغ بود و بعد از
 مزاج او و منع نزلۀ شراب و غلبه و خشکاش کنند و باقی در تر که گفته شد و باید که بهشت باز نهند اگر
 بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد و علامت آن همال سبز و سفید است که بدن قوت کم
 و زردی لون بود و علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر سبب آن ابل شدن و کمال معدۀ
 باشد آن بواسطه غلطی کمال یا تناول زهری حاد یا بواسطه او هم دفع شود و علامت آنست که طعام خورده نشود و اگر
 شکم بوی لذت و جمع مغص از امتن را نهد باشد و علاج آن تخم معدۀ باشد و بعضی مقویه و درین فروغ فروغ
 مسوسه شترمان بنفشه تناول کنند که خلیل بر و اندک بجای تا بعضی مقویات بخورند و تقویت معده پیدا شود
 و سبب آن طوبی و غلبه باشد که بواسطه آن قتل و هلاکت کنند و در آن علامت آن ضرورت و غلبه بود و ضرورت
 و نیز ال بدن علامت آن تناول اشیا و محبت باشد مثل سحر که فکیده و سبب و به و سفوف و قلیان یا سفوف و زین
 سفوف نیز نافع قند صفات آن سبیل و مسطک و گندم و دیگر کدیری نیم بطور این که ده سر از شرش که زین یک
 تخم حاض خربزه را به موثره طبعی طریقت سماق کلنگا که یک نیمه که بکوبند و در دو روز تناول کنند اگر سبب شره یا قهر باشد
 که در معدۀ حادث شود چون غذا بدرد رسد و دفع کنند علامت او آنست که اسهال رخ هم کنند و بر از صید مرغی و شکر
 باشد و علاج آن قرص طباشیر است یا قرص کلنگا یا رب سبب یارب یا تخم ریحان و با زنگ و
 موشک و صمغ عربی بر کدیری بریان کرده بگلآب و روغن بادام خربزه کرده و بر بر نهاده و کاه و کاه
 با برنج بریان کرده با ستر و اوام خورند طباشیر و درق کل و صمغ عربی و سبب و شش است و تخم

خود و کت
 ای لا یقوت
 کوانی الطرح
 خمد معدۀ ای
 نرود و عا
 حیدر
 زین اسما
 این قرص
 کطام اندر
 نازد و در
 آیه اگر
 طب
 کبر

و فرق بدان کنند که قلعه درین محل مفید نیست بلکه زیاده کند بخلاف توجع علاج آن جملایی
از پنج تنگ و تخم کاسنی دراز یانه و نبات تناول کنند و غذا بنوش و غریب ادا همش و بعد از پنج تخمین
کنند بدین مطبوع صفت آن سنا چیدرم تخم کاسنی و رازیانه و ورق کل بالنگو و غش و
نیلوفر یک سه درم پنج تنگ چهار درم تری بد و درم موثر ظالمی ده درم غناب و عدد و سپستان است
عدد و بخیره عدد و مغز خیا شیرین زده درم تخمین همچنین اسنا چیدرم پنج تنگ چهار درم بالنگو تخم کاسنی
رازیانه هر یک سه درم بچوشاند و صافی کرده و چغندرقال همچون چهار تخم در آن حل کرده بیا نشاند
و بعد از آن تنقیه بشست و با یونه هر یک چهار درم بزرگ و حلبه هر یک پنج درم تخم خطی و
خنازی هر یک ده درم بکوبند و آب رازیانه بپوشند و ضا و ساند و میل در آب میل کنند و
با مغز ساق گاو و پیله با بالند و جع کلیه اگر درم یا سور المزان بود و علا جش گفته شد اگر از وضعت
در قروح بود و علا جش گفته شود اگر از سرخ بود و علا جش در جع قروح و بالان مثل عطای حشاشانه و در حش
خلو معده ساکن شود علاج آن در اشته مثل پیسول و نخو اه و زیر انا و ل کنند و غش
قطر و بنیق در روض کلیه بالند هر آل کلیه کاه باشد که کلیه لاغر شود و پیله کیم کرد و سبب
کثرت جماع و تفرغ آب یا علامت آن بیاض و کثرت بول و در پشت و سخت بدن
و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هر پیله و کله باشد بر روز طلی شیرین با بوزه
مشقال تخمین بر سه تنگ گرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیله مرغ و بط و طعام کنند و غریب ادا همش
و قندق و نار جیل یا کستر ادا کنند همچون لبوب بخورند و قندهای مسمنه استعمال کنند و غریب ادا همش
و قندق و نار جیل بن خلط پوزه و حب فلفل حب الزلم هر یک سه درم تخمین و زعفران مشک یک گرمی بکوبند
با فایند بپوشند بر روز سه مشقال تناول کنند صفت کلیه سبب سور المزان یا نزال بود و سبب
هتسار تجاری و خلل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال در رات قویه یا ضربه یا فتنی بدان
رسد علاج آن منع سبب بود و تناول مسنات و شیرین شکو گوارش نازد و اند و پیله
یا پیله گره نیز پیله و سبب کلیل شیرین مناسب باشد و همچون های و قندهای متقوی باه شد مفید و قندها

بان ایضا مرصده
 تشدید نون غنیف
 بین اسم و است
 مفرد استثنوی
 علامه
 فائده علامه
 گزیده تشبیه گاه
 گاه مذکر گاه
 فحوا و انصاف و
 بیگانه و بیگانه
 گشتن و توت و توت و
 بیگانه و بیگانه

بول غلامی را در پیشانی
 گاه گشتند تا در دود
 شسته بخت را در گدازانی
 بدو اندر سوب کند
 به سوزان تو کله خیزد
 پیران را که در افانی
 طلب را که در کشت
 قوت فریب بخیزد
 سین و هار و کانی
 خواندن و خطای گشت
 هست و آنکه است
 کمر احوال

و شعبت و رده های گرم تقصید کنند قمر و شمع کلیه و نشانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط
 اکال با انفجار و میلیه بود علامت آن درج و خروج دم و دهن بول باشد و از بول قشر بیرون آید
 و منبرق قمره کلیه و قمره نشانه بود وضع جمع کنند و در قمره کلیه سلسل لبول باشد و در قمره نشانه
 عسر لبول و قشر یکم از کلیه بر آید سرخ بود و از نشانه سفید است علاج آن باید بود که متقال
 قمره را گنج باده متقال شراب بنفشه و ششخاش تناول کنند و غذا نباش و بخورد و مغز بادام
 خورند و اگر مده بسیار بود و با سلسل پام و زرنسک تناول کنند و اگر طبیعت محتبس است جلایی از رو باه
 و بلاب هر یک بخورند بنفشه چهار درم تخم بیدار ده درم و مغز خیار شش درم نیم درم و درم بیا شانسند
 و ششخاش چهار درم کثیرا صغری بزرگ هر یک دو درم گل ارشی یک درم بکوبند و بکمتقال تاد و درم
 از آن باده متقال شراب ششخاش بخورند و با سبب لهنو بست عدد تخم خیار و درم ششخاش کمتقال
 منبیل کز تنق یک مثقال و درم بکوبند و درم از آن تناول کنند و در قمره نشانه شیاف بعضی بسیارند و جلیل
 یک کنند و از طهره حریفه از جماع حشره از کنند حشره کلیه و نشانه علامت آن حرقت بول و درج
 متقال و حله شد و درج موضع کلیه با نشانه بود علاج آن جلایی از شراب بنفشه و ششخاش تناول
 کنند یا غناب ده عدد و بنفشه خجدرم نبات ده درم و هر چه شانسند و با غناب سگو و مدانه بیا شانسند و غذا
 بنوباش و مغز بادام یا حشره از شیره سبعون نبات و روغن با و ام خورد و در حشره کلیه فی قمره بسیار
 طبیعت نفید باشد و در حشره بلعاب مدانه و شیر زبان و روغن بادام حقه مشا کنند
 حرقت مشانه اگر سبب مده الادغ با فروج بود گفته شد اگر سبب حدت بول بود علامت آن
 حرارت فراج و اریست قاروره و گشی باشد علاج آن شراب بنفشه یا شراب ششخاش یا شیر تخم نوک
 و نیمه و تخم تناول کنند و غذا جواب با روغن ام یا بنوباش یا روغن بنفشه و مغز بادام خورند و صفت قمره
 تخم کدو و تخم هر یک مثقال و درم تخم فی فزاری هر یک چهار درم و مغز بادام هفت درم کثیرا یکم بکوبند و درم
 از آن با آب خیار که و یا شیر تخم نوک تناول کنند و شیر نان روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف و میثاد و جلیل یک کنند
 حصات و رمل که در کلیه و نشانه تولد کنند سبب غلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا

فروغ قمره و قمره
 تفرق اتصال را که سبب
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل

نشانه کدو و تخم نوک
 علامت دل قمره و سبب آن
 گرم کند یا سبب آن
 حاد است که در سلسل
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل

بلک آن را مال
 با آب و ام
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل
 و سبب آن تفرق اتصال
 حاد است که در سلسل

نشفت کند و در زمان منجر گردد و اگر ماه بسیار بود و در نهایت لزوم جهت حشرات موله شود و الا
رمل تولد کند و حشرات کلیه اکثر همین حادث شود و حشرات مثانه نجف را علامت حشرات
موضع کلیه مثانه و نقل تمدد و عسر و خروج رمل و سوزش بول رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از
مثانه آید سفید یا زرد و شکر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و جگانه نبات تناول کنند یا شکر
سه تخم یا نبات خورند یا رازیانه و پیسین بچوشانند و باوه درم شیره عسل تخم و ده درم نبات بخورند و غذا
نخود آب یا شیره خشک اند و کبک و تیر خورند و از اغذیه غلیظه بپناب نمایند و شبها نگاه غذا نخورند و سه سال
ریاضت معتدل بسیار نافع کردن مفید بود و از میوه ای که گوشت خورده شیرین شاید خوردن اگر بدین تیرس را
از ازل نشود و بدین مطبوخ تلکین کنند صفت آن سنا و جده خشک و مایندا و حاشا از هر یک پنج تخم تخم
خطمی و کرفس بخارزی و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و تخم شنبلیله و تخم کبک یک چهارم درم و عذایه سه
و سپستان است و در نیمه یا زده عدد و بسیار و شان پنج درم تخم جبین خیار شیرین یک و ده درم قطون را چون
شربت و با بونه خشک کنند و در غن خشک در ازل بچکانند و با بونه و طبعه شربت و کبک و کلیل ملکات
مرغ خوش و خشک اند و کرفس بسیار و شان خطمی و تخم جبین و در آن نشینند و رعایت حکایت کنند و در یک صفت
حشرات باشد که مال کنند او و به صفت تخم کبک و ده درم خطمی یا جده یا تخم جبین را با غلغل عقارب نخورند
هر یک سه درم بگویند و سبب بیشتر بعد از شش ماه و انگلی یاد و دو انگشت زنده و اگر حرارت مزاج شدید در او افتند
صفت آن تخم خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنج تخم کرفس رازیانه و پیسین هر یک سه درم بگویند
سه درم از آن بکینجین و با بوردی تناول کنند یا سحون چرب و گوشت متال یا شکر سه تخم تناول کنند و صبح آبریزان
با بونه خشک و غن عقرب بالند صفت غن عقرب پنج کبرنج کرفس رازیانه و زراوند و صندل و سبب کبک و ده درم
نیکو که کنند با رغن کبک و زعفرانی کرده است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است
و در آن اندازند و است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است
و پیسین رازیانه و تخم که و نبات تناول کنند و طریاق و پیسین بسیار است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است
و جده اسارون هر یک چهارم درم جده بید و قرقاع از صندل بسیار است و زعفران بسیار است و زعفران بسیار است

و یکدم نرم نساول کنند و از او به معینه غفر بختناشن شکاک کرده و در جمیع حقوق و مقبول و قدری بون
که نوعی از پیاوردشتی است و بخشیکه هست آنرا باینها ان طاعونید بطوس گویند آن غریبست که و بنال را زدن
و چون نشسته شد آنرا بر زمین میزنند و آنرا قاصدک ابو الصل ابو الفضل صفرا بول میزنند و آنرا بخسته و ناله
میخورند درین مرض مفید است گویند اگر کشیش آنرا چهار سال بوده و در آن زمان که انگور رنگ میگردد
بکشند اول خون و آخر آنرا بگذرانند که پخته شود و میان آن نگاهدارند تا بگذرد و سپس آفتاب بنهند شک شود
آنرا از بخار نگاهدارند و کجی کنند و قدری از آن آب تب یا آب کرفس بیاشامند مفید بود اگر حصات مجری
تضیب بود و بیرون نیاید بایست که گفت در حصات مثانه ادویه قویه سه حال نمایند و در اول چنیاج با دویه
توینا جیمو و دوم در مثانه اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن که بوششی برودت طراف بود و بوشش
مستویر بود علامت آن اسکیجین عضلی و در هر هملخفات تناول کنند و بایست که ده پیرایه بگوش مفید بود و چنانچه
گردد و بجزیر یا بر خاست و خود و سداب بچوشانند آب آن در طبل بچکانند مانع بود و متبایس عسر البول اگر
بسیب در حصات بود علامت آن گفته شد که اگر بسبب خلطی از جبهه در مجاری بول حادث شود علامت
آن تعدی تناول الطعمه علی طه لرجه و نقل موضع بود و یا بول نملط طعام بیرون آید علامت آن جلابی از نشیون
تخم کاسنی و تخم کرفس یا نبات یا ماش پهنندی و ناخواه هر یک پنجم درم گویند و ستر درم از آن تناول
کنند و بوشش لطن و مثانه بروغن بابونه و فیزی کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب صغریشت باشد که در
مجاری بول فرو آید علامت آن قرصت مجاری بول و صغرت بول باشد علامت آن لجاجت
ده درم روغن بنفشه پنجم درم بر سر شترتی از نبات بیاشامند از درات شتر آنرا نمایند غذای او را شال غلام
در روغن بادام یا خرنیزه از شیر و بوس و نبات در روغن بنفشه روند و اگر بسبب تخم قان ل عسر البول
شود و خرنیزه شیرین و تخم خرنیزه و مغر فندق و فو ق با کمر تناول کنند شیر و تخم تو زک سده تخم و درات
عرقویه سه حال نمایند سلسل البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علامت آن برباید که شغال
گواش کند یا بر فیل که تناول کنند و اغذیه و قایا که در آن نوابل باشد خورند کند و بعد از پنجان زیر
کمرانی و شاه بلوط آب آن ششدر مسادی بگویند و مثالی از آن سر غذا کنند و آب آن بپایند و لاله هر یک و درم

[illegible]

طبع اکبر
 مکتبہ دارالعلوم
 دہلی
 ۱۳۴۵ھ
 ۱۹۲۶ء

قلب نیز بود علامت آن حقیقت که در نفس و قلقت حرارتش بود علاج آن تقویت قلب باشد شیرین حاصل شود
و صندل سیب گلاب عرق گلوزان صغیر حار معتدل اگر سبب ضعف سحر شد باید که تقویت آن کنند
چنانچه گفته شد است اگر سبب قلقت نفسی شد علامت آن سلامت و صفا کثرت منی و طبعش بود علاج آن
تناول ادویه یا هم فغانه مثل خود شکم و گند و پیاز و انکور و انجیر و جویون و سق و بود و گوشت های بزرگ و مرغ
آبی و کبک کنگره اگر سبب رت و پوست فراوان بود علامت آن خافت بدن و صفت منی و طبعش بود
باشد علاج آن بر روزی شیره باد و درم تخمین ده و درم سبک یا شانه غذا گوشت بزرگ و نه غایه که در نهان باخ خوش
درین نهان که در قفسه و طین با اندون آن ادویه استعمال کنند ص کوشش بزرگ و با چتر غایه است درم بلبون در
سببون هر یک درم جو شانه و صافی کنند و در گلاب پیچ مرغ و بلبون هر یک درم بر سر آن کرده بکار دارند و درم حار
اگر سبب قوه ماسکه شد بود طبع بر دوت و طبع آن علامت آن کثرت رقت منی بود و بی ارادت بود و بی علامت
آن شرباب یا شکو و طبعش تناول کنند غذا خود آب گوشت کبک و نه و کسوفک بخورند و هر یک فخره یا بر روزی
و طبعش کبیر و جویون حار تناول کنند و در گلاب زینق و با بونه و درم حار آن عانه باشد اگر سبب رت
منی شد علامت آن حدت لایع می باشد حالت تروج علاج آن شیره تخم توک و تخمین شرباب حاصل صندل و
و کد و تناول کنند و از ادویه حار هر از کنند و در منی و مدی اکثر منی قهلا من غیر آن بسیار دفع شود اگر سبب رت
آن بود و آتش فروغ می بسیار بود و بی قوه ضعف علاج آن فلفل و کد و لعل و غایه که مولد منی باشد سر
غوره و زینق یا س تناول کنند غذا عدس که نوزند آب که گوشت و توک عرق گل بیدر غن بغش که در با هم
بیامیزند و در طین اند اگر سبب ضعف کبک شد علامت آن ضعف کلیه بود و از علاج آن شرباب ده شقال یکنه
و کل منی هر یک درم تناول کنند غذا غوره و پیچ و ساق و زینق و توک منی اما قیاد و طبعش بکوبند با گلاب و طبعش
و سیب به و جی و از آن ترش تناول کنند و تخم کاه و سبب و شکبشت هر یک درم کد و عرق گل سحر شد و در
هر یک درم بکوبند و درم از آن آب به و تناول کنند کثرت شهوت فراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت
جماعت و قلقت ضعف از آن سبب کثرت منی و متلا بدن باشد و منی از آن جماعت اکثر درم طبع
منی باشد اما اگر خواست که از آن تقویت کنند و لا فضا باید که در روز شیره تخم توک یا کبک یا کبکین و شیره

هر یک چهار درم بگویند و پیش آن قند بیاورند و درم تا سه درم تناول کنند و غذا را باز و بخود آب یا
توایل خوردند حتماً قرحم عسلی بود که شید بچرب و غشی بمبای آن از رحم باشد سبب آنکه نمی آید و بخوش
مجموع شود و بکیفیت و به تحمیل کرد و از آن بخارات تصاعد شود و بقلب و ماغ رسد موجب صرع غشی شود
این علت بد و رتوبت باشد اکثر زائرها و ثاوت سبب حباس طست و تعفن آن حادث شود علامت آن
صفت لون آفتلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صف و تفاوت نبض باشد علیله اساس بحار
کنند که از عانه ترشح شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن صرع نیست که چون فاقت شود از حال بیکه واقع
شود و هر چه در عقل کلی ساق نشد باشد لعل زبانه از دهن و آن نشود و بخلاف صرع علامت آن در وقت
حدوث و لک قدین و سست ساقین و گرفتن متخیر و کلاب روی او زنده و صیحه و گوش او کنند چون فاقت شود
اشیا طبله و دور و درند و چیزهای متون مثل لفظ و کندش قند و چند بیدتر و سیر باز بویانند و غیره و مشک بار و غن
پسین بیاورند و فرق را بدان بیاورند و هر روز جلای از بالنگو و راز یا نه و پنج هکت کلقتناول کنند و غذا را بخود
باشند و خشک اند و نوزند و طبیعت است و شک نرم دارند و چون لطف ظاهر شود یا زده غیره و ترم و جگر و طری که یک
یک درم حب لیل غار قوی نیستون هر یک نیم درم تخم و قمل و صیقل هر یک انگلی گرفته و بنجیه آب از یا نه بسترند و
حب سازند و فرو برند و با بارها و جبهه استقیه نامه کنند بعد از تنقیه مشرد و بطوس مار الاصول شراب نیست و تل و کنند
از بقول فواکه و طعمه باره تر از کنند بوره و زیره بگویند و عسل استخفه بصوف بردارند و با بونه و شبت و طلیل ملک
و مرزخوش و برنجاسف و سنگ شیش و ورق انار بچوشانند و در آن نشیند و با برون گشت تمام بدین کنند
و اگر سبب هم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و اگر سبب حباس طست باشد فصد سلیق یا صغن کنند و در او را
حصص سخی نمایند و تخم کرفس راز یا نه و میسون هر یک سه درم و تخم نام بزرگ هر یک درم بچوشانند و برون بپزند و
هر یک پنج درم بپزند و درم را بدان حقه کنند و اگر علیله بکربن و نیز از تزویج نری که بکنند باب سیر و هم و اصرار
به قعد بوس سیر زیادتی بود که در افواه عروق متعجل و ث شود و آن سه صنف است یا مشابه تو تول بود و ترا
تو تولی گویند شبیه با لگو و سرخ آنرا عنبی گویند یا شند و توت سیاه بود و ترا تولی گویند مجموع آن شرح بود یا خانج
نشرح و زان خون روان باشد و شاید که از آن خون و آن باشد علاج مجموع قند سلیق کنند و فغن باشد اگر خون بود

س
نشان بپسین
بکند و رازی هکت
درم نام طبعی است
سبب این صنفیه
و علت منقوره
دانه است ۱۲
طب اکبر *

ن

[illegible]

کنند ص سنا بقدر نم بنفشه شامه سوره تخم کاسنی هر یک بچند م غایت علی سیدستان لکلیه هر یک بچند م
 تمزندی و تخمین یک نه درم نیار شنبه زنده درم سه تا همان ضاره است که کند مثل آن در جو سینه تخم مرغ و تخم کل و تخم
 عدس بنفشه نیلوفر پوست خشک شاش اگر با وج شتراد کند بگو با سرکه آب کند خیار درستان خور و ط لا کنند
 و استخوان سید سوخته بهو رنجان عدس تخم خشک شاش درق خشک شاش تخم مرغ کاه و عصاره کنند و باید که تا وج
 شتراد کنند حیثی عظیم مضاد بنفشه استعمال کنند در آن بمالند نماید و وج ساکن شود و مرارت خشک باشد و جو
 با غلا و می بنفشه کلین لکک صندل ضاد سازند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لجن غلا و دیاسف در دره و
 وج بود و بیضیات شکین با بر علامت آن هر روز جلای از راز یا نه وج همک نیستون در آن کند و تخم خود آب
 باشد و خشک اند و فلفل و تخم درین عطران خورند بعد از نضج تا بم طبعیت سبب سورنجان با حب شیطان یا از جن کنند
 صیرقو طری سورنجان تربد بر وزن دایم هر یک ده هر یک می زبیدان می هر یک بچند م تخم منطل و دنگ نکند
 و انگلی تخم منطل و صطک هر یک انگلی بگویند آب گرمش بشیرند چنانچه صفت حب شیطان با بلیله زرد و تربد بر یک
 و اما در فیه شقیانی تخم منطل نیستون خواه تخم فرس سکنج و نقل هر یک انگلی شیطان خردل تخمین ج هر یک بچند م
 و آب گرم حل کنند و او یک بگویند بدان بشیرند و حب زنده این شربت دو باید که در پند اجهای قوی میهند که او
 رفیق شود و غلیظ باقی ماند بلکه تدریج تقرن کنند از فواکه آب سرد و جماع و شلای شب شتراد کنند و از او در حب
 و حب طمانا هر یک ده درم شش صیر زنده هر یک بچند م کو بند ضاد سازند از بزرگ نرزد شک تخم شاه سوره تخم شاش
 بنفشه خشک اند هر یک در می تخم بیل عطران هر یک نیم درم بر وزن سبب شش طول شبت بر خاسف مزجوش
 خاشا صفر فودنه شقیانی بوشانند در آن نشینند و شش و بطون تریاق کیه تداول کنند و بعد بین بر و غنمای
 گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن صلابت کودت و شفت جلد و قلیح و صلابت بطون و علامت
 آن هر روز جلای با زبالنگو راز یا نه وج همک گاو زبان نبات تداول کنند غذا خود آب باشد و خشک اند خورند و بعد
 از نضج سبب سورنجان با حب شیطان یا این حقه کنند صفت آن بلیله سیاه و زرد و صیرقو طری راز یا نه همه
 یکدر می فلفل و در فلفل تخمین خردل هر یک نیم درم شیطان نکند نقل هر یک انگلی بگویند آب گرمش بشیرند
 و این دو شربت باشد یا تخمین با این مطبوخ کنند صفت آن شامه سوره هر یک بچند م بلیله زرد و سیاه و کالی هر یک بچند م

از تو نوی کاظم از
امام سیدی به کسبت
مقارن تو نویضت
دیگر از دعا و استغاثه
دوران غیبت بود
برین حقش دوستی
فردیضت نفس
مشهور بود که بر کفر
کوار شوخیز قایل
دیگر عفتان باریز
و در کتب معتبره

تایف است ۱۷
چشم تلخ آن
برای دفع زخم
است که گویند
که در هند آنرا
از قشر لاله است
که بهشت و آن
منه نوری آن است
منه صین است
۱۸

[illegible]

۱۲ کدنی علیا که
 بنوعیه الکشف
 غرضه فاسد بود
 کوه کوه و تالان
 به رودخانه و با
 این امر از این نام
 مشایخ و دانایان
 صعلی و دالایان
 از این کتاب
 نوشته اند و این
 باره حدیث
 و نامه حدیث
 دومی از این
 اصل است و این
 که در این کتاب
 از این کتاب

علاج آن روغن گاو یا داریچینی مخطیبا ناروی هر يك مثقالی و پیرایه خرگوش نیم مثقال بخورند طریقه و سبب ابل
سردیال گاو کوی زهرست و از ان غشی و کرب حادث شود علاج آن قی کنند بعد از ان خندق و متق تناول کنند
دوم ثور اگر کسی غم گاو تازه بخورد و اختناق و غشیا غشی حادث شود علاج آن یک مثقال یا یک و دو مثقالی که در این
که در سینه شدن خون معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام ختم کرب خلطیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شکر
مخلوط و چوب انجیران و پیرایه خرگوش یا کمر و شیر نیز مفید بود عرق دو اب از شکر بر عرق چهار پایان و صابون حضرت و ثور
و زبان و سیلان عرق ستن از نخل حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کجد و بعد از ان تریاق طین محوم
تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود لیکن فاسد شیر یک تغییر شده باشد اگر کسی بخورد و او را در معده و چیدن
شکم گیرد علاج آن قی کنند و روغن رین گرم کرده بر معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود علامت آن غشی و عرق
و ناقص بود علاج آن مثقالی پیرایه خرگوش یا سرکه کشنده و قیده یا شامند با فو و نه چندیم یا حوت یا سرکه یا شامند
نافع بود باب دوم درگزیدن حشرات اگر کسی را چیزی بگزید و نداند که آن چه بوده است باید که بالای موضع
گزیده را حکم بنهند و محل زخم را بکند و بعد از ان مضغه سرکه و روغن گل کرده باشد یا بچوب بکند و اگر وجع لغایت
باشد حجامت و ارسال علق کنند و سرکه گین باز و کوبوتر و فو و نه کبریت و خاکستر چوب انجیر یا بول و سرکه بران
موقع طلا کنند و زیت و نمک و بوره ارمنی و سیسجراتی و پشک بنزد خرمیایان و شکط طریقه و خلطیت نیز مفید
و تریاق کبیر یا ربه و شر و دیوس تناول کنند و با عارضی که ظاهر شود اگر نتوانند است که کدام نوع بوده است
کنند و با علاج که خاص آن باشد استعمال کنند چنانچه گفته میشود در غیایات مار با انواع است و بدترین آن نمایی باشد
علامت گزیدن آن است که از موضع گزیدن برین آید و بعد از خون صمدید و متورم شود و رنگ سرکه و زردی بدن و
التهاب عرق سرد و تواتر نفس غشی و غشه و ذائق و عرق و حادث شود علاج آن است که حیرات را بیشتر فرام کنند و بچوب
نهند و بکند و مضغه شراب ریخانی بکنند و بعد از ان بر روغن گل و آب کیمیا ص کنند و در ان مبالغه نمایند و بعد از ان
اودیه و حلا مثل شیر یا زبوره ارمنی و زیت و جاد شیر و فرغین بران موضع نهند و اگر زردی یا ان که در پنهان گرم باشد بکافد
و بران موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی یا شصت قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند و تریاق کبیر
شر و دیوس و تریاق اخامی تناول کنند و سیر و بیاز و گندنا و حریل یا شراب کینه بخورند و پسندون ختم خرگوش

با آنکه در این
 منشور و معاهده
 از یک سو میسر می شود که
 فزونی را بیاورد و
 اقتدار او را دید و
 بدان سبب طبیعت
 او را که وزیر است
 مانند چون ملک و
 تعبیری از ایران
 دوم از آنکه در این
 بیان آمده است
 که نباید در
 و در این بر آنند

دانش آن ۳۳ * * * * *
 مریض آن * * * * *
 بر آن * * * * *
 دیوان آن * * * * *
 مریض آن * * * * *
 دانش آن * * * * *

آهن سرخ گردانیده در آن اندازند و باید که چینی کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست گنقا رسک
 و دیوانه آب خوردند نافع بود یا انای که از زرخالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست و اگر جگر رسک یوانه بر موضع گذارد
 بتمند یا بریان کنند و بخورند بخت مفید بود و جنطیانا یا کچم سلطان و خضف حلتیت و طین مختوم با شراب بخورند و غنی
 سازند و قریاق کبیر و قریاق اربوبه و دوار السطان تناول کنند و از سر و حمام اجتناب نمایند و صفت دوار السطان
 سلطان خمری زنده در دیگ می نهند و به نیم آتش کنند تا بپزد و درم از آن با ده درم جنطیانا و پنجاه درم کن بکوبند
 و در روز اول ششقالی و در روز دوم و ششقال و در روز سوم سه شقال بار و غن بخورند و دوار السطان را پنج تن
 مفید بود و صفت آن در اینج سر و قدم جا کرده که شقال عدس نقشه که شقال و زعفران سبیل نقل دار چینی یک
 پنجاه درم بکوبند و باب بپزند و قرض سازند و یک درم از آن با آب گرم بخورند و از سر و حمام اجتناب نمایند و غنی
 و رسک آبی و ماهی سیاه موضع کردن از اعیسل و بوره ازینی طلا کنند و نمک و سرکه در آن بمانند و بدارانکه
 پاک شود و پیغم مرغابی و پیغمخ و پیه گا و کوبی نهند و اگر پیه مسباح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج او همچون علاج غن
 کلب کلب غیر کلب بود و غن سحر اگر از کوبی و جی حادث شود پیاز و پودینه یا شونیز و کبوتر خا و سازند و به بند نماند
 بود و غن را سو اگر کسی را از سو بگزید و پیاز بخشانند و خا و کنند یا کرسند و انچه خام خا و سازند و شراب حرم بیاشانند
 و اگر پوست بکشند و بر آن موضع نهند و ج را ساکن کند باب چهارم در دفع هوام و دیو و حشرات و بهائم اگر سینه فودنه
 و شکست خانه نرویک مرقه نهند هوام بگیرند و بخوب زرد و نارنج حکم قنه فودنه و نقل کبیر و حلتیت و صابون
 و شته و قرون و اطراف حافریانات همین خاصیت دارد و نگه داشتن قلیق و طاقوس مرغابی و خا شست و گا و کوبی
 را سو و گریه و خانه مفید بود و اگر یسمانی لفظ آن آلوده کنند و مرقه بگردانند پیچ گزیده بدان نزدیک یا اگر چرمی و از مرقه
 حشرات نزدیک چای گردند پیش مرقه یا نیرط و حیات اند و در کردن شام گا و کوبی و سر و بونوی و سکنج و قوت مار بکوبند
 و اگر موضع رباب نوا و در جدول نهد یا بمیرد و آب من فزه و در خصوص که نوشا ورس گیر و چون در آن مار اندازی آنجا
 بمیرد و مار نزدیک نوشا در نگر و در عقارب از شام گا و کوبی و آب ترب و باد و ج عقرب بگیرد و در و در و عقرب بکوبد
 و هم در نرخی و پیغم مرغابی و آب حلتیت و خا و حلتیت یا صیت بود اگر مدینه رنج و شک گویند پیه گا و بهائم یا بنیز و سوراخ عقرب آن
 کنند و عقرب چون آید و اگر پنج طرب یا که کنند بر دسوراخ عقرب بنشیند یا بیطرب و اگر خصل سبب بخشانند و از پیه بکوبند

صل
 غن تنقوری که در
 زهر بسیار باشد که از
 گزیندن او و درهای
 مسجید پیدا کنند
 قبل از خوردن اگر در
 علاج مضر است که در
 پیغمخ و پیه بکوبند
 شام خانه و گزیندن
 و در آن و آب است
 چون سو و سوراخ
 تراحت پیدا کند علاج
 او چون علاج شود
 و گزیندن
 و در آن و آب است
 چون سو و سوراخ
 تراحت پیدا کند علاج
 او چون علاج شود

[illegible]

ملك و دولات
 بادشاهى
 كساده و ارغوى و
 دور و دور و
 آنكه احوال و
 و اسما و
 ارد و
 كرا و
 متين
 ايند
 دارند
 و عايت
 عايد
 عايد

اگر از من این قدر بخواهی که
 و این شهر را بخواهی که
 سخن که زبان او را در دست
 طهارت این را در دست
 شیار او را در دست
 نافع و با مودت
 آن فتنه خیز
 بگردد و در کمال
 و صفت و در کمال
 و در کمال
 و در کمال
 و در کمال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و قمر سندی برنجین نقشه آنتین قمر نیالاب اجاص شاسته و صبر گلشیخ شیشست مسلمات بلغم شخم خطل
قطوریون ماهی سرخ غار قیون حب الفیل تر بد بسفاج حرمل مسلمات سودا بلبله کالی و سیاه بالنگو تهر
اسطوخودوس حجر لاجورد بسفاج غار قیون کشت حب الفیل سنا آناه نقیسات تخم ترب و برگ آن
کنندش کنکد زرد و خربق مویز تخم شبت پوست تخم جرجیر تخم خرنبره نمک هندی بویار سرخ آب که و بار
تخم ماوریون بوره بکنجین مفتحات اوویه که سده بکشد تر مس او خر شاسته غار قیون رازیانه غسیون
قطوریون آنتین سقر قرومانا اسطوخودوس عود فاوانیا اقیون خطیاناقه اسیون زیره کرمانی ایرسانخواه
حماما بلبلون اجینی عفران مرزنجوش کرفس کبابه کرسنه حاشا کشت حرمل ملطفات اوویه که تلطیف و تقطیع خطل
خطیضه نماید اصل قبل حاصل سکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجیره بوره خندب تسخیر خطل قمر لیزه بکشت
بابونه اجینی جوده مرغ زرافه شک قسط سقر قرومانا فودنه زراوند حرف حاشا حرمل کنادریون شک طرش ایر
تمام سداپت خوراک پنج حاقه قرا درات اوویه اوربول حصی کنادریون اقحوان مسر ششیر انیسون زریانه انجدان قطوریون
برنجیاسف قرومانه بابونه قسط کبابه پریاوشان خندب سقر قیون عروق عود فاوانیا خطیاناقه بابونه قسط جوده
تخم که وواچینی جوده سدا اسف میوه نیمه تمام زرافه شک شک طرش کرفس مرزنجوش کنادریون انجیره مفتحات اوویه
حصا رازیانه سارون برنجیاسف صمغ آو تخم خرنبره شک پریاوشان و سیاه حجر الیمو با و قمر لیزه سکنجین رازیانه قابضات
اوویه که طبیعت را بنده و بلوط برنج بسبب با قلا جود سقر قرومانا فودنه زراوند عود فاوانیا عود و تخم
امر و ولطاشیر مصطکه که باطن منجم شاسته قمر بارنگ بنق محاملات اوویه که غلط و صلابات را تحلیل نماید
کسبه حاشا زراوند کلیل الککج خرنبره هزار حسان جوده جاد شیر اشوق پریاوشان اصل بابونه روبات
برنجیاسف از خرباقلا سارون اقحوان خطی قسط صمغ لاطم لادن تمام سون قسط و لیمو خرافنه مرزنجوش فودنه
ملقیات اوویه که صلابات را نرم کند اصل کربزرگ را پنج قطل سحر و غن خرنبره و بنده پیه لاطم مرغ مغزیات
و گو سفند زفت صمغ لاطم سفجات اوویه که ادرام و صلابات را نفع دهد کلیل الککج برگ عفران ایرسان
صمغ لاطم لادن مر با انجیر موم خطی مرز شک نقیسات اوویه که نفخ و ریج را بشکند و تحلیل برد انیسون آو
پسیاسه بکشت جاد شیر تخم که و بنجیل دار غفل حماما زیره زراوند انخواه کسبه زریانه و کرفس کبابه

سبب غفلت قرو. اما مقرحات ادویه که عضو را میشکند و بسوزاند اتقیل از پنج پنج سرخ و سبز حرف البان
 تیومات سرگین کبوتر آهک قسط سفید و سفید فیون صابون سداب فودنه راسن قلع طار سر و راسخ ادویه
 که قشنگین و جمع کند افیون پیه بطور ک سفید و تخم مرغ پنج پیر و کثیر انشا شده صمغ اسفیداج ادویه که
 سرگران کند و خواب آرد و کاهو شبت اقوان زعفران حملا افحاش مشتاق اصطرک شاهنم ادویه
 که گرم شکم و گوش بکشد برنج کبابی فستقین جیده زرد فاشک کرد یا جود فودنه قبیل شیم شونیز ورق مشتاق کور
 ادویه کش رعات و نقش و اسهال دم کند زنده شک بادروج بلوط بسدگنار دم الاغون تخم گل حنظل
 ارشی که با کافور کند رسان الحمل زیره مصطکی انواع نشسته به باز و قطور یون ریون دشا و نه جور صبر و
 کشینه بذر البنج ادویه که قروح را سبب کند بگنار را تخم صمغ آلو اثر روت اسفنج ورق بلوط و دم الاغون
 رفت ز راند رسان الحمل زیره ایرسا صبر طین ختموم ادویه که قروح و سحره را پاک کند ابله رفت نمک
 آبجاسه ایرسا عسل راتنج حب بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح را بکشد از روت نشان نمک
 مردانج تو بال صفت سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند تو یا صبر صدف سوخته از روت استه خراش
 آهک شسته ادویه قلیه مقویات دل مقرحات بود قوت که بالور تولوز و کافور گاد زبان سپید
 کشینه خشک با شیر طین ختموم زربنا و زعفران دارچینی گل سرخ درونج بلبله بسد بالنگو یا درونج تمر سندی انار شیرین
 صندلین ریاس شتاق قلع فاقه خرفه دارچینی فستق زرقه غبر و فلع سوسن سنبلیله سیخه فرخ خشک
 خاد اینا تمام نیلوفر سورد اسطوخودوس اترج آبر شیم آمله بنین سیخ جودار نار خشک نارنج پوست ترنج ادویه
 که قوی معده باشد پوست ترنج آمله بلبله بالنگو جودار دارچینی بلبله گل سرخ زربنا و طباشیر کند که با بلبله
 شکم ترنج فلع سوسن سیخه ساق سفرجل قرقل خرفه فاقه ادر ساج هندی ادویه قوی که بشنهد اطفال را
 حب بلسان جز بودار چینی حما کشت مصطکی نار دین قرقل خرفه عافت ادویه با سینه که بر جیه یون حبه انار
 که قوی حب الزبا با قلع خود لویا خرفه خولجان دارچینی بسیار چغوزه فندق فستق کثیر احلیت قسط زربنا و صمغ
 شتاق بلبله خرفه سورد بنجان تقویض کبوتر خشک زکبک ترنج خشک به پیر یا به شیرینش گوانی لیبا جیل متروا دم خرفه
 با شیم و جوب که دم گرم و سید ج اول نان بهترین نماند تمام و نیکی به زمان تنک غذا که دزد و دوزخ

اصطرک به دیار را
 گوشت مرغ و مرغ
 کافور و صندل
 صمغ و بلوط
 قوت و صبر
 سداب و فودنه
 نقش و اسهال
 راتنج حب
 سوسن سنبلیله
 سیخه فرخ خشک
 خاد اینا تمام
 کافور و صندل
 صمغ و بلوط
 قوت و صبر
 سداب و فودنه
 نقش و اسهال
 راتنج حب
 سوسن سنبلیله
 سیخه فرخ خشک
 خاد اینا تمام
 کافور و صندل
 صمغ و بلوط
 قوت و صبر
 سداب و فودنه
 نقش و اسهال
 راتنج حب
 سوسن سنبلیله
 سیخه فرخ خشک
 خاد اینا تمام

نخلان کوزه نان بارغن غذا تمام دهد و دیگر گوار و گلیچت بکند اما سده آورد و معده را سخر باشد چنانچه
 و شک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم و گندست جو قابض و مبرز و کشکاب میرود و رطوبت باشد
 و شک بدرجه اول حرارت و بر دت و قتلان است و او غذا لطیف بسیار و گوار و گوار و با غفران و رغن
 یا با شیرینی و شیر بر خوردن کا و کسین و رت بار و یا بس است غذا اندک و هندی و قابض باشد و مصلح آن شیر
 و رغن است غدهس بار و یا بس است شکین و قنایه خون کند و دیگر گوار و سوداوی بود و رطوبت های آشفته آورد
 و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود آن را با قند خوردن با قنایه بار و یا بس بود غذا اندک و دود آب او
 بود و ریه و طلق و امراض سینه را مفید بود اما افراخ باشد و مصلح آن نمک و سقر باشد نخود و رطوبت غذا
 و بد و تقویت باه و او را تشنج کند و صفار لون آهین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و مسخر بود گرم و تر باشد و او را
 آن بیشتر و بسیار است به نخود و او را بول را مقوی بود و نیمو ماش بار و رطوبت است و میول و مگو
 بود و پنهانی گرم و سرفرا مفید بود و دندان را سخر باشد و مصلح آن مغز بادام کج و رطوبت است و دیگر گوار
 و انسا و غذا کند و معده را زریان دارد و اما دفع میوست کند و رغن آرد و قوت باه و با مصلح آن شیرینی
 خشک شاش بار و رطوبت است معال فحشونت خلق و تر و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد و مصلح آن
 و سرات آرد و زبرک حار رطوبت است تر و سعال را مفید بود و قوت باه بد و شمهاته حار یا بس است و هفت و هفت
 بود و شوات جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد و قرحم سکه انده حار یا بس است و سلس
 و باد باشد و تخم ریحان حار یا بس است مفرح و مقوی قلب دارد و رعاف باز دارد و باب سحر
 و رلوم و البان بهترین اگر کشتا گوشت گوسفند است و ضعیفتر از فعل بود و تر به از ناده و بسیار موی
 به از اندک موی و چرک کننده به از مغلوب و گوشت گوسفند حار رطوبت است و گوشت بره رطوبت بیش بود
 و گوشت میش از رت و رطوبت کمتر بود و گوشت بز غاله سرد تر باشد و گوشت بز سر و خشک باشد و تیرین باه
 یکسا بود و گوشت کبکیت شد با گوشت گا و سر و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله سحر بود و در و هشت و
 و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جزو است گوشت گوسفند که بی گرم خشک است و قوه فاعل را مفید بود و گوشت
 اسب گرم و خشک است و سرد تر از بشری با پیچست و گوشت گوز گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل بخورند

نخلان کوزه نان بارغن غذا تمام دهد و دیگر گوار و گلیچت بکند اما سده آورد و معده را سخر باشد چنانچه
 و شک است بدرجه اول و غذا کمتر از گندم و گندست جو قابض و مبرز و کشکاب میرود و رطوبت باشد
 و شک بدرجه اول حرارت و بر دت و قتلان است و او غذا لطیف بسیار و گوار و گوار و با غفران و رغن
 یا با شیرینی و شیر بر خوردن کا و کسین و رت بار و یا بس است غذا اندک و هندی و قابض باشد و مصلح آن شیر
 و رغن است غدهس بار و یا بس است شکین و قنایه خون کند و دیگر گوار و سوداوی بود و رطوبت های آشفته آورد
 و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود آن را با قند خوردن با قنایه بار و یا بس بود غذا اندک و دود آب او
 بود و ریه و طلق و امراض سینه را مفید بود اما افراخ باشد و مصلح آن نمک و سقر باشد نخود و رطوبت غذا
 و بد و تقویت باه و او را تشنج کند و صفار لون آهین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و مسخر بود گرم و تر باشد و او را
 آن بیشتر و بسیار است به نخود و او را بول را مقوی بود و نیمو ماش بار و رطوبت است و میول و مگو
 بود و پنهانی گرم و سرفرا مفید بود و دندان را سخر باشد و مصلح آن مغز بادام کج و رطوبت است و دیگر گوار
 و انسا و غذا کند و معده را زریان دارد و اما دفع میوست کند و رغن آرد و قوت باه و با مصلح آن شیرینی
 خشک شاش بار و رطوبت است معال فحشونت خلق و تر و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد و مصلح آن
 و سرات آرد و زبرک حار رطوبت است تر و سعال را مفید بود و قوت باه بد و شمهاته حار یا بس است و هفت و هفت
 بود و شوات جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی باشد و قرحم سکه انده حار یا بس است و سلس
 و باد باشد و تخم ریحان حار یا بس است مفرح و مقوی قلب دارد و رعاف باز دارد و باب سحر
 و رلوم و البان بهترین اگر کشتا گوشت گوسفند است و ضعیفتر از فعل بود و تر به از ناده و بسیار موی
 به از اندک موی و چرک کننده به از مغلوب و گوشت گوسفند حار رطوبت است و گوشت بره رطوبت بیش بود
 و گوشت میش از رت و رطوبت کمتر بود و گوشت بز غاله سرد تر باشد و گوشت بز سر و خشک باشد و تیرین باه
 یکسا بود و گوشت کبکیت شد با گوشت گا و سر و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله سحر بود و در و هشت و
 و گوشت شتر گرم و خشک بود و بهترین آن جزو است گوشت گوسفند که بی گرم خشک است و قوه فاعل را مفید بود و گوشت
 اسب گرم و خشک است و سرد تر از بشری با پیچست و گوشت گوز گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل بخورند

[illegible]

کفایت مصفوف

بیتاں

ایمانی بنیاد

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای ملی
مجلس شورای معتمد

اسی کے دور میں

لا تظنوا اني قد
توجهت الى
البحر

۱۶۰۰

Figure 6

10

مجلس



1990



100

بسیارند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و کفچه آهنی تمام حرق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زد و در آن نیز
که سوخته نشود و سرب را نیز چنین سوزند و اگر زرد شود آنرا بسویوان بسایند و پاره مسیزه یا آن باهم بسایند
پس پاک کنند تا سفید شود و باز بسایند پاره دیگر سرب یا آن بسایند و نمک در کفچه آهنی کنند و بجوشانند تا آب تبخیر شود
پس در آن کنند و بسایند تا مقدار زمان بقاء قوت از رویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق که بعد از پنج سال
یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکبه بلا قدرت بعد از این مدت ناپدید و میرسد تا سالی قوت آن نریزد
بود و از آن غلظت و تنوع و شباب و شوخت و موت اعتبار کنند تا ششماه گویند که فعل است بعد از این تناید
و تنوع باشد تا ده سالگی و در بلاد حار و مست سال را ببلاد بار و بعد از آن او را سن شباب باشد تا ده سالگی یا سالی
سریع تیب باشد بعد از آن بر انحطاط باشد تا چهل سال و بعد از آن به بعضی تا سالی قوت او نریزد و بعد از آن
پذیرد تا شصت سال و بعد از آن چهل سال که باقی باشد تا میان قوت و فعل است و سالی که بعد از آن بیست و دو سال
افغانی کنند و تریاق غرغره و دیوسج و دار ششماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال بماند و درین قاعی اندر جو
و فصل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و قلوب نیار می و فارسی و شیرینا بعد ششماه استعمال کنند تا تاثیر آن
سه سال باشد و در اول که قوت و قوت و ماده الحیات و اهل الفیات از دو ماه تا دو سال نیکو بود و جهت معاجین و جوارشات
مثل جوینا و شیرین و شیرینا و سحر طری فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و آن که تا دو ماه نیک بود و قوت سفوف تا دو ماه
نیک بود و قوت فرصه تا شش ماه و در هر هفتین بود و در وقت استعمال توان کرد و لیکن چون که متغیر شود هیچ کار نیاید الا
روغن بلسان و موسیا که هر چند که تر باشد بهتر بود و اما شربت و دهان روز که بسایند استعمال توان کرد و چون
آن تا چهار سال باقی ماند و طبع فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود و اما
تریاق بدانند تجربا تریاق بدان کنند اگر کسی دوا می سهل فوسه مثل سقونی و شحم حنظل بخورد و بعد از آن
نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک نیست و نیم درم
بخورد و در فوسه دهند و مارافعی یا یکی از هواصم تا یکبار و سه بار کنند اگر فوسه نیمیرد تریاق قوت
و الا ضعیف یا مغشوش و تا قوت تریاق و قوت ضعف آن نداشتند استعمال نیاید کرد اما مقدار تناول
آن بگردان فوسه یک یک استعمال کرد و در گردین و در گردین و نیم یا سه بار که یکبار و دو بار

[illegible]

درست بکوبند و بول فلانند بپوشند معجون حجر الیهود و کلیه دشانه را پاک گرداند و او را بر بول کند و صفت آن تخم خرب
و خیارین و کدو و مجموع مقشرب کاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بمسل بپوشند شربت کاکبشقال
بود و معجون عقرب کلیه و دشانه را از حصص دریل پاک گرداند عقرب سوخته سه درم و نیم خطیا انگل درم و نیم خطیل
یک درم فلفل دار فلفل هر یک دو درم پنج کاکنج هر یک پنج درم خندید ستر چار درم بکوبند و بمسل بپوشند
شربت و انگلی باشد معجون حلتیت پ ربع و گردیدن عقرب و رتیا سفید بود ص آن حلتیت فلفل م برن
سدا ب تناسوی بکوبند و بمسل بپوشند شربت یک مثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه دشانه را سفید بود
آن جز الیج تخم کرفس از یانه هر یک هفت درم مغز تخم خیارین تخم حماض افیون مغز چلغوزه مغز بادام مغز قدق
بریان کرده و عطران هر یک سه درم حب کاکنج بستیخ عدد کثیرا چار درم بکوبند و بمسل بپوشند شربت
یک مثقال باشد معجون شیر یاران قونج پچیش و فنج سده و امحار سفید بود ص آن رنجبیل قره داغ
بریزد و اصل قونج سیخ فلقه حب بلسان هر یک چار درم و نیم سقمونیاسه درم تربد حب انبیل هر یک
بشت و دم شکر سفید مضاد درم بکوبند و با شند خندان ادویه بمسل بپا میزند شربت و دو مثقال باشد معجون
فلا سده آله ماده الخیره نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم در بواج و دواعی پست و مضاعف سیسبل
بر وضع کند دندان روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بفرزاید و اشتها آرد ص آن فلفل و فلفل رنجبیل
پاییده آله شیطون نبردند و ص اصل بابونه چلغوزه جوز سندی خصیة افعلب هر یک ده درم و نیم صاوت
همه کوفته بمسل سده چند آن بپوشند معجون شیر عا و بواج قونج در مد و استان را سفید بود ص آن
خافض سفید و سیاه هر یک بشت و دم بزر الیج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم و قونج
ما قرقا هر یک مثقالی بکوبند و با ص و پنجاه درم عمل بپوشند و در ظرف آگینه کنند و بعد از چهاره مثقالی
نخورد معجون مشک و ص بر دوت کبد را سفید بود و سده بکشاید ص آن سک سلیمه سنبل سافج هند
کک ریوند خطیا نا هر یک دو درم زعفران ناخواه کرفس صطک هر یک سه درم عود و فلفل هر یک پنج درم
بکوبند و سه خندان ادویه بمسل بپوشند شربت یک درم باشد معجون ورو ادرام صلب کبد را سفید بود و درنگ
چادرم سون سماخو پنج درم ریونجینی لک منسول هر یک سه درم و نیم زعفران هر یک نیم درم کوفته بمسل بپوشند

و زوف دم را میفد بود و صفت آن سینه طبع مختوم و صمغ عربی مساوی بکوبد و آب گلاب بر سرشند و قرص کینکست
ساده و کبد و طحال را نافع بود و صفت آن پنجه است تخم کاسنی نم تو زک و مغز تخم کبد و مساوی بکوبند و بکوبند و بکوبند
قرص فستقین ساده و کبد و طحال و عسل النول و امراض بلغمی را میفد بود و صفت آن فستقین تخم کرفس نیسون اسارون
بادام تلخ مساوی بکوبند و آب قراح قرص سارنا قرص و روحمیات بلغمی و صفراوی را میفد بود و صفت آن روحمیات
هفتصد گرم عصاره که غایت طباشیر سیل بالوسوس هر یک در می بکوبند و آب بر سرشند و قرص و کبیر و جاع معده و سوخته و
و جیمات بلغمی را میفد بود و صفت آن ورد و عود و سیل مصطکی و زعفران و قفاح و اچینی فستقین هر یک یک مثقال و شراب بر سرشند
و شیرینی و در شقال باشد آخر ادجاء معده و جیمات بلغمی را میفد بود و صفت آن ورق گل کشند و تخم پنجه کینکست چهار درم و سیل کبیر
و قرص یونید جیمات فرزند و امراض کبد و طحال را میفد بود و صفت آن ریزید جینی شش درم و زاناس لک هر یک سه درم و تخم
کرفس نیسون چهار درم و غایت هر یک دو درم آب بر سرشند و قرص کافور حیات حاره و دوق را میفد بود و ص ق گل کشند
صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم تخم خیار و کدو و تو زک و پنجه ملک بر یک شش درم نشاسته درم و عفران دو درم کافور نیم درم
بکوبند و با عسل و آب گلاب بر سرشند و قرص نشسته سه درم صفرا و بلغم بود و ادجاء در در را میفد بود و ص نشسته دو درم و ترید یک درم پنجه ملک
ربالوسوس هر یک یک درم بلبله زرد و نیم درم تقمونیای بران نیمه انگ بکوبند و آب بر سرشند و این شربت باشد آخر بلغم مسل و صفرا
صفت آن نشسته دو درم ربالوسوس هر یک دو درم تقمونیای دانی حله کیشتر است آخر ربالوسوس نشسته دو درم ترید پنجه
ملک هر یک سه درم بکوبند و آب بر سرشند شربت سه درم قرص سیل او را بکوبند و عسل را میفد بود و صفت آن قفاح و زعفران
و ریزید و صفت آن سیل هر یک سه درم عفران فیون قفاح فضل هر یک یک درم مصطکی مقل کند هر یک دو درم شربت پنجه
کینکست قرص کینک قروح کبیر و شانه را میفد بود و ص تخم کرفس شش درم هر یک شش درم رازیان و دو درم عفران و صفت آن
تخم حاض مغز بادام فیون هر یک سه درم حب کالج بست پنجه عدد تخم خیار پنجه شش درم بکوبند و آب زیاد بر سرشند
شقال باشد قرص شش شش قروح سینه و ریه و وجع آن میفد بود و ص ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته یک درم
ملک یک درم عفران و دالک شش شش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر قرص گل ارمنی که سل و نفث دم را نافع بود و ص ق کینک
نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سلطان سوخته ده درم کثیر طباشیر سوخته هر یک نیم درم پنجه ملک سه درم بکوبند و آب گلاب بر سرشند
شربت دو درم آخر تخم خیار پنجه شش پنجه نیم تو زک پنجه ملک هر یک چهار درم طباشیر سلطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کبیر یک درم

این کتاب در بیان بیماری های مختلف است و در هر فصل از علل و اقسام و علائم و معالجات آن سخن گفته است و در آخر کتاب نیز در بیان بعضی از بیماری های نادر و غریب اشاره شده است.

فیثون پنجم ایا رفیقتر از هر یک هستند و فضل یکدم تخم کرفس اسارون اینسون هر یک در او انگ می بندد و باب بیشترند شریکی کشال باشد آخر تر بد و درم صبر سقوطی حب النیل هر یک در می تخم خطل متقو نیامد و در او انگ بکوبند و باب بیشترند شریکی کشال بود حب ایتیمون سهل سود ابو حص فیثون و در درم غار یقون تر با خرفشیده بر روغن بادام چرب کرده مطبوخ و در سبب کج می بندد و باب بیشترند این شریکی باشد حب با قویه قوی کشاید و با و با شکر و طبیعت گرم کج می بندد و حب نخیل و در می فاضل و فضل از شک معطلی هر یک در می تخم متقو نیامد و درم محبوب بکوبند و بشک بیشترند حب سازند مقدار خود و هر یک حب از آن قوی سهال کند حب شیطرح اوجاع مفاسل و قهوه و فاجع را مفید بود و طشت کشاید چمن تر بد و درم صبر سقوطی است و درم نخیل تر فضل خردل سینه شیطرح و حب هر یک و درم فضل و فضل عاقر قوا هر یک در می فایز چهار درم بکوبند و باب گنداب بیشترند شریکی سه درم باشد حب ایا رفیق اعلاط سرد و معده را مفید بود و ایا رفیق شش درم بایله زرد چوب درم نمک بپزند و درم نمک بپزند و باب کرفس بیشترند شریکی و در درم نمک باشد آخر تر با ایا رفیق هر یک در می نمک بپزند و درم تخم کرفس و انگ می تخم خطل و انگ می تخم بکوبند و باب بیشترند و این شریکی باشد حب السعال سهال را که از حرارت بود مفید افتد مغز بادام ششتر تخم خیارین نهفته نشاء صمغ عربی و هر یک در می رب السوس و درم باقی سه درم بکوبند و به لعاب انگو بیشترند و حب سازند مقدار خودی زیر آن ننند آخر سهالی را که از بر روت بود مفید افتد صفت آن مغز بادام تلخ پسیا و شان رب السوس تخم کرفس و تخم راز یا نه مساوی بکوبند و به لعاب انگو بیشترند حتی که بوی و من خوش کند حب جز بو اقا قلمه قرضل کافور و این چنین خوبان هر یک در می بکوبند و انگ می بکوبند و او و به پیران بیشترند و حب سازند مقدار خودی و ترنج و ورق ترنج و فنجشک سنبل و فضل جز بو ادا شک سنبل نخیل کباب به بسیار به هر یک در درم مشک یکدم بکوبند و باب بیشترند و حب سازند باب تخم و ایا رفیات ایا رفیق امراض سرد معده و قوی و اوجاع مفاسل و فاجع و قهوه را مفید بود حب معطلی زعفران حب بلسان سنبل و فضل اسارون سلیخه و فضل و درم عود و بلسان هر یک در درم صبر سقوطی شل جمیع بکوبند و با هم بپزند و یک شتال از آن استعمال کنند و ایا رفیق حالینوس تخم خطل غار یقون بصل الفار بریان کرده شق متقو نیامد خرب سیاه و غار یقون و غار یقون

این کتاب در بیان بیماری های مختلف است و در هر فصل از علل و اقسام و علائم و معالجات آن سخن گفته است و در آخر کتاب نیز در بیان بعضی از بیماری های نادر و غریب اشاره شده است.

این کتاب در بیان بیماری های مختلف است و در هر فصل از علل و اقسام و علائم و معالجات آن سخن گفته است و در آخر کتاب نیز در بیان بعضی از بیماری های نادر و غریب اشاره شده است.

هر يك شانزده درم بسفنج فتمون نقل كماذريوس سلنجه فراسيون هر يك هشت درم سكينج زراون بطويل فلفل سياه
 وسفید و اچيني جاوشير جديستردا فلفل فطر اساليون هر يك چهار درم بكونب رود و شقال از ان شيرتبي شير
 و نسجه ديگر نقل بسفنج فتمون كماذريوس سلنجه و بعضي گفته اند كه صبر فر عفران هر يك چهارم شيرتبي كاشته
 ست اياره لو غار يا تنقيه بدن از فضلات غليظه و از جراحه كند و سخته و فليج و لقوه و عرشه و صراع و صداع و خدام
 و در اطفال پامفيد بود و اوجاع مفاصل و برص و هق و سعه و محمد و دوار و تغير عقل و سوس و جنون و امراض كليه و شش
 و او را م باره و سرطان را مفيد بود و صشم خنظل خچر بر بصل الفا بر يان كرده غار لقون مقمونيها شاسانج
 خريق سياه سیرك و غار لقون فراسيون جده سلنجه فلفل سفید و سياه و فلفل عفران و اچيني بسفنج سكينج خچر
 مفرط اساليون زراون بطويل عصاره فستين فزون سنبل حماما زنجبيل خطيانا اسطوخودوس هر يك دو درم فتمون
 كماذريوس نقل صبر سقوطي هر يك سه درم بكونب و بصل ابشند شيرتبي چهار شقال بود يا جلابي از فتمون و بسفنج
 هر يك سه درم زرفاسه درم ليله كابلې سه درم گاوزبان پنج شقال اسطوخودوس سه شقال اياره روش
 و ارثعلب را مفيد بود تنقيه بدن از سودا و باغم كند و صشم خنظل كماذريوس هر يك بست درم صبر سقوطي
 پنج درم خولجان ده درم سكينج جاوشير هر يك شش درم زراوند حرج فطر اساليون فلفل ابيض سلنجه و فلفل
 و اچيني عفران زنجبيل جده هر يك دو درم چنانكه گفته شد بسازند شيرتبي و و شقال تا چهار شقال
 بود اياره ار كا غايسس امراض مزمنه و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای آب و اوجاع
 حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و كلب كلب و تشنج و قوچ را مفيد بود و صشم خنظل بست دو درم
 فراسيون اسطوخودوس مقمونيها فلفل و زراوند خريق سياه كماذريوس هر يك بست درم بصل الفا
 بر يان كرده صبر فتمون زعفران خطيانا و اساليون اشق جاوشير هر يك ده درم جده و اچيني
 سكينج سنبل از خرفه و بجلي زراوند حرج هر يك دو درم بكونب و بصل ابشند شيرتبي چهار شقال
 باشد بعد از شش ماه اگر بخت كلب كلب تناول كند پنج درم سرطان سوخته به او و به هم كنند و اوجاع
 شکم و چشمها آب سداب و دوج كليه و لب آب كرفس اياره شيخ الرئيس خريق سياه يكره
 شحم خنظل متقال صبر خچر م باره بندي دري و نیم غار لقون شقال حجارني نیم شقال و دوق گل درم فلفل سفید

[illegible]

قنار احجار پسند و مساوی بکوبند و رشتیان سازند آخر بوره ارضی نمک هندی شخم منطل مساوی بکوبند آخر
 ریاح غلیظ را میفروودن بوره زهره گا و قنار احجار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بپوشند آخر محروری
 نراج را نافع بود و در عقب سبل که قاصر باشد بکار دارن حص ترنجبین پنجاه درم بوره صابون خطمی نمک هندی هر یک
 دو درم بکوبند و بشکر معقود بپوشند آخر قورنج بلغی را میفروودن کیننج بوره شخم منطل برابر بکوبند با شکر
 آخر در حیات و امراض عاوه بکار برند حص نمک بوره خطمی مساوی بکوبند و بشکر بپوشند آخر زعفران و قنار
 از مقدمات دار و حص مرا فیون کند زعفران مساوی بکوبند و باب کشنجر بپوشند آخر مرا قنار بزرابنج
 صمغ عربی برنج بیان کرده هر یک درمی بکوبند و آب مورد بپوشند فرجه که حیض باشد و وجع رحم را
 که از برووت بود نافع باشد صفت آن کند رطل قند هر یک دو درم با قورنج شق زعفران چندین دست بر کاشمی
 مسیح صمغ روغن سوسن بابونه غار یقون پید مرغ و لبط هر یک سه درم صندل پنج سانه و پیه بکارند و باقی
 بکوبند و بهم پیامیزند و بصوف بردارند آخر اشتقاق رخم را میفروودن صفت پیه مرغ و لبط زعفران سبیل عاوا
 صمغ طلی هر یک درمی روغن بسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که قنار خون را میفروود
 حص آخر اقا قنار هر یک دو درم گنار صدف سوخته نشاسته قوط سوخته شب یاقوت زعفران هر یک درمی
 افیون چهار درم بکوبند و آب بپوشند و بردارند آخر مرا قنار بزرابنج و لادن زعفران کافور گل ارضی مساوی
 بکوبند و آب بسان اکل پیامیزند فرجه که طشت دم باز دار و صفت آن و قنار گل پوست انار مورد و عوج
 پوست طلع بچو شاتند و با عصا سه حبه آتیس استعمال کنند فرجه که ضعف رحم را میفروودن صفت آن حب بسان
 روغن نارون هر یک سه درم قنار جز بوا کتان سوخته هر یک درمی زهره دو درم چندید سترنجید درم فرجه که
 ریاح را میفروودن صفت آن شخم شبت و کرفس سداب قند سکنج صمغ طلی مرغانا زهره قرد و ناقصه مسیح سانه شیل کالاف
 اشق چندید ستر مساوی بکوبند و روغن شبت با بابونه استعمال کنند آخر که دم طشت باز دار و صفت آن شب یاقوت
 پیغام افیون بزرابنج هر یک دانگی آخر مراد رسک لاج گنار طین مختوم گل ارضی سوسن بکوبند و رشتیان سازند و بردارند
 فرجه که فرخ را گرم کند صفت آن گرم دانه بکوبند و روغن زنبق پیامیزند و بردارند فرجه که قنار را غلظت بپوشند
 آن سک زعفران در شراب بچو شاتند و خره گنار و ران اندازند تا آب آن شخم و بچکد و خشک شود و آنرا با

آب بجوشانند تا بکین آید پس صافی کنند با کین روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه کین بادام تقشیر هاون بکین
کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام را روغن بکشند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی
طلی ورق گل بدست بماند و با کین روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب بیاورند روغن قهقهه نبشته تازه کین بادام
بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و زکس و شاقول نیز چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بخرشند
و مغز از آن بدر کنند و بگویند و آب آن بگیرند و چهارمین از آن آب و کین روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی
ضعیف معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند ص یکارطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بگویند و بار روغن بجوشانند تا کداهه شود و روغن بماند
اعصاب نرم کند و دوی زائل نماید و تقویت اعصاب نماید ص مغز بلبان بگویند و آب بجوشانند روغن او
بیرون آید پس صافی کنند روغن را چلیل تقویت ششمین باه کند او را نیز چنین سازند روغن آمله تقویت
و تسوید شعر کند ص آمله پوستین منوب بر مسادی نیکو فته و آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه بار روغن کنجد بجوشانند
روغن عا و او الثعلب و او جاج بارده را مفید بود ص ورق حب الغار در روغن نیز بجوشانند و در
ظرفی نهند و سفته و آفتاب نهند روغن خضک عسل و در و گرده را مفید بود ص زنجبیل چهار درم
خشک ده درم در طلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند روغن زیتون
امراض بارده را مفید بود ص گل زیتون بار روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن یا سمن
و خیری و افوخو چنین بگیرند روغن سوسن اورام را بچلیل برد و صلابات نرم کند ص ساینه قسط
حب البان مصطکی هر یک ده درم قرض قرضه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیکو فته با شش عدد گل سکن
آسمان بخوبی ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دو روز
استعمال نمایند روغن سداب بر دوق کینه و شانه و رحم و سترخای اعصاب و ریاح را مفید بود ص
نیمین ورق سداب در چهارمین روغن کنجد و چهارمین آب ورق کنجد و چهارمین آب بجوشانند تا روغن باقی نماند
و روغن مزج بگوشت چنین بگیرند روغن که موی راسته و دراز کند ص سافج هندی حماما و قسط هر یک سه درم
لاون یک درم زعفران یک درم و نیم کوفته در طلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند و با نیم رطل روغن زیتون

در این مضمون که دند از انچه چک پاک کند صفت آن شاخ گا و کوهی سوخته ز بد البحر هر یک پنج درم
 نوشاد را و اخر مصطکی هر یک دو درم و نیم شانه یک درم عاقر قرحه سه درم بکوبند و بسواک در دندان بماند سنوفی
 که دندان سیاه شده را پاک کند صفت آن چوب درم چار درم حمامه سه درم سافج دو درم باز و سوخته هفت درم
 سنوفی صدف سوخته شاخ گا و کوهی سرطان مجموع سوخته زرافند مدحج هر یک چار درم نمک اندازی سوخته سه درم
 بکوبند سنوفی که بوی دهان خوش کند و لته را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیخ چوب زرد و
 سوخته بلخ اندرانی ز بد البحر هر یک ده درم عاقر قرحه پاکبانه شتره کنیز یک پنج درم شب یامانی دو درم قنصل یک درم
 ساق چار درم سنوفی که لته را سخت گرداند و رطوبات آن را مل کند صفت آن گندار مور و فودنه نمک سوخته نمک
 هر یک ده درم نوشاد دو درم مویزج سه درم باز و یک درم آخر که قروح لته و سیلان خون از آن باز دارد
 صفت آن شتره کز و سبک هر یک سه درم عقیقه ایتس طین مخموم و اهل هر یک درمی و اپنی بخورم آخر فودنه ده درم
 شب یامانی پنج درم سنوفی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گا و کوهی سوخته ده درم نمک سوخته
 پنج درم زعفران مرسل مصطکی سداب هر یک دو درم ساق گندار هر یک درمی سنوفی که بن دندان سخت
 کند صفت آن خمسم عود کز نازج پوره ارمنی ز بد البحر مساوی بکوبند سنوفی که درد دندان را که از
 هر دوت بود و مفید باشد صفت آن فلفل ده درم پوره ارمنی شش درم عاقر قرحه مویزج پنج درم هر یک
 چار درم آخر شیر شونیز هر یک دو درم نمک یک درم بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد زبانی صبر
 کند که بر آید آخر شتر و اطراف دندان فرد بر دندان و باز و مویزج شب یامانی و فلفل بسیار شش درم
 و قطران بپوشند و بر دندان نهند آخر عاقر قرحه در سر که چپا نند چیل روز بعد از آن بسایند و شتر و
 خونی دندان فربه و برند و این ادویه نهند باب شانزدهم در اطلیه وضا و اشته و نظایط طلائی که کف
 نش را سفید بود و صفت آن پوست بقیه اشنان باب خربزه پرورده آرد و جویخ فو پست عسل و باقلا و قند
 زبد البحر یا مایه آن خود با دانه تخ مساوی بکوبند و باب ترب و شیر و فخران بپوشند و طلا کنند آخر تر مس قند و خود کوفه
 گرسنه تخم خربزه هر یک چار درم قسط با دانه تخ ابر ساجب بسان زبد البحر را و نند مدحج هر یک دو درم قنصل تخم ترب کدش هر یک

در این مضمون که دند از انچه چک پاک کند صفت آن شاخ گا و کوهی سوخته ز بد البحر هر یک پنج درم
 نوشاد را و اخر مصطکی هر یک دو درم و نیم شانه یک درم عاقر قرحه سه درم بکوبند و بسواک در دندان بماند سنوفی
 که دندان سیاه شده را پاک کند صفت آن چوب درم چار درم حمامه سه درم سافج دو درم باز و سوخته هفت درم
 سنوفی صدف سوخته شاخ گا و کوهی سرطان مجموع سوخته زرافند مدحج هر یک چار درم نمک اندازی سوخته سه درم
 بکوبند سنوفی که بوی دهان خوش کند و لته را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیخ چوب زرد و
 سوخته بلخ اندرانی ز بد البحر هر یک ده درم عاقر قرحه پاکبانه شتره کنیز یک پنج درم شب یامانی دو درم قنصل یک درم
 ساق چار درم سنوفی که لته را سخت گرداند و رطوبات آن را مل کند صفت آن گندار مور و فودنه نمک سوخته نمک
 هر یک ده درم نوشاد دو درم مویزج سه درم باز و یک درم آخر که قروح لته و سیلان خون از آن باز دارد
 صفت آن شتره کز و سبک هر یک سه درم عقیقه ایتس طین مخموم و اهل هر یک درمی و اپنی بخورم آخر فودنه ده درم
 شب یامانی پنج درم سنوفی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گا و کوهی سوخته ده درم نمک سوخته
 پنج درم زعفران مرسل مصطکی سداب هر یک دو درم ساق گندار هر یک درمی سنوفی که بن دندان سخت
 کند صفت آن خمسم عود کز نازج پوره ارمنی ز بد البحر مساوی بکوبند سنوفی که درد دندان را که از
 هر دوت بود و مفید باشد صفت آن فلفل ده درم پوره ارمنی شش درم عاقر قرحه مویزج پنج درم هر یک
 چار درم آخر شیر شونیز هر یک دو درم نمک یک درم بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بدندانهای دیگر نرسد زبانی صبر
 کند که بر آید آخر شتر و اطراف دندان فرد بر دندان و باز و مویزج شب یامانی و فلفل بسیار شش درم
 و قطران بپوشند و بر دندان نهند آخر عاقر قرحه در سر که چپا نند چیل روز بعد از آن بسایند و شتر و
 خونی دندان فربه و برند و این ادویه نهند باب شانزدهم در اطلیه وضا و اشته و نظایط طلائی که کف
 نش را سفید بود و صفت آن پوست بقیه اشنان باب خربزه پرورده آرد و جویخ فو پست عسل و باقلا و قند
 زبد البحر یا مایه آن خود با دانه تخ مساوی بکوبند و باب ترب و شیر و فخران بپوشند و طلا کنند آخر تر مس قند و خود کوفه
 گرسنه تخم خربزه هر یک چار درم قسط با دانه تخ ابر ساجب بسان زبد البحر را و نند مدحج هر یک دو درم قنصل تخم ترب کدش هر یک

هر يك چهار درم پيرنج درم درجی زيت دو درم شمع پنجم درم با هم بپاينند و استعمال کنند چنانچه که در طبع از غشيه
 صفت گشت گل از منی هر يك بست دو درم خطمی هر يك ده درم اقا قيا پنجم درم بگویند و با سفید بهشت آخر شام بنفشه
 خطمی گل از منی هر يك ده درم شب بمانی رسن کند رسن حضرتان هر يك پنجم درم بگویند و آب بود بهشت آخر شام
 بست دو درم لادن گل از منی هر يك ده درم حضرتان ده درم بگویند و آب گرم و سرد و گلاب بهشت آخر که پستان را بجالان
 بگذارد و تا بزرگ نشود و صفت آرد و دو درم سوخته قشادوی بگویند و بسره که بهشت و به راه سه روز پیاپی طلا کنند و صفت
 که شير از پستان کم کند صفت آن دروی سرکه اکلیل الملک آرد و با قلاب آب فودنه بهشت آخر که درم پستان بپزند و
 صفت آن با قلاب جلده خطمی حکم هر يك دو درم حضرتان پنجم درم بگویند و سفید بهشت آخر شام که سفید بهشت
 صفت آن در بخار اشق زراوند نقل خردل نایب قشاد و باروغن کند و سرکه غسل بهشت آخر که سفید بهشت
 سفید بهشت آن نمک بهندی سوخته نایب سوخته کبريت بازو رو به مردار سنگ و او را بطولی که سه روز کام می باشد
 صفت آن بنفشه تخم کامو هر يك پنجم درم نیلوفر پوست خشک شارق گل با بونه هر يك کفی بچوشانند و سر بران فودنه
 و بر سر آن ریزند بطول که صداع بارور امفید بهشت صفت آن با بونه اکلیل الملک مزه بخوش شبت هر يك بهشت
 تمام ورق غار شیخ هر يك چار درم آخر بالینو لیا امفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق پید ورق کامو بخوش
 رو به ترکیب تخم خشک شارق گل خطمی سفید با بونه هر يك پنجم درم پستان بست عدو بخوشانند و سر بخار آن به راه شبت
 با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند بطول که صداع ریخی امفید بود صفت آن با بونه اکلیل الملک مزه بخوش شبت
 هر يك بهشت درم نام ورق غار شیخ هر يك چار درم بطول بالینو لیا امفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق پید ورق
 کامو بخوش ترکیب تخم خشک شارق گل سفید با بونه هر يك پنجم درم پستان بست عدو بخوشانند و سر بخار آن به راه شبت
 آن با ده درم روغن بنفشه بر سر ریزند قشادوی که صداع ریخی امفید بود صفت آن با بونه اکلیل الملک تخم فودنه از زیاده
 سقر مزه بخوش شبت سداب قشاد و بخوشانند آبرن که قویج و عسر بول دریاخ باره و رافع بود و صفت با بونه
 اکلیل الملک شبت جلده رو به ترکیب خطمی از زیاده سبوس بنفشه پوست خشک شارق یک کفی بخوشانند و در آن نشینند
 باب هفتم درم درم عین خرمی که ابتدای نزول و انتشار و صفت بهشت سلاق و قشاده انانج بود و صفت
 باشد و بطول است ازل کند صفت تو تیا بهندی تو بال سس سوخته لونا سفید سب ساق قلیماز بهشت بطری مهران بخوش

شادوخ مغسول کولوبد تو بالی برنج مس سوخته اقلیمیا و نیم هر یک دو درم سرخ شیشه از بهر سحر یک ربع شیشه
که قروح عین امیند بود ص شادوخ مغسول شش سوخته هر یک ده درم پوست بقیه شتر مرغ شش استیجی درم و در
که بیا ص را مفید بود ص سرطان بحری اقلیمیا و نیم هر یک سوزن سورما و شش سوخته زرد البحر ششادی بسیار
شیان قیصری طرفه را مفید بود ص شادوخ و زاده و درم صحن عربی مس سوخته هر یک شش قطعه اقلیمیا و نیم
هر یک شش درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و آب را زبانه بسرخند و شیان سازند و بسایند و شاک کند و تو به
بکلی بالند و در نیم کشتن شیان و نیار حلال و جمع و حرارت و طفره را مفید بود ص اقلیمیا و نیم هر یک
و در درم کثیرا بر یک نیم درم بسد لولوغون سیاه شان هر یک چهار درم مس سوخته عفران شش استیجی هر یک و درم
زرد و چوبید که درم نیم سرخ نبات افیون اقا قیما هر یک نیم درم بکوبند و آب بسرخند و شیان سازند و شاک ص
طک و صحن عین را مفید بود ص انزور و صبر عفران هر یک دو درم زرد و کفتار زرد که یک و غن بلسان هر یک
بسیار و آب سداب شیان سازند و آفرین هر یک کنگر و صیوت و نیم عقیق و باز و کیک باشد و رو باه و خرس و بسایند
و زبانه شاک کند و مساوی بسایند و ده درم از ان با تخم غزل و یکینج و زردیون هر یک درم بسایند و آب را زرد
شیان و برنج طفره و بل و بیاض را مفید بود ص کل زنگار صاف هر یک درم و نیم قلیما و درم شش کینج و آفرین
هر یک نیم درم شش و یکینج را بچشانند و باقی را بکوبند و بدان بسرخند شیان و سو و جمع و بل را مفید بود و ص
چهار درم صحن عربی کثیرا هر یک درم اقا قیما مغسول نیم درم سنبل افیون هر یک چهار دانگ و نیم درم شیانی که درم عین
در ده و معرانه باشد و حرقت و سنبل را مفید بود اقلیمیا و نیم را سفیداج افیون مس سوخته صحن عربی هر یک چهار درم
سنبل شش استیجی هر یک درم و نیم اقا قیما مغسول است و چهار درم بکوبند و آب رو باه و نیم درم شش شیان و ص
و ابتدای رده را مفید بود ص شش استیجی هر یک و دو درم اقلیمیا و نیم درم سفیداج شش درم بکوبند و بسایند
تخم مرغ بسرخند شیان و ص رده را مفید بود شادوخ مغسول شش درم مس سوخته چهار درم بسد لولو که با هر یک و درم
صحن عربی کثیرا هر یک نیم درم خون سیا و شان عفران هر یک نیم درم صحن عین بچشانند باقی بسایند و بدان بسرخند و
چوب و سلاق و بل و استغفار و صحن رانافج بود شادوخ شش درم زرد و زاده و درم قلع طار سوخته شش درم
شب بانی و دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و شش را بسرخند شیان و ص خضر بیاض را کنگر

بمدفوع رای مهله او را
استدلال کنیم ساینده خشک
مشترک

دری و نیم اسفنداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بگویند و آب سداب بسترشند آخر حرب و سبل و میاض
و آثار فروع و غشاوه رانافع بود تعلیمه نصفه افیون هر یک درمی اسفنداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دردم
اشق بخیسانند و او دیگ کوفته بدان بسترشند شیاف صمغ غشاوه و ابتدای آب رانافع بود از زوت شیاف
شیاف هر یک هشت درم برپوره ازینی فلفل سفید هر یک چهار درم زنجبیل صمغ و دو درم زعفران دری و نیم آخر غشاوه
سلاق رانافع بود و مرده و دیان و مقوی لبر باشد تعلیمه از قاقیا هر یک پنج درم بر صمغ و دو درم افیون هر یک نیم
صمغ عربی زنجار هر یک چهار درم انکه یک درم باب پیچیده درم و درم نیم با و زور و نیم و خلیون خناریر و اورام
صلیب را تجلیل برود رانج ده درم بسیارند و آب است درم روغن زیت بچوشانند پس احباب علبه و بزرگ و خلی
هر یک است درم بر سر آن بچوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر سر نهند تا از آن استی حاصل شود و هر یک کافور گوشت
دریش خشک کنده شمع سفید اسفنداج هر یک دو درم در روغن گل چار درم کافور و الکی سفیده تخم فرع درمی نیم
هر یک با سلیقون گوشت بر ویانزد و فت رانج هر یک پنج درم قنده چار درم بازیت بگذارد آخر در اشک سیاه
از زوت زراوند با جرج هر یک نیم درم صبر زوت روی رانج شمع هر یک پنج درم روغن کچا پانزده درم نیم تخم خناریر
و سرطان رانافع بود و مردانج پنج درم قنده اشق هر یک ده درم عاقلک بطم شصت درم شمع ده درم زعفران چار درم بازیت
یار روغن کچی هر یک سنان درم صمغ فلفل قروح رانجک کند و گوشت بر ویانزد و اشک ده درم بازیت و سرکه هر یک چهل درم
بسیانند و دو درم زرد و چون بسیارند و با آن ضم کنند و برین درم نیم زنجار گوشت زائل کند و قروح خشک گردد و با عاقلک
رانج هر یک پنج درم زنجار ده درم یار روغن زیت بسیارند هر یک نوزده اگله و حرقت آتش را منیب بود و آبک بشویند و باز
زیت بسیارند آخر اکشته چهل درم تخم چند درم کرب شمع هر یک سی درم روغن گل نیم درم صمغ مرسل او درم نیم
خناریر و سرطان و طاعون رانافع بود شمع رانج مقل از زق حردار سنگ هر یک چار درم چاه شیر زنجار قنده هر یک
ده درم اشق هفت درم زراوند طویل میوه هر یک سه درم انچه کوفتی باشد بگویند باقی را بزیت بگذارد و هر یک
درم اسفنداج گوشت بر ویانزد شمع ده درم روغن گل پنج درم بگذارد اسفنداج ده درم با آن بیانیذ هر یک
قلق طار قروح مزمنه و سرطان و اورام با و در سیه رانافع بود و سیه حوک و زیت هر یک طلی مردار سنگ نیم درم طلق
چهل درم با هم بسیارند هر یک شامنج هر خرد شقاق و قروح فروع و قصب رانافع بود و روغن گل نبشته

هر یک بت درم ششدرم سفیدان عصاره تخمیه اتمیس شادونه مضول گل از منی هر یک درم افیون مری
 پنجم درم آخر باسی که گوشت بر ویانند قروح طبعه را خشک کند و در سنگ شش درم گلنار رو شنج سر سبز و چوبه
 خون سیاوشان شنج سوخته شبیه بانی اقلیمیا بر فصد هر یک درمی و با شمع و زیت مری هم سازند آخر درم سنگ
 ده درم بسایند و باسی درم زیت بجز شانه پس کند و قیه و انزروت و خون سیاوشان زیت هر یک درم
 بسایند و با آن بپایند و هر یکی که احراق و قروح مقدر و گزیدن و دواب را نافع بود و درم سنگ یکدرم سفیدان
 پنجم درم بسایند و با شمع و زیت و روغن گل بپایند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ بآن بنهند مری که بواسطه
 نافع بود شنج سفید کوبان شسته گذاشته هر یک پنجم درم زیت رومی و درم قطران سالیون و مری آب گند ماده درم
 مری که بجز آتش سفید افتخار خشت نقره سفیدان قبولیا بوره مضول روغن گل سفیده بر فصد با هم بسایند
 مری که گوشت را ببرد و او را مری متفجر گرداند اشق و آب عینسانیه و با هم چند آن صابون در باون بسایند و
 پاره آن زرد چوبه بپایند و یک بر یک و دمای اکال بود و حقنیت و اکاله گوشت زاید را مل کند و زنج سرخ
 و زرد هر یک ششدرم مرده درم آب ده درم با ده درم زنجار یکدرم بسایند و بخل خیمه بپوشند و قرص سازند
 و خشک کنند و زوری که گوشت نماند بخورد و آب آبن زده ده درم زنج سرخ و زرد قطران هر یک
 و درم کند و اقلیمیا فصد خریق سفید هر یک سه درم بسایند و گندارند آخر آب پنجم درم زنج و درم قطران
 تو بال مس درم خشک خشت رصاص هر یک متقال و زوری که بواسطه قروح را سفید بود انزروت دم الاخوین
 تسادی بکوبند و زوری که گوشت بر ویانند قروح خشک کند صبر ده درم کند و گلنار هر یک پنجم درم و زور که
 خون باز دارد و وجراحت خشک کند صبر انزروت دم الاخوین گلنار کند و زوری که زخم شمشیر کار و را نافع بود
 و خون باز دارد و صبر انزروت دم الاخوین زنجار را پنج اشق تسادی و زوری که قروح را استدمل گرداند
 صبر گلنار رو شنج مضول اقلیمیا و مضول تسادی و زوری صبر گلنار مرما زور و چوبه پانچ و هم و خشک
 به شحات طلوی که تقویت دماغ کند و زور گرداند و نقره را سفید بود تقویت با چوبه یکی آب و یک کند و بجز شانه
 و منقعه گرد پس بر دارند و یک و قیه با دام متفجر کوفته در آن ریزند و بر تخمیه پس کنند تا خشک شود طلوی که گرده و
 باه را تقویت دهد طلوی آرد سفید پاکیزه و روغن گاو بریان کنند و سه طل غسل و بتدریج یکدرم قطران طلوی آب با هم بسایند

درم ششدرم سفیدان عصاره تخمیه اتمیس شادونه مضول گل از منی هر یک درم افیون مری
 پنجم درم آخر باسی که گوشت بر ویانند قروح طبعه را خشک کند و در سنگ شش درم گلنار رو شنج سر سبز و چوبه
 خون سیاوشان شنج سوخته شبیه بانی اقلیمیا بر فصد هر یک درمی و با شمع و زیت مری هم سازند آخر درم سنگ
 ده درم بسایند و باسی درم زیت بجز شانه پس کند و قیه و انزروت و خون سیاوشان زیت هر یک درم
 بسایند و با آن بپایند و هر یکی که احراق و قروح مقدر و گزیدن و دواب را نافع بود و درم سنگ یکدرم سفیدان
 پنجم درم بسایند و با شمع و زیت و روغن گل بپایند و چون از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ بآن بنهند مری که بواسطه
 نافع بود شنج سفید کوبان شسته گذاشته هر یک پنجم درم زیت رومی و درم قطران سالیون و مری آب گند ماده درم
 مری که بجز آتش سفید افتخار خشت نقره سفیدان قبولیا بوره مضول روغن گل سفیده بر فصد با هم بسایند
 مری که گوشت را ببرد و او را مری متفجر گرداند اشق و آب عینسانیه و با هم چند آن صابون در باون بسایند و
 پاره آن زرد چوبه بپایند و یک بر یک و دمای اکال بود و حقنیت و اکاله گوشت زاید را مل کند و زنج سرخ
 و زرد هر یک ششدرم مرده درم آب ده درم با ده درم زنجار یکدرم بسایند و بخل خیمه بپوشند و قرص سازند
 و خشک کنند و زوری که گوشت نماند بخورد و آب آبن زده ده درم زنج سرخ و زرد قطران هر یک
 و درم کند و اقلیمیا فصد خریق سفید هر یک سه درم بسایند و گندارند آخر آب پنجم درم زنج و درم قطران
 تو بال مس درم خشک خشت رصاص هر یک متقال و زوری که بواسطه قروح را سفید بود انزروت دم الاخوین
 تسادی بکوبند و زوری که گوشت بر ویانند قروح خشک کند صبر ده درم کند و گلنار هر یک پنجم درم و زور که
 خون باز دارد و وجراحت خشک کند صبر انزروت دم الاخوین گلنار کند و زوری که زخم شمشیر کار و را نافع بود
 و خون باز دارد و صبر انزروت دم الاخوین زنجار را پنج اشق تسادی و زوری که قروح را استدمل گرداند
 صبر گلنار رو شنج مضول اقلیمیا و مضول تسادی و زوری صبر گلنار مرما زور و چوبه پانچ و هم و خشک
 به شحات طلوی که تقویت دماغ کند و زور گرداند و نقره را سفید بود تقویت با چوبه یکی آب و یک کند و بجز شانه
 و منقعه گرد پس بر دارند و یک و قیه با دام متفجر کوفته در آن ریزند و بر تخمیه پس کنند تا خشک شود طلوی که گرده و
 باه را تقویت دهد طلوی آرد سفید پاکیزه و روغن گاو بریان کنند و سه طل غسل و بتدریج یکدرم قطران طلوی آب با هم بسایند

بر آن ریزند و بریان کنند پس خشکاش و مغز فستق و در آن ریزند و فرو و آرد آخر آرد و شسته بکین در سطل آب ده دوم
 کباب و یک سطل روغن کهنه بچوشانند پس در سمن قند بر سر آن کنند و بنزد عصفور قاطر معوی باده بود و بچوشانند
 بیرون کرده و در سمن باده و من آب بچوشانند تا حل شود پس در کینه ریزند و بدست مالند و بیالانند و باطلی قند و در سطلی حل میگردد
 و عصاره بچوشانند و کباب خرد کرده و کوفته و بخیه القدر که باید در آن ریزند با کین روغن کهنه بریان کنند و بچوشانند
 و فستق مجموع نقشه در آن میان کنند سمن مغز بادام فستق بن چغوزه شندانه بگویند و بعسل بسپارند و
 بر روز مقدار است و درم تانسی و درم بخور زنده سفوفی که فربه کند بادام فستق بن مغز کهنه خشکاش هر یک به یک
 کیلاد و درم فانیه مثل مجموع بگویند و بهشت و درم تاول کنند سمنی که محرومی را مفید بود و بخور و شیار و زری تیره گاو
 خیسانند و درم از آن با برنج سفید شسته و خشکاش و گندم و جو نقشه و قند هر یک تندی درم بادام نقشه پنجاه درم
 بگویند و بر روز تندی درم تا چند درم از آن در شیر بچوشانند و بخور زنده و جامه زنده آخر خود با قلع اخرون سفید ناخواه است
 و درم کیلاد چهار درم زیره کرمانی فلفل هر یک درم بگویند و با مثل آن آرد و سفید بسپارند و بپای پیاز با شیر و عسل
 آخر غایت بخور کنند سمن زرباد کینه خشکاش و کله با هر یک سه درم بگویند و با روغن گندم و شکر با شیر و در سطل
 از آن با شیر و شکر و روغن خسو سارند سمنی که نهال از کل طین حاصل شود و آرد و خشکاش کینه سمن زرباد بگویند و با
 و شکر حب سازند و بعد از آن جامه روغن سمنه که فربه کند گلش فربه بستانند و بگویند و نیم سطل قند بستانند و بگویند
 نیم سطل و بپزد و در سطل شیر و تخم و برنج شسته و گندم هر یک و در سطل و نیم بگویند و بچوشانند با مجموع مهر شده پنجاه درم
 از آن آب صافی کرده بار و روغن بادام و جو هر یک ده درم بپایینند و استعمال کنند بعد از آن که دفعه بار کرده باشند و کباب
 بر روز و راهی پنج نوبت بخین کنند که موجب فربهی باشد باب ستم در تصرفات عابسات رافع کاغذ سوخته شام کاغذ
 سوخته از پوست گنار خن سیاوشان کنند زاج قلع طاهر و آقا قیام مار و سوخته و شبیه مانی هر یک درم کاغذ را گلی بگویند
 و برینی مندا آخر پوست بپزد سوخته آقا قیام پوست انار کاغذ سوخته هر یک و درم بگویند و با آب سرد و شیر و قشقه سازند و بپزد
 و مندا آخر کاغذ سوخته آقا قیام شبیه مانی کاغذ سوخته هر یک زاج راکب لسان کل مار و سوخته لیسر که نشانده هر یک درم عصاره
 حبه این پنج ختم هر یک بپزد سوخته ده درم بگویند و با لسان کل بسپارند عابسات فی او و یکدیگر و صفوی از او
 زرشک انار و دانه ساق گنار و شبیه و قلع و دانه غوره هر یک درم پوست فستق نیم درم بگویند و شالی از آن آب صیب یا به بخورند آخر که

بسم الله الرحمن الرحيم

چوب چینی نزد قوی گرم تر است و اولی حکیم عماد الدین محمود را هم اعتقاد همین است و در وی یالس در حرارت معتدل دانسته اند و گاهی سرد و اول مرتبه اول خشک و اول مرتبه دوم گمان کرده اند و استخراج آب موجب مزید سردی وی است و تقصیر پیش او و نزد جمیع طبوبت فضلیه بسیار دارد و لهذا بقوی باه است و نزد وی متعقب میگرد و در انزجه فوطی اثر سوراخ دارد و زیاده است بنا بر اول طوبت فضلیه بعضی گرم و خشک دانسته اند لیکن بسبب مجاورت آب پوست و حرارت ضعیف میشود و نزد تحقیقین مرکب القوی لیکن در زمان بولون اصفی پتین فاطمیتین اشکان است چوب چینی قوی حرارت غریزی و اعضا کریمه و باه و اعضا می تناسل معده و مخفف تر است تجربه ملطفت و سریع القوی و در عروق بدن و متعصبه و غلغل مواد غلیظه و در بولون و عروق است و شقی روح از کائنات خون و ملین صلابات و تعقدات و قاع قروح و جروح و زخم منتهی شکر الطلح و اشک کله و اورام و ثبور و جمیع علل سودا و یتیل چوب و کله و فیدام و یا لخوا و اقسام جنون و ریح و نواصیر و جمیع مغال و داء الثعلب و داء الحیمه و سرطان و بهق سیاه و اکثر امراض بلغمی مانند نرله و زکام و استسقام و شال آن و جهت تسخین لون و تنویم و تسکین بدن و امراض خصیه و رفع سمیت خلط و قطع عادت افیون فی نظیر و انواع بواسیر و در غایت انفع است و آنکه در بعضی امراض مفروضه است و انداز عدم مراعات از جمیع نفع و مجروح و استسقال شیرین و ادویه طاره مضرست و سرد و در او تر پید و کثرت آب باقالت قد چوبی و صاحب سده اختصار اجرم آن که مسدود قوی است لهذا در اکثر مواد استعمال جو شانه او است و در باجی او ضعیف الاثر است از طبع او و اگر در ضعف معده و و مانع و باید دانست که خربنی پنج چوب چینی است که در وی حکم گره و غرق باشد بعضی گفته اند که نیم غرق یعنی هر گاه در آب بنشیند در میان بایست و نشین نکرد و چ غرق و دلیل افراط تغل و وی و دلیل فحاجت است و بوسیده در گرم خورده و کمنه و سخت که از کار و بشواری بریده شود نباشد و میانه باشد و در غرق و بزرگی اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی نیست بلکه هر چه بزرگتر بهتر تر و اگر جامع صفات نباشد کوچک تر بهتر است دیگر آنکه مثل گمان بسیار که نباشد و عظم ظاهر وی مخالفت باطن نبوده بلکه اندکی سرخ تر باشد و در لین و صلابت و لون مستوی و الازا بود زیرا که استخوان

و دلیل استوائی و جمیع اجزای طلعی بر و غالب نباشد و بقدر غیر محسوس مائل بشیرینی بود و طلعی است و دلیل استوائی که طلعی نبوده و بی راسخ بود که دلیل است بر بودن این طبیعت خود و عدم اختلاط بجزئی دیگر و بی راسخ بود و دیگر آنکه از منفسات و متغیرات مثل مجاورت کافور و زعفران و غنجدید ستر و آب مشک امتثال آن و رسیدن فی بارانی آب و دیگر آنکه از احتیاط محفوظ باشد و نگاه داشتن آن در غسل و شکر مانع از خوردن گرم است و دیگر آنکه ریشیده در باشد و هرگاه قصد خوردن کند باید که اول تنقیح بحسب حاجت نمایند و اگر حاجت فصد و غسل و گاهی هم بر یک الفا نموده میشود و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نمایند بشیر یا غنجدید و بر عرقها و مناسبه آنها و زرد و آبی مدت ترک آب یک هفته است و قبل شروع نمودن این هیچ عادت بکرم خوردن نکند نمایند تا اینکه وقت شروع نمودن قدر قبلی از آنکه باشد و پس مزاج گرم خراف و برای مزاج بار و ربیع مناسب است و اگر گرم دور سرما سرد و استعمال منجیع است و بدون ضرر عظیم استعمال این دانه باید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و محصولات و لقولات و لبنیات و فواکه طبع سرد و نازک و طبعه عذله و اکثریت کل و استسلا معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم دانست و از شیر سردیاء مفرط واد و یلبسار گرم پرهیزند اگر سن و مزاج معتدله تر باشد شیر خورند و امثال آن همراه بید شک گلاب دیگر اشیر به استعمال باید کرد و اگر دیگر عوارض مثل خش و جز آن رو باد و عینه این مرض همراه چوب چینی با عرقیات استعمال باید نمود و تا مقدور از نعم و جز آن اجتناب نمایند و بفرغت و بخت بگذرانند و چون از خوردن کوفراغ شود همان بپوشند که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مریض دارند آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و تدریج در عصبه است روز تمام نمک کنند و از حمام واجب تا دو الی بعین پرهیز باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از است روز مریض بگذرانند و بپاشند که موجب صفت میگردد و ایام خوردن چوب چینی که اولت و ابتدا و آخری بخت بود و در آخر شب نیز بخورند و ترکیب خوردن این دو را بطریق صد و در رساله ما مرقوم شده اما طوریکه مخصوص این دو دمان است نیست بگوید که انتقال چوب چینی و از کار و زهره ریزه کرده و در یک سنگ یا نقره یا سفال یا مس بسیار طلعی را باندازه چهار انگشت یا پنج که بوزن و دانه را باشد تا دو پیر شنب تر نمایند و بعد از آن که دو پیر بگذرد و بر آتش ملائم نهند تا که چهارم حصه بماند و پیش از آنکه درین ظرف و اکثر پنجاه وقت جمع و بخورند و وقت نشام با قدری نبات شیرین کرده بطریق مسموم بخورند باقی بجا و آب یا باندازه نان آرد گندم و جو و قند و شکر با ملا و حلا و و کباب بی نمک نهند و در عطوبات مناسبه نقل با واد و پسته و گوشت

بلک ساختن پس راه نفس کشاده باشد تا عرق دارنده اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیک در زیر کرسی آورده
 بتدریج بخار برسانند و بصر کنند که تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس دیک بر آورده آب صافی او گرفته
 یکد و پیاله از همین آب بپاشند بتدریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از سحاف برانند و لباس خود بپوشند
 باید دانست که قدر آب جو شاییدن بحسب مزاج مختلف است و مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر جو شایند و آب
 زیاده نگاه دارند و در مزاج بار و غلظت یا بلع آب نگاه دارند و نیز در مزاج طار و غرقهای سرد و چوب چینی خشک کرده
 میزنند و گفته اند که بهتر است که در سه چار روز اول تعریق بشیند تا مسلمات مفتوح و رطوبات رقیق شوند
 بمواد استعداده اند قلع بهم رسانند بدانکه سفوف چوب چینی در مزاجهای و معده های که رطوبت غالب باشد
 بادویه مناسب بغایت نافع است لیکن باید که مدت و ورم در ایشان باشد چه درین حالت نهایت مضرت و
 میر باشد گفتند که گاهی به تنهایی و گاهی به نبات و بعضی اوقات بادویه مناسب بر مرض و مزاج ترکیب نموده
 سفوف نموده با گلاب و بید مشک و عرق گاو زبان دادم بغایت موثر یافتیم و زهر را که چوب چینی در سفوف
 چند روز اول زیاده اند و دانگ و ونیم شقال نباشد بتدریج اضافه نموده از یک شقال تجاوز نمایند و در بدن
 متوسطه تا کل با مقداران از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج یک شقال و نیم رسانند و اگر مزاج و بنیه قوی باشد
 از یک شقال شروع نمایند تا دو شقال بتدریج رسانند نهایت تا سه شقال و مدت خوردن این سفوف
 دو هفته یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر از این مدت کافی است و اگر بعد ازین امتیاج باقی باشد بهتر
 که به دستور اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بغیر آیند تا بقدر اول اکثر از آن ببرد

خاتمه الطب

فرزندان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین آفران سعادت تو امان کتاب لاجواب و نسخه انجم
 منبع فوائد ضروری اعنی کفایه منصوری مع رساله چوب چینی در مطیع آفاق مرجع
 چشمه مروت منهل قوت صاحب همت و زور جناب نقشی نول کشور صاحب دراه
 جنوری شمس مطابق ماه محرم ۱۲۹۵ هجری با رسوم مقام لکنو منطبع گردید

رسالہ جنتہ الاولیٰ فیہ سہام الامراض والوبایہ وشل
و نادر رسالہ تہذیب علاج مریض و ما اور سفید بائی
رہے کہ سفید اس مریض کی شائستہ اور سفید اکثر
کا کوئی رسالہ تالیف نہیں ہو تصنیف انفرادی
زبان میں دور ان جناب حکیم سید افضل علی
صاحب رضوی ان حکیم سید انور علی صاحب
نصیح آبادی النظار علیہ شکار الدولہ بہادر۔

رسالہ طب میں۔
بیچ المذاقت۔ علم طب کی کتاب نادر۔
کامل الصناعہ۔ مقالہ اول و دوم تصنیفات علی بن
العباس سے بہت مشہور کتاب میں طب میں ہے۔
سوجہ۔ مشہور کتاب میں تین میں طب کی ہے۔
نقصی شرح سوجہ۔ شرح عامل الحسن مطبوعہ نقادی
تاناو سوجہ رسالہ فقیر بہ۔ علم طب میں اعلیٰ درجہ
کی مشہور کتاب درسی ہے مطبوعہ کانپور۔
آصہ علی عربی۔ از ابی الحسن القرطبی قواعد طب
شرح سوجہ قانون طب۔
نادر المعالجین۔ فارسی حکیم محمد ناصر علی صاحب میں

کتاب طب اردو

تشریح الاسباب سورہت بکرم العلوم اردو۔ ایک
قاضی انیس صاحب علم طب میں عمدہ کتاب ہے
رسالہ زبدۃ المفردات و نظریات اردو۔ اند حکیم
سید علی شمس صاحب تخلص۔ بیچ نظم مفید اطباء
زبدۃ الحکمت۔ فصول اربعہ کے روز گھر چھوڑ
کے کھانے کا بیان۔
مفید الاجسام مع قواعد عجیبہ۔ تیسرے کے اسرار میں
کے نسخے۔
علاج الفربا۔ اسکی کڑویوں کی دوائی بھی کام کرتی
مختصر الامدادیہ اردو۔ دو جلد ترجمہ سونوئی محمد اکبر
موجود۔
نہایت الخلیل منظوم۔ فرخ خاں گھوڑوں میں ہے
انصاریہ شرح۔
الضاح۔ سے رنگ۔
ترجمہ طب اکبر اردو۔ یہ ترجمہ نام خوبی سے ہوا ہے
سراکٹ مطالب دین کو ساتھ ساتھ مزہ زبان کے
شکر یہ کیا ہے۔
تاناو حضرت۔ مصنف حکیم حضرت حسین صاحب
سب نسخہ مجرب میں۔
تحفۃ الاطباء۔ تصنیف حکیم شمس حسین صاحب
خیر آبادی نہایت عمدہ ہے۔
آبادین شفا علی بن حکمت میں نہایت عمدہ
اور بہت ترجمہ ہوا ہے۔
آبادین وکان۔ فارسی سی اردو میں نہایت
عمدہ ترجمہ ہوا ہے۔
انیس الاطباء۔ اس کتاب میں حکم طب کی
تشریح جو حکیم مولوی سید محمد صادق علی قاسمی
مہذب بات اکبری۔ اردو یہ کتاب طب میں

عمدہ ہے۔
طب نبوی۔ کہ جبکہ نسخہ مریضوں کے لئے نوشتہ ہے
رموز الحکمت۔ تصنیف حکیم جیب علی صاحب
نہایت عمدہ ہے۔
سائنات احسانی۔ یہ کتاب عجیب میں طب کی
کتاب ہے۔
ترجمہ اردو علاج الامراض مشہور و معروف کتاب ہے
رسالہ قارورہ۔ شفا رنگ و قوام بول میں
نادر کتاب ہے۔
سرکبات احسانی۔ یہ کتاب شل قرا بادین احسانی
کے نافع و جامع از تصنیفات جناب حکیم احسان علی
موجود۔
علاج احسانی۔ اس میں علاج مہاجر و طبیب کے علاج
نسخہ مجرب کھو میں اور شفا احسانی مہاجر و طبیب
موجود ہے ان الامدادیہ و الفاظ الامدادیہ و قمر سنگ
نصیب یہ و مختصر الامدادیہ۔ یہ ایک مجموعہ نادر طب
کا ہے۔
نیز ان الطب اردو۔ سے رسائل فیض و قلم
دولہ بول۔
اکسیر اعلیٰ ترجمہ بصرہ القلوب۔ مولوی
محمد نور کی مکتوبہ کے حسب ایمانی مالک مطبع
ترجمہ فرمایا۔
علاج شمس۔ مہاجر امراض دیالی و سونوئی بھی میں
ضروری الطب اردو۔ اس میں تاشیر و خواص
اردو یہ مفردہ جدول میں کچھ میں مولف احکیم
مشتاب اسے صاحب رئیس شکر۔
فرسانہ رنگین۔ گھوڑوں کو علاج میں۔
کیمیا و عناصری ترجمہ قرا بادین قاروری شجر ہولو

